

الكتاب: الأصول الأربعة في ترديد الوهابية

المؤلف: حكيم معراج الدين

الجزء:

الوفاة: ١٣٤٦

المجموعة: ردود علماء المسلمين على الوهابية والمخالفين

تحقيق: تعليق : أبو الرياض مولوي حكيم محمد معراج الدين أحمد

الطبعة:

سنة الطبع:

المطبعة:

الناشر: مكتبة اشيق - إستانبول - تركيا

ردمك:

ملاحظات:

الاصول الاربعة
في تردید الوهابية
تأليف

اعلی حضرت حکیم الامت خواجہ محمد حسن
جان صاحب سرھندی مجددی
۱۳۴۶ ھ ۱۹۲۸ م

زیر نگری

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد
صاحب مدیر اخبار الفقیہ امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکزک پریس امرتسر به اهتمام شیخ

غلام یسین پر نرط مطبوع گردید

قد اعتنی بطبعه طبعة جدیدة بالاوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة اشيق بشارع دار الشفعة بفتح ۷۲

استانبول ترکیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این چند فقره ای است که از
نسمات قدس و رشحات انس به خاطر فاتر این قلیل البضاعة ریخته اند خواستم که
از جهت یادگار به قید تحریر آیند تا برادران ملت و مذهب از آن منتفع شوند مخفی
مباد

که در این زمان فرقه از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث
منامند و در مقابله اهل السنة والجماعة خصوص مقلدین مذهب حنفیه کار رواییهای
مخالفانه به پیمانہ اعلیٰ به عمل مآرند و در پس اطفاء نور ملت و مذهب به جان
کوشان

اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد
اول این طائفه در هندوستان مولوی اسمعیل دهلوی است که تقریباً در سنه
دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن
عبدالوهاب

بخدی را به زبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویة الایمان در هند شایع نمود و بعد
از آن صراط مستقیم و غیره رسائل را برای فریفتن مسلمانان و راهزنی اسلام
تألیف نمود شاگردان او چون عبدالله غزنوی و نذیر حسین دهلوی و صدیق حسن
خان بهوپالی و رشید احمد گنگوهی و بعضی افراد مدرسه دیوبندیہ و تلامیذ اینها،

بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیره تألیف نمودند و بسیاری از خلق
الله را در دام تزویر خود آوردند متأخرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند
یک فرقه ظاهر ظهور خود را اهل حدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر
امت
مرحومه را از طبقه علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقه دیگر

به طریق نفاق خود را در پرده حنفیت مستور داشته عملاً حنفی میباشند اما اعتقاداً با فرقه اولی هم نفس و هم قفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اضلال عوام مسلمانان احناف است که در صورت اظهار وهابیت نفرت خلق را مد نظر داشته این حيله اظهار حنفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند و الحق به این حيله و مکر به مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله و بر هم زنی عقاید اسلامیة زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر مخاطبه در این رساله با همین فرقه است اگر نظر به ظاهرش کنی گویی که پخته مسلمان است و اگر از خبائث باطنش خبردار شوی گویی که بدتر از شیطان است ظاهرش به صلاح آراسته با جامه پاک سفید با ریش دراز مشروع با اظهار تقوی با گفتار نرم و شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پر از خبائث طعن و لعن بر کافه امت مرحومه و انکار از طرق مشایخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح طیبه و انکار از ایصال ثواب به ارواح اموات تبعین دهم و چهلم و سالیانه و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم إلا أن يأذن الله له و حرام دانستن سفر به زیارت او صلی الله علیه و سلم و حرام دانستن نداء غایب به لفظ یا رسول الله و نحو ذلك و حرام دانستن توسل به ارواح انبیاء و صلحاء إلى غیر ذلك من سوء عقائدهم چونکه ذکر عقاید وهابیه در میان آمد باید که چندی از عقاید اینها منسوب به کتب مصنفه آنها برای اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن ملرزد که ذکرش از سوء ادب خالی نیست ولو حکایتی مگر ضرورت اعلام مقتضی آن است که ذکر آن کرده شود بدان که مایه و ناز این طایفه مسأله توحید است و توحید را مخصوص به جماعت خود میدانند

و دیگران را مشرک فی التوحید میندازند اما احوال توحید آنها این است: (مسأله امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذا بالله و حق تعالی را از جهت و مکان منزله دانستن بدعت و گمراهی است ملخصا ایضاح الحق اسمعیل صفحه ۲۳ و صیانة الایمان صفحه ۵ مؤلفه شهود الحق شاگرد

نذیر حسین و براهین قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوهی صفحه ۲ حق تعالی بر عرشش نشسته

است بر کرسی هر دو پای خود داشته است و کرسی از آن چرچر میکند و حید الزمان

در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الکرسی صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او تعالی هم حادث است. اقامة البرهان عبدالاحد غازیپوری وازاحة العیب صدی او تعالی پیش از خلق آسمان و زمین در هوا ممانند فتادی محمدیه صفحه ۲ سطر ۲۳

این است عقاید آنها در باب توحید الآن درباره رسالت باید شنود آن حضرت خاتم النبیین نیست که الف لام برای عبد خارجی است جامع الشواهد بحواله نصر المومنین صفحه ۲ و ۱۲ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم

نیستند جامع الشواهد به حواله کتاب رد تقلید صفحه ۱۲ مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه

صدیق حسن خان تعظیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم به مقدار تعظیم برادر کلان کردن باید تقویة الایمان به لفظ صفحه ۲۰ سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسمعیل دهلوی هر مخلوق خرد باشد یا کلان در پیش شأن او تعالی از (۱) چمار هم ذلیل است تقویة الایمان صفحه ۱۳ سطر ۱۵ آن حضرت صلی الله علیه و سلم در قبر حیات ندارد بلکه

مرد و خاک شد تقویة الایمان سفر به قبر محمد و مشاهد او و مساجد او و سفر به قبر نبی

یا ولی و دیگر بتان و غیرها شرک اکبر است تقویة الایمان صفحه ۶۳ و کتاب التوحید

محمد بن عبدالوهاب صفحه ۱۳۳ علم غیب آن حضرت را آنچه او را خدای تعالی عطا کرده است

(۱) راه چمار در اصطلاح هند طایفه اردال است که کار پختن پوستهای جانوران کنند.

اعتقاد کردن بد است تقوية الايمان صفحه ۲۶ خیال آن حضرت صلی الله علیه و سلم در نماز

بدتر از خیال گاو خر است صراط مستقیم صفحه ۹۳ مؤلفه مولوی اسمعیل عضائی من از محمد بهتر است در قتل مار و غیره اوضح البراهین صفحه ۱۰ به حواله سید احمد دحلان

اولیا و انبیا بیکاراند تقوية الايمان صفحه ۲۹ انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند و نه مشنوند صفحه ۲۳ و ۲۹ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است تقوية الايمان صفحه ۳۰ آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در علم غیب چه خصوصیت است

اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر كودك و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم

حاصل است و به نص ثابت نیست حفظ الايمان مؤلفه اشرف علی تهانوی صفحه ۷ آن حضرت را علم از ملك الموت و شیطان کم است و هر که عقیده آن کند که علم او

علیه السلام از ملك الموت و شیطان زیاده است و به نص ثابت است این شرك است براهین قاطعه صفحه ۵۱ اجماع امت که سند آن به ما معلوم نباشد حجت شرعی نیست

معیار الحق صفحه ۱۲۱ از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر میشود باید که آن کتب

سوختانیده شوند بوی غسلین از ولوی عبدالجلیل سامردی در هر وقت ضرورت پیغمبران و شهیدان و فرشتگان را ندا کردن شرك است. تقوية الايمان صفحه ۵ انبیاء و اولیاء را شفیع خود دانستن شرك است تقوية الايمان صفحه ۲ این زمانه را تمام مردم کافراند، تقوية الايمان بلفظه صفحه ۴۵ را مچندر کشن جی لچهمن این جمله انبیا بر حق

بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است هدیه المهدی صفحه ۸۵ از وحید الزمان نبی و ولی را مزارات مثل بت است از آن ممد خواستن شرك است، هدایة السائل از صدیق حسن خان صفحه ۲۰ تقلید شخصی و میلاد مبارك و قیام و وظیفه یا رسول الله

و عبد عم القادر جیلانی شیئا لله و سوم و چهلیم و یازدهم پیر پیران و اسقاط میت این جمله

کفر و شرك و بدعت است لوامع الانوار صفحه ۸۰ مؤلفه غلام حسن ساهوواله و براهین

قاطعہ صفحہ ۳۸ و ستہ ضروریہ مع فتویٰ عبد الجبار امر تسری آن حضرت علیہ السلام در

نزد او تعالیٰ از ذرہ ناچیز ہم کمتر است تقویۃ الایمان صفحہ ۵۵ در پیش روضہ آن حضرت بہ طریق تعظیم استادان شرك است تقویۃ الایمان صفحہ ۲۳ ہر کہ از مزار

ولی اللہ امداد خواهد او کافر و بی ایمان و شیطان است تذکیر الاخوان صفحہ ۱۵۳ و

صفحہ ۲۱۱ مع تقویۃ الایمان خاندان قادری نقشبندی چشتی و غیرہ گمراہ اند تعویذ و

رشتہ و مراقبات کردن شرك است (تذکیر الأخوان صفحہ ۷) این است اعتقاد و ہایبہ در

باب رسالت مختصراً قدری از عملیات آنها نیز بشنو

ہر کہ جماع کرد و انزال نشد نماز او بہ غیر غسل جایز است، ہدایۃ القلوب صفحہ ۲۷

و بلاغ المبین نکاح خالہ غیر حقیقی کہ پدر يك باشد و مادران جدا باشند بر خواہر زادہ درست است جامع الشواہد بہ حوالہ فتاویٰ عبدالقادر غیر مقلد شاگرد نذیر حسین

نکاح جدہ با پسر زادہ جایز است کہ حرمت او منصوص نیست پرچہ اہل حدیث نمبر ۴۵

و بہ مهر ثناء اللہ امر تسری ۳ رمضان سنہ ۱۳۲۰ ہجری اگر از ظرفی سگ آب بخورد پس

خورده او پاك است طریقہ احمدیہ نصر الباری پارہ اول صفحہ ۷۳ بر حاشیہ نوشتہ کہ پس

خورده سگ و خنزیر ہر دو پاك است منی مرد و زن ہر طرح پاك است عرف

الجدادی صفحہ ۱۰ و کنز الحقایق وحید الزمان صفحہ ۱۶ و روضہ ندیہ صفحہ ۱۱ و ۱۲ بہ حوالہ کلمۃ الفصیح

گوشت مردار و گہ و بول غیر آدمی جملہ پاك است روضہ ندیہ صفحہ ۸ تا ۱۰ قرآن مجید را در

قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقعد داشتن یا او را زیر پا داشتن کہ بہ مکان بلند طعام و غیرہ را دست برسد درست است کتاب تحریق

اوراق صفحہ ۳ و ۵ تصنیف غلام علی کلمۃ الفصیح صفحہ ۳۲ از ہر ظرفی کہ خنزیر آب خورد يك بار

شستن او کافی است طریقہ احمدیہ کلان صفحہ ۳۳ پوست خنزیر و پی آن بہ

دباغت
پاك مشود كنز الحقايق صفحه ۱۳ ده عورت را در نكاح يك جا آوردن درست
است

عرف الجادی صفحه ۱۱۵ اصحاب از صریح حدیث انکار مسکردند و بر فتوی خود عمل

مسکردند فتادی عبدالجبار غزنوی صفحه ۱۸۱ آب پاك است او را هیچ چیز نجس نمکند تا که او صاف ثلثه او مبدل نشود لعاب سگ و خنزیر و پس خورده آنها پاك است نزل الابرار من فقه النبی المختار مصنفه وحید الزمان صفحه ۴۹۱ رطوبت فرج و شراب و پیشاب حیوان حرام باشد یا حلال پاك است صفحه ۴۵ جلد اول و صفحه ۸ جلد سوم از نزل الابرار این جمله عقاید و حواله ها که ذکر شدند منقول از

کتاب اباطیل وهابیه تصنیف مولوی احمد علی مؤی و کتاب سیف الابرار از نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشته شد در اصل به تفصیل نوشته اند که عقاید باطله آنها را نمبراز ۲۵۰ هم زیاده است اگر کسی را تحقیق این کردنی باشد

اصل را مطالعه نماید پس ای برادران اسلام خدا را انصاف از دست ندهید و بفرمایید که آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم را بوده، آیا

این عقاید و عمل اتباع اصحاب را بوده یا تبع اتباع را بوده آیا این عقاید و عمل سلف صالح امت را بوده آیا در این عقاید توحید آنها جسم و مکان و عجز او تعالی را ثابت نمیشود آیا در این عقاید ایشان در باب رسالت توهین و تحقیر و تذلیل رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تصریحا و تلویحا ثابت نیست آیا در این عقاید توهین و تحقیر شریعت محمدی علیه و علی آله الصلاة والسلام ثابت نیست بلی والله که از روی انصاف جمله ثابت است پس با وجود چنین خباثت باطنی آیا دعوی اهل حدیث بودن اینان را مسزد آیا دعوی مسلمانی اینان را مرسد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاهر و درازی لویه و نرمی گفتار و طلاق لسان که برای فریفتن خلق الله به عمل مآرند اینان را روز قیامت از روی شرع نجات خواهد داد؟ هرگز نه بلکه علامات منافقین

زمانه نبوت علی صاحبها الصلاة والسلام مو به مو در این قوم موجودند اگر پرسی که آن

کدام علامات است گویم بشنو حق تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم احوال منافقین چنین مفرماید أعوذ بالله من الشيطان الرحيم و من الناس من يقول امنا بالله وبالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین اینها هم مگویند ایمان داریم به خدا و به روز جزا اما حق تعالی تکذیب این دعوی میکند و مفرماید وما هم بمؤمنین

یعنی نیستند مؤمنان یخادعون الله والذین آمنوا یعنی فریب مدهند خدای را بزعم خود به دعوی ایمان و همچنین فریب مدهند مسلمانان را تردید این خداع حق

تعالی مفرماید و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون یعنی فریب نمدهند در حقیقت مگر نفس های خود را و نمیدانند قباحت فعل خود را این طایفه نیز برای فریب خلق الله اظهار تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را داشتن تا مردم مرا به مکر در دام خود آرند عادت دارند فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا یعنی در دلهای ایشان بیماری نفاق است پس زیاده کرد آنها را حق تعالی آن بیماری ولهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون یعنی هر گاه گفته شود منافقین را فساد مکنید در ملک گویند بدرستی که ما مصلحانیم و همین است عادت وهابیه که خود را حامیان دین و شریعت میدانند حق تعالی در تردید آنها مفرماید الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون یعنی بدرستی که اینان مفسدانند مگر نمیدانند فساد عقاید خود را و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا آمن کما آمن السفهاء یعنی هر گاه گفته شود آنها را که ایمان آرید به صدق چنانچه دیگر مردم ایمان به صدق آورده اند در جواب مگویند آیا ما ایمان آریم چنانچه

ایمان آورده است نادانان و بعقلان و همین احوال است وهابیان زمان را اگر

کسی آنها را گوید عقاید باطله خود را بگذارد و چون عموم امت مرحومه عقاید و عملهای

خود را صحیح و ثابت نمایند مگویند که شما یان نادان و بعقل هستید قول الله و قول الرسول را گذاشته به قول زید و عمرو عمل میکنید ما هرگز به مثل ایمان شما ایمان

نمآوریم حق تعالی در تردید این قولشان مفرماید ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون یعنی خبردار شوید اینها خود نادانند مگر نمیدانند نادانی خود را که قول مجتهد مذهب مو به مو موافق قول الله و قول الرسول است مگر وهابیان نمیدانند مأخذ قیاس مجتهد را وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم إنما نحن مستهزؤون یعنی هرگاه ملاقی میشوند منافقان با مؤمنان خاص مگویند ایمان آوردیم به اخلاص و هرگاه خلاص میشوند به رفیقان و سرکردگان

خود مگویند ما با شما هستیم در عقاید با مؤمنان در اظهار ایمان مسخره کنان هستیم

و همین است احوال وهابیان حنفی نما که جماعت احناف را گویند ما حنفی هستیم و هرگاه با رؤسای وهابیه جمع میشوند مگویند ما با شما ایم ما فقط برای فریفتن آنها اظهار حنفیت میکنیم فایده حق تعالی رؤسای منافقین را شیاطین فرمود و آنها در اظهار بنی آدم بودند برای اینکه بدانی که اعتبار عمل و عقاید را هست نه جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکه کار شیاطین میکند او

شیطان است چنانچه در سوره والناس مفرماید یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس حق تعالی در تردید این قول آنها مفرماید الله يستهزئهم ويمتدهم في طغيانهم يعمهون یعنی حق تعالی جزای تمسخر آنها مدهد و مهلت مدهد در سرکشی آنها در حالتی که سرگردانند در حیرت و نابینایانند از چشم

بصیرت اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى یعنی اینانند که خریدند گمراهی را به هدایت و همین است احوال غیر مقلدان مذهب که گمراهی پسند کردند از راه راست امت

مرحومه حق تعالی نتیجه این خریداری آنها چنان مفرماید فما ربحت تجارتهم
وما كانوا مهتدين یعنی فایده نکرد تجارت منافقین و نیافتند راه راست
را همچنین است حال وهابیان که در این عقاید فاسده خود راه راست نیافتند
و گمراه گشتند در اینجا اگر کسی گوید که همین آیات متلوه را اگر غیر مقلدین از
طرف

خود بر شما حجت آرند میتوانند که مقلدین مذاهب را تشبیه به منافقان داده
علامات نفاق را در شمایان ثابت نمایند در جواب گوئیم نمیتوانند به دو وجه
وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ ومن الناس فرموده است
و لفظ من تبعیضی است یعنی بعض الناس که جماعت منافقان مدینه
طیبه بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند همچنین غیر
مقلدین به نسبت مقلدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه
با منافقان بر غیر مقلدین صادق مآید نه بر مقلدین دیگر آنکه در این آیات
منافقان را حق تعالی مفرماید وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا
إلى شياطينهم قالوا إنا معكم الآية این علامت در مقلدین گاهی
پیدا نمیشود که نزد وهابیان بگویند که ما به مذهب شما ایم و هر گاه به رؤسای
مقلدین برسند گویند که ما به طریق تمسخر خود را وهابی نمودیم تا دیگر وهابیان را
به فریب مقلد نماییم و همین علامت به عینه در غیر مقلدین حنفی نما موجود است
من اوله إلى آخره بین در تمام مقلدین کسی هست که خود را به نفاق
وهابی ظاهر سازد و هزارها وهابیان هستند که خود را به نفاق حنفی مگویند
فانصف وتنبه الحاصل اصول ما به النزاع در میان مقلدین و
غیر مقلدین چهار چیز است التعظیم لغیر الله التوسل بأرواح
الصلحاء والاستمداد منها النداء للغائب و سماع الموتی

الاتباع والتقليد لارباب المذاهب الاربعه اين هر چهار چيز وهاييه
شرك و كفر و بدعت مدانند چنانچه در عقايد آنها به حواله كتب آنها ذكر يافت
و اهل السنة والجماعة مقلدين مذاهب اربعه اين هر چهار چيز را مباح و مسنون
و واجب مدانند الحال بر ما مقلدان لازم است كه دلايل اباحت و
تسنن و وجوب امور معلومه از روى كتاب الله و حديث رسول الله
صلى الله عليه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور علماء امت مرحومه
ثابت كنيم اما قبل از شروع در مقصود جماعت غير مقلدين را عموما و جماعت
وهاييه

حنفى نما را خصوصا به كمال ادب معروض كه براى خدا پرده تعصب و آتش
قهر و غيظ بمحل كه با مقلدان مذاهب دارند يكسو انداخته به طريق انصاف
كه احسن الاوصاف است به كمال فراخ دلى فكر غائر منصفانه بر مضامين رساله
بعمل آورده نتيجه كه مقتضاي انصاف باشد بر آرند كه حق طلبى اين است
و خواه مخواه به مجرد سماع دليل مخالف طبع بر دو قدح آن نكوشند كه اين طريقه
نفس پرورى است والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم
اصل اول التعظيم لغير الله ثابت است بكتاب الله واحاديث
صحيحه رسول الله صلى الله عليه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور
علماء و امت اما كتاب الله تعالى فقد قال الله تعالى في كتابه العزيز
ومن يعظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب يعنى هر كه تعظيم كند
نشانه هاى حق تعالى را پس اين تعظيم از تقوى و پرهيزگارى است اول
معناى شعائر بايد فهميد محقق دهلوى شيخ عبد الحق رحمه ربه مفرمايد شعائر
جمع شعيره است و شعيره علامت را گویند پس هر چيز كه از ديدن آن خدا

یاد آید از شعائر الله است انتهى پس شعائر الله مخصوص به صفا و مروه نیست بلکه آنها بعضی از شعائر الله هستند قال الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله و نه مخصوص به عرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه ولی الله رحمة الله علیه در حجة الله البالغه صفحه ۶۹ مفرماید و معظم شعائر الله اربعة القرآن والكعبة والنبي والصلوة و همین بزرگ در الطاف القدس صفحه ۳۰ مفرماید و محبت شعائر الله عبادت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبه است بلکه محبت هر چه منتسب باشد به خدا حتی اولیاء الله نیز انتهى پس ادین عبارت مفهوم شد که اولیاء الله نیز داخل شعائر الله خود سر گروه و هابیان مولوی اسمعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اولی مگوید و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر او یعنی اموری که به آن مناسبت خاصه مدارد به حیثیتی که ذهن کسی که واقف به آن مناسبت باشد از آن امور به آن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او الخ انتهى از این عبارت معلوم شد که تعظیم شعائر رسول الله صلی الله علیه وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور علیه الصلوة والسلام و کلام او و لباس او و مرکب او و مسکن و مولد و مرقد او و مشاهد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیه الصلوة والسلام که در حقیقت تعظیم رب العزة است و در پس آن تعظیم المبیّت او و تعظیم اصحاب او و چیزهایی که به آن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله علیه وسلم که در حقیقت تعظیم رب العزة است زیرا که سبب تعظیم آن است که او فرستاده

و محبوب رب العزة است و محبوب محبوب لا محالة محبوب میباشد
مولوی اسمعیل پس از عبارت فوق این (۱) رباعی در صراط مستقیم خود منویسد

(۱) راه مؤلف گوید نسبت این رباعی به مولوی اسمعیل غیر صحیح منماید خلاف مشرب و مذهب
اوست ۱۲

نازم به چشم خود که جمال تو دیده است * افتم به پای خود که به کویت رسیده است

هردم هزار بوسه ز نم دست خویش را * کو دامت گرفته به سویم کشیده است
این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سر گروه و مقتدای قوم چنین
مگوید و در باب منتسبات حضور اکرم اینقدر تأکید میکند معلوم نیست که این
بدبختان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر و توهین و هدم و محو آثار
آن حضرت

صلی الله علیه وسلم میکنند که خود سر گروه اینها این آثار متبرکه را از جمله شعائر
الله

منویسد و حق تعالی امر به تعظیم آنها میکند این است اتباع این قوم مر کلام الله
را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیه را به طریق قیاس منطقی به هم جمع کنی
ان الصفا والمروة من شعائر الله ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى
القلوب بعد سقوط حد اوسط نتیجه چنین برمآید ومن يعظم الصفا والمروة
فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مروه که دو کوهک خرد متصل حرم مکی
اند به سبب رفت و آمد سیدتنا هاجرہ والده حضرت اسمعیل نبی الله
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از شعائر الله به نص قرآن ثابت شد که
یادگار آن معصومه محترمه است امکانه مقدسه که یادگار فخر الاولین والآخرین
سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند چون
مولد او ومسکن او و معبد او و مهجر او و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل و
اصحاب

او صلی الله علیه وسلم تعظیم به جای خود دارند هب وهاییه قابل البقاء بحال
خود هم نماندند بلکه واجب التخریب گشتند انا لله وانا الیه راجعون اگر به نظر
انصاف ورق گردانی قرآن مجید تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیه الصلوة
والسلام یابی سوره حجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
لا تقدموا بین یدی الله ورسول واتقوا الله ان الله سمیع علیم

يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا الله
 بالقول جهر بعضكم لبعض ان تحبط أعمالكم وأنتم لا تشعرون ان الذين
 يغضون أصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم
 للتقوى لهم مغفرة وأجر عظيم ان الذين ينادونك من وراء الحجرات
 اكثرهم لا يعقلون ولو انهم صبروا حتى تخرج اليهم لكان خيرا لهم
 والله غفور رحيم ط ٥ در این پنج آیه اگر کسی به غور و انصاف فکر کند
 معلوم مستواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر
 رسول مقبول خود را صلی الله علیه وسلم بلند ساخته و به کدام مرتبه امر و ارشاد
 مراعات آداب او علیه الصلوة والسلام بر امت او فرض نموده و تا کدام
 حد تهدید و تقریب بادبان بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر آواز
 او علیه الصلوة والسلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را به صیغه جمع
 فرمود برای اشعار به آنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود
 اسلام
 هم عملی است از عمل های نیک به سبب سوء ادب رفع صوت محبوط و نابود
 مگردند و در شان نزول ان الذين ينادونك من وراء الحجرات مفسرین
 منویسند که عیینه بن حصن فزاری و اقرع بن حابس با هفتاد نفر از
 قوم خود بنی تمیم وقت نیم روز در مدینه منوره رسیدند و حضور اقدس رسول
 مقبول صلی الله علیه وآله در استراحت قیلوله بودند پس این قوم
 بیرون حجره های ازواج طاهرات به طریق بادبانه نعره ها برپا کردند و
 گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بی ادبانه
 آن قوم را و امر به تعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود عجب اینکه این قوم
 بنی تمیم که نجدیان این زمان هم خود را منسوب به بنی تمیم میکنند از اول زمان

همچنین بادب و با روش جاهلانه بودند، زان وجه در حدیث وارد است
الغلظ والجفاءتی المشرق و خاص در حق نجد فرمود منه یطلع قرن الشیطان
صدقه رسول الله صلی الله علیه وسلم والله قد خرج منه قرن
الشیطان ومنه وقعت الفتن والزلازل فی المسلمین وای الفتن
والزلازل نهبت الاموال وقتلت الرجال و سببت الحریم والأطفال
واتمر الوبال علی اهل الحرمین إلى هذا الحال فتسأل الله الکریم المتعال
ان یمن بفضله ویکشف السوء والنکال ویحسن الحال والمال اگر نزول
قرآن به انتقال حضور اقدس او صلی الله علیه وسلم منقطع نمگشت در حق
این بادبان نجدیان چه آیات وعید شدید نازل مگشتند اما افسوس
که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و هندیان در
تحسین آن تخریب خشنودند فایده در اول آیات سوره حجرات شروع ارشاد
آداب به لفظ یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا الایة فرمود و در شروع آیه ثانیه
باز لفظ یا ایها الذین آمنوا را مکرر فرمود اگر چه ایجاز و جزالت قرآن کریم
مقتضی و او عاطفه است یعنی اگر ولا ترفعوا اصواتکم إلى اخر الایة مفرمود
کافی بود اشعار به اینکه ارشاد عدم رفع صوت به حضور او علیه الصلوة
والسلام و ارشاد عدم مخاطبه او علیه الصلوة والسلام به مثل مخاطبه آنها
با یکدیگر و در صورت عدم امتثال وعید تحبط اعمال مخصوص به اهل زمان
آن سرور صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر کسی که متصف به ایمان باشد
إلی یوم القیامه این حکم تحفظ آداب آن حضرت علیه الصلوة والسلام دامنگیر
اوست اگر مخصوص به اهل زمان بودی یا اصحاب النبی ونحوه مفرمود و
آن احکامی که مخصوص به اهل زمان است چون یا نساء النبی او یا اهل یترب

او یا ایها الذین هادوا به الفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه و حج و زکات و باقی اصول اسلام را به لفظ یا ایها الذین آمنوا ذکر کرده است که تا روز قیامت جمله مؤمنان مر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم به همان طرح به لفظ مکرر یا ایها الذین آمنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت به ذکر این فایده آنچه وهابیان مگویند که تعظیم آن سور و علیه الصلوة والسلام محدود به ایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاء بعد از مردن قابل تعظیم و استمداد

نیستند زیرا که مراعات آداب حضور انور تا روز قیامت بر جمیع مؤمنان به حکم همین آیات فرض گشت فتدبر وانصف این همه تأکیدات مراعات آداب تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است لله آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين عذاب الیم چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور انور راعینا میگفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگفتند و هر دو لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مؤمنان را از استعمال لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود وللكافرين عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مر مؤمنان را برای تعظیم حضور انور است یا چیز دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین آمنوا فرمود اشعار به اینکه هر که مؤمن باشد إلى يوم القيامة بر او مراعات آداب حضور انور فرض است کریمه ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یعنی اگر آنها هر گاه که ظلم کنند بر خود به کفر یا به فسق بیایند نزد تو پس طلب

مغفرت کنند از او تعالی و طلب مغفرت کند برای آنها رسول هر آینه خواهند یافت او تعالی را توبه قبول کننده و بسیار مهربان این آیه شریفه به کمال ایضاح تردید مذهب غیر مقلدین میکند زیرا که لفظ جاؤوك عام است از دور بیایند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان مگویند که سفر روضه مبارکه حضرت خیر البریه حرام و شرك است صریح مخالف و مصادم قول او تعالی است زیرا که محیثت از دور به غیر سفر ممکن نیست فاستغفروا الله ندا میکند که دعای مغفرت و قضای حاجات در اماکن متبرکه مقدسه مقبول است و نه استغفاری الهی در هر مکان ممکن بود فاء تعقیبی زیاده تر توضیح آن میکند یعنی استغفاری که پس از محیثت واقع شود آن مقبول است تردید است قول محرومان را که او تعالی هر جا دانا و بینا است اماکن مقدسه را

تاثیری و دخلی در آن نیست واستغفر لهم الرسول باب شفاعت کشاد گویا که استغفار رسول شرط مغفرت است که استغفار الهی آن وقت مفید مافند که مقرون شود به استغفار رسول و آنچه این محرومان انکار شفاعت میکنند و مگویند که شفاعت به غیر اذن کسی نمیتواند استدلالا بقوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده إلا باذنه گوئیم بالکل صحیح به غیر اذن کسی نمیتواند شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شده است که مقام محمود موعود همین مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعة به صیغه ماضی و اگر محرومان اعتراض آرند و گویند که این آیه مخصوص به حالت حیات او بود علیه الصلوة والسلام گوئیم لفظ إذ تردید میکند اعتراض شما را که إذ مخصوص به زمان دون زمان نیست پس از این کریمه سه امر ثابت شد سفر روضه مطهره او علیه الصلوة والسلام و اجابت دعا در اماکن مقدسه

و شفاعت آن سرور صلی الله علیه وسلم مر عاصیان را فتنبة کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی آن کسانی که بیعت میکنند با تو بدرستی که بیعت با خدا میکنند سبحان الله چه مقدار مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق هم رسول بر حق است ید الله فوق ایدیهم اسراری دارد که بیرون از حیظه تحریر است قلم اینجا رسید و سر بشکست کریمه وما کان الله لیعذبه وانت فیهم یعنی حق تعالی عذاب نمفرستد بر کفار و (۱) حال آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است ای عزیز قوم هر نبی بعد از طغیان مورد نزول عذاب مگشت و امت آن حضرت از نزول عذاب الهی در دار دنیا مأمون اند به سبب بودن وجود مبارک او علیه الصلوة والسلام در میان امت خود إلى یوم القیمه اگر وجود مسعود او علیه الصلوة والسلام در میان ما نبودی هر آینه به سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب مگشتیم تردید است مر قول محرومان را که او از میان ما رفت و خاک شد خاک باشد در دهان آن قوم کریمه یا أیها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا وداعیا إلى الله باذنه و سراجا منیرا یعنی ای نبی مکرم ما فرستادیم ترا در حالی که شاهد هستی بر احوال امت و بشارت دهنده هستی مر مومنان را به دخول جنت و ترساننده هستی مر کفار را به دخول دوزخ و خواننده هستی مرد و مرا بسوی بندگی او تعالی به اذن او و چراغ روشن هستی این جمله تشریفات و تعظیمات که از جانب او تعالی مر حبیب او را صلی الله علیه وسلم عطا شده است قابل غور هستند در آخر آیه فرمود و چراغ روشن هستی و این چراغ از نور ذات الهی روشن شده است وهابیان در پی اطفاء این چراغ هستند یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم والله

(۱) یعنی از آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است بر ایشان عذاب نخواهد کرد.

متم نوره ولو كره الكافرون و حال آنکه چراغی را که ایزد بر فرزند *
 اگر کس پف زند ریشش بسوزد ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن
 امر مشکل مؤلف رساله عفی عنه رموز این کریمه و دیگر متعلق این باب در
 رساله تهلیلیه خود به تفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیرجع الیها
 کریمه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی آموخت
 ترا آنچه نمدانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای نبی مکرم عظیم است لفظ ما
 تقاضای عموم میکند که علوم اولین و آخرین داخل این عموم میتواند شد
 و در این باب احادیث صحیحه نیز به مرتبه تواتر رسیده اند و چه عجب کسی که
 فضل خدا بر او به نص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است مر
 قول محرومان را که مگویند از علم او علیه الصلوة والسلام علم ملک الموت
 و علم شیطان زیاده است که به نص ثابت است اول سوال این است
 که آن کدام نص است که دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است
 چرا آن نص را ظاهر نمکنند و از این نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است
 سعدی خوش گفت چشم بد اندیش که بر کنده باد * عیب نماید هنرش
 در نظر، مؤلف از این بحر بپایان چه مقدار نوشته میتواند کسی که به متابعت
 او مرتبه محبوبیت در درگاه الهی حاصل میشود خودش به کدام مرتبه محبوب و
 مقرب خواهد بود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله کسی که اطاعت
 او عین اطاعت خدا باشد وصف قرب او به کدام زبان بیان میتواند کرد
 من تطع الرسول فقد اطاع الله کسی که امتثال امر و نهی او را حق تعالی
 سفارش میکند عظمت قدر او را هم او مداند ما آتاکم الرسول فخذوه
 وما نهاکم عنه فانتهوا این بحث را به این بیت ختم کنم

لا يمكن الثناء كما كان حقه * بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر، صلی الله علی سیدنا محمد وآله واصحابه وبارک وسلم اللهم ارزقنا شفاعته وامتنا علی سنته رجوع به اصل مطلب کنیم که تعظیم لغیر الله چه حکم دارد حق تعالی مفرماید واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا ابليس أبا واستکبر وکان من الکافرين این امر ملائکه کرام را به سجود آدم علیه السلام به جهت تعظیم آدم بود یا به جهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چرا مبادرت نکرد که او اول آنان است که

از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آنان است که تحقیر انبیاء علیهم الصلوة والسلام

مد نظر مدارند و اگر به جهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر الله مأمور به گشت یا نه کریمه

وخروله سجدا این سجده اخوان و ابوین یوسف علیه السلام برای او به جهت تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف

ذکر آن نمفرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله حرام است که سجده

تعظیم مشابه سجده تعبد است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم از سجده لغیر الله منع فرموده است به حدیث ابی حصریره رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لو کنت أمر أحدا أن یسجد لأحد لاموت الموأة أن تسجد لزوجها ترمذی اما از حرمت سجده حرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمیدند فایده اول آنان که انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول نجدیان و نجدی پرستان ابلیس است از آن وجه ابلیس را با نجدیان تعلق و رشته داری محکم است چه هرگاه که در حضور انور صلی الله علیه وسلم در صورت بنی آدم

ظاهر شده است سجلیه نجدیان ظاهر شده است قصه دار الندوه که کفار قریش در قتل حضور انور صلی الله علیه وسلم مشورت مسکردند و شیطان به صورت شیخ نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند

القول ما قال الشيخ النجدي اما حق تعالی حبيب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است از آن روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بین کتب لغت غیاث و غیره شیخ ابن عربی رحمة الله علیه در کتاب مسامرات خود آورده است که سالکیه قریش بنای کعبه معظمه مسکردند و در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قوم میگفت که من مستحق این خدمتم آخر به صلاح یکی از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان به حرم در آید او را سپرد این کار شود اتفاقا حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اول از آن دروازه درآمد جمله به اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آن حضرت به جهت مراعات خاطر همه رؤیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر گلیمی داشتند و هر رئیس

را امر فرمود که يك گوشه گلیم را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود

به دست مبارک برداشته بر محل مقرر او ثبت نمود در آن حالت شیطان به صورت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوة والسلام به سنگی یعنی این سنگ را در پس حجر استوار بکن مقصودش آن بود که هرگاه سنگ دیگر در آن طاق داشته شود هر آینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل او را علیه الصلوة والسلام مشئوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصلوة والسلام به نور نبوت مقصد او را دریافته فرمود اعوذ بالله من الشيطان الرجيم پس خائب و خاسر ناپیدا گشت مسامرات باب بناء الكعبة از آن وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن الشيطان فرمود كما في البخاری هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان وعن ابن عمر انه سمع النبي صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق يقول الا ان الفتنة ههنا من حيث يطلع قرن الشيطان بخاری هرگاه که نجدیان را با

شیطان علاقه قدیمی و رشته داری استادی و شاگردی است و تا الیوم آن رشته داری را نجدیان و نجدی پرستان به کمال ادب مرعی مدارند ورنه هدم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسه و مآثر معظمه را که یادگار حضور انور صلی الله

علیه وسلم و اصحاب و اولاد او بودند به تهمت اینکه مردم در آن شرك میکنند دیگر کدام باعث بود عیاذا بالله من الشرك نفل خواندن و دعا کردن و حاجات خود را از خدای تعالی در اماکن مقدسه خواستن کدام شرك است اگر مقامات مقدسه قابل نفل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس بالحج برای کدام مطلب است و امر و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی برای چه و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حجر اسود را در طواف چه شود و ایستادن خلق بر عرفات و رجوع به مزدلفه و منی و رمی جمرات و سعی بین الصفا والمروه و دعا خواستن در هر مقام برای کدام مقصد مقرر شده است آیا یادگار حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام است یا چیز دیگر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمه قدری از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نیز در باب تعظیم لغیر الله بشنو وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ رض برای تحکیم بنی قریظه آن حضرت صلی الله علیه وسلم جماعه انصار را فرمود قوموا لسیدکم او خیرکم (بخاری) این امر به قیام برای پایان کردن سور بود از دابه او که او بیمار بود مردود است به لفظ حدیث و فحوای کلام خیر الانام که قوموا به لفظ جمع فرمود برای امداد نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا لسعد کافی بود و چونکه قوموا لسیدکم و خیرکم فرمود صریح است در تعظی از اینجا فایده دیگر

هم مستفاد میشود که لفظ سید مر رئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جایز است وقت قدوم زید بن حارثه رضی الله عنه حضور انور خود بغیر آنکه جامه را بر خود راست

کند بر خواسته و با او معانقه کرده و بوسه داده است لفظ حدیث این است
عن عائشة رض قالت قدم زید بن حارثه المدينة ورسول الله صلى الله عليه وسلم في بيتي فاتاه ففرع الباب فقام اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم عريانا يجر ثوبه فاعتنقه و قبله ترندی اگر گویند که این قیام و معانقه و بوسه برای محبت بود نه برای تعظیم گوئیم بوسه رسول مقبول علیه الصلوة والسلام حجر اسود را برای محبت بود یا برای تعظیم محبت انسان با سنگ معنی ندارد و اگر بر این هم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یهودیان دست و پای حضرت با عزت را علیه الصلوة والسلام تصریح است به تعظیم که عرفا بوسه محبت بر روی میشود و بوسه تعظیم بر دست و پای اگر تقبیل دست و پای کسی به جهت تعظیم جایز نبودی حضرت آنها را اجازت آن ندادی لفظ حدیث این است عن صفوان بن عسال قال قال يهودى لصاحبه اذهب بنا إلى هذا النبى فقال صاحبه لا تقل نبى انه لو سمعك لكان له اربعة اعين فاتيا رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألاه عين تسع ايات بتينات فقال لهم لا تشرکوا بالله شيئاً ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا النفس التى حرمها الله الا بالحق ولا تمشوا بيريئى إلى ذى سلطان ليقتله ولا تسحروا ولا تاكلوا الربا ولا تقذفوا محصنة ولا تولوا الفرار يوم الزحف وعلیکم خاصة اليهودان لا تعتدوا في السبت قال فقبلوا يديه ورجليه وقالوا نشهد انك نبى إلى آخر الحدیث ترندی بابی در تعظیم المؤمن گذاشته از ابن عمر روایت میکند مگوید و نظر ابن عمر یوما إلى البيت أو إلى الكعبة فقال

ما اعظمك وما اعظم حرمتك والمؤمن اعظم حرمة عندالله منك إلى آخر
الحديث قدری رجوع بعمل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله
علیه وسلم ورضی عنهم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیر ثابت است که
صحابه کرام در حضور انور او صلی الله علیه وسلم چنان به ادب و فروتنی و خشوع
منشستند کانما علی رؤسهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه
وسلم و توقیر مجلس او سرهای خودها را فرو انداخته منشستند که گویا بر سر آنها
مرغ وحشی نشسته است که به ادنی تحرم پریده مرود و از کمال تعظیم به طرف
او علیه الصلوة والسلام دیده نمیتوانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه
احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال و اعمال علماء امت را نیز
به نظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد هاشم سندهی در حیوة القلوب
فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمة الله صاحب
مناسك و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین منویسد مستحب است
زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند به سوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم
برابر است که دانسته شود عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند به این استحباب
علی الاطلاق جماعتی از حنفیه و طایفه از شافعیه و مالکیه و حنابله إلى قوله تعظیم
هر چیزی که مساس کرده باشد بدست او یا پهلوی او یا قدم او یا عضوی از
اعضای او برابرست که صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او یا اینکه معروف
باشد در مردم بر وجه اشتها به غیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتهى. مختصرا
حالا انصاف باید که در باب آثار متبرکه شهرت کافی است یا حدثنا و
عن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دارار قم بن ارقم مکان خدیجة
الکبری رض مولده فاطمه رض و مساجد و آثار کسی نگفته است که این جعلاند
بلکه جمله بر صحت

آل اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب مگویند بین ایضاح المناسك ايام نودی و مناسك ملا علی قاری و تاریخ قطبی تا این حد که پیشوای نجدیت ابن تیمیه و غیره نیز آن را جعلی نگفته اند آری موجب مذهب خود زیارت آنرا حرام مگویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحلة الصديق از ابن تیمیه همین مضمون نقل میکند حضرت عبدالله ابن عمر هر گاه که به حج معرفت پس در مساجد و مقامات

که بین الحرمین بر آثار آن حضرت صلی الله علیه وسلم درست شده بودند ممانند و در آن

نماز ادا میکرد به جهت حصول برکت و زیر هر درختی که حضور انور صلی الله علیه وسلم

استراحت فرموده بود آن درخت را آب مدهانید این روایات در صحاح و سنن و مسانید و معاجم به کثرت موجود است در طبقات ابن سعد منویند رئی ابن عمر واضحا یده علی المنبر یعنی منبر النبی صلی الله علیه وسلم ثم وضعها علی وجهه از این وجوهات از حضرت امام احمد بن حنبل رض بوسه منبر و بوسه قبر النبی صلی الله علیه وسلم به جهت حصول برکت مردی است شیخ سمهودی در وفاء الوفا جلد ۲ صفحه ۴۴۳ مفرماید قال الغرفی کتاب العلل والسوالات لعبدالله بن احمد از والد خود قال عبدالله سألت ابي عن الرجل يمس منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ويتبرك بمسه ويقبله ويفعل بالقبر مثل ذلك رجأ توأب الله تعالی قال (۱) لا بأس به انتهى مؤلف مگوید عفی عنه که جمله اصحاب مذاهب اربعه بر همین استحباب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل رحمة الله علیه شاید به جهت تبکیت وهابیه نجدیه آورده است که آنها به ظاهر دعوی

تقلید همین امام جلیل میکنند و تبرک به آثار جلیله شرك و کفر بدانند از اینجا معلوم

(۱) ولنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانه
اگر بوسه بر خاک مردان زنی * به مردی که پیش آیدت روشنی
کسانی که پوشیده چشم دل اند * همانا کزین توتیا غافل اند
مصحح عفی عنه

معلوم شد که دعوی حنبلیت آنها محض کذب و افترا است علامه عینی حنفی در عمدة القاری جلد ۴ صفحه ۶۰۷ مفرماید که استادم حافظ زین العابدین عراقی مفرمود

اعبرنی الحافظ ابو سعید بن العلاء قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء قدیم علیه خط ابن ناصر و غیره من الحافظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل قبر النبی صلی الله علیه و سلم و تقبیل منبره فقال لا باس بذلك فاریناه للشیخ ابن تیمیه فصار یتعجب من ذلك و یقول عجت احمد عندی جلیل هذا کلامه او معنی کلامه قال وای عجب فی ذلك و قد روینا عن الامام اذ غسل قمیصا للشافعی و شرب الماء الذی غسله به و اذا کان هذا تعظیمه لاهل العلم فکیف بمقادیر الصحبة و کیف بآثار الانبیاء علیهم الصلاة والسلام و همین قول را به سبب شهرت امام مقری مالکی در کتاب خود فتح المتعال بصفة النعال بجنسه نقل کرده است صفحه ۸۱ نسخه قلمی علامه مقری پس از این

نقل منویسد که همین قول امام احمد رض مأخوذ است از روایتی که او در مسند خود

نقل میکند که حضرت أبو ایوب انصاری رض بر قبر حضور انور صلی الله علیه و سلم

روی خود نهاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذار نزد سنگی نیامده ام به حضور اقدس او صلی الله علیه و سلم آمده ام این روایت در مسند امام احمد جلد ۵ صفحه ۴۳۳ موجود است شیخ سمهودی و علامه ابن حجر مکی و امام سبکی نیز طریق رواة

این حدیث بیان کرده اند در منظم ووفاء الوفاء وشفاء السقام را مطالعه فرمایند انتهی مختصرا ایضا در کتاب باطل شکن مفرماید صحابه کرام رضی الله عنهم از جمله آثار او صلی الله علیه و سلم تبرک مجستند از آب دهن مبارک او از آب پس خورده او از آب وضوی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری در جامع خود بابی قائم کرده است جلد اول صفحه ۴۳۸ باب ما ذکر من درع

النبي صلى الله عليه و سلم وعصاه وسيفه وقدحه و خاتمه و ما استعمل الخلفاء بعده من ذلك مما لم تذكر قسمته و من شعره ونعله وانيته مها يتبرك فيه اصحابه وغيرهم بعد وفاته صلى الله عليه و سلم نزد حضرت عائشه لباده آن حضرت بود که زیارت میکنانید مردم راد او مفرمودند که حضرت ایشان در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرج لنا عایشة رض كساء اطيدا صفحه ٤٣٨ نزد حضرت انس رض نعلین مبارك بودند که زیارت میکنانید

مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس نعلین جر داوین صفحه ٤٣٨ نزد حضرت عبدالله بن سلام پیاله حضور اقدس بود که در آن آب انداخته مردم را منوشانید لفظ بخاری قال ابو برده قال لی عبدالله بن سلام الا اسقیک فی قدح شرب النبي صلى الله عليه و سلم فيه جلد ٣ صفحه ٨٤٢ پس همین پیاله را عمر بن عبدالعزيز برای تبرک نگاه داشت نزد حضرت أم سلمه أم المومنین موهای مبارك بودند هر که بیماری شد آن را شسته آبش به نیت شفا مخورانید بخاری جلد ٢ صفحه ٨٤٥ هرگاه جمله آثار او صلى الله عليه و سلم متبرک و

واجب التعظیم شدند قبر مبارك او چرا متبرک نباشد از آن سبب ابو ایوب بر آن رو نهاد که گویا روی بر قدم او صلى الله عليه و سلم نهاده است قصه قبر امام بخاری رض در کتب شراح بخاری موجود است که از قبر او بوی مشک پیدا

مشد و مردم خاک آن را به تبرک میبردند رحلت امام موصوف در سنه ٤٥٤ در سلطنت عباسیه در عین مملکت ترقی شریعت و محکمه های قضا و احتساب واقع شده است مگر کسی بر این فعل احتساب نکرد و همین بود عادت سلف صالحین وای بر حال پیشوایان نجدیت که نزد آنها فقط بر قبر دست داشتن شرك و کفر و بدعت است آن بود زمانه محدثین ربانی و این است زمانه

محدثین زبانی بین تفاوت راه از کجا است تا به کجا این بحث را اینجا ختم میکنیم و در این کفایت است مر اهل انصاف را اصل ثانی ما به النزاع التوسل بارواح الصلحاء والاستمداد منها چونکه تحقیق این مسأله موقوف بر حیات ارواح است بعد مفارقة الابدان باید که اول حل این مسئله نموده بعد از آن توسل و استمداد را بر آن متفرع نماییم

قال الله تعالى ويسئلونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتيتم من العلم إلا قليلا مسأله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیچیده است اما ما به قدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیات و ممات او میکنیم نه در

کیفیت و ماهیت او که روح به موجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است و عالم خلق از عالم امر آنقدر بیان میتواند که شارع علیه الصلاة والسلام از کیفیت و ماهیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و قواعد شرع شریف به اتفاق ثابت است بلکه شعور و ادراک او بعد از آزادی قفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعه جسم است ارواح سعداً در نشأة اخری ترقی کامل میکنند و نفوس قدسیه چنانچه در این عالم مصادر فیوض و برکات بودند همچنان در آن عالم به قوت تامه زیاده از حال حیوة این عالم مصادر فیوض و برکات میباشند بر این مسأله حکماء اسلام و محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی امام رازی علامه تفتازانی علامه سید شریف قاضی بیضاوی شاه ولی الله هندی و قاضی ثناء الله در کتب و رسائل خودها این مسأله را به براهین و دلایل عقلیه و نقلیه ثابت کرده اند حتی که رؤسای غیر مقلدین چون ابن قیم و غیرهم

نیز اعتراف حیات و شعور و ادراک تام روح کرده اند در تفسیر بیضاوی جلد اول مطبوع هند صفحه ۸۵ منویسد در تحت آیه حیوة شهدا وفيها دلالة على ان الارواح جواهر قائمة بانفسها مغائرة لما يحس من البدن تبقى بعد الموت دراکة وعلیه جمهور الصحابة والتابعین و به نطقت الايات والسنن اگر غیر مقلدین که از مضامین کتب درسیه هم بخبرند گویند در کدام آیات و سنن ادراک و شعور آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوایف اسلام است و سؤال و جواب نکیر و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحاح قریب به مرتبه تواتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیات و ادراک و شعور روح است اگر روح را شعور نبودی سؤال و جواب ملکین با کیست و اگر گویند که در آن

لحظه سؤال او را شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که الی یوم القيمة در احادیث صحاح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او تا روز رستاخیز علاوه بر آن به قول صادق مصدوق علیه الصلاة والسلام میان مأموریم به تکلم کردن با اموات آنجا که ارشاد مفرمایند که هر که به مقبره مسلمانان

برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء الله بکم للاحقون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع اسئل الله لنا ولکم العافیة مسلم و ترمذی وابن ماجه و ابو داود به الفاظ متقاربه حصن صفحه ۱۵۴

اگر آنها را شعور نمیبود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را به خطاب جمادات مأمور نمفرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور انور علیه السلام به این الفاظ زیارت اهل قبور مفرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح صفحه ۵ منویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر اینکه مردگان زائرین را مشناسند و از آواز آنها خوش میشوند امام سیوطی

در شرح صدور صفحه ۱۵۱ منویسد الاحادیث والآثار تدل علی أن الزائر متی
 جاء علم به المزور وسمع كلامه و انس به ورد سلامه علیه از حضرت عایشه رض
 صدیقه و ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهم متعدد روایات ابن ابی الدنیا
 در کتاب القبور و امام بیهقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است که
 هر گاه کسی نزد قبر مرده خود مرود آن مرده او را مشناسد و از آواز او خشنود
 میشود و جواب سلام او مدهد عن عائشه رضی الله تعالی عنها قالت قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل یزور قبر أخیه ویجلس عنده
 الا استأنس به ورد علیه حتی یقوم کتاب روح صفحه ۵ و شرح الصدور صفحه ۱۳۶
 از این جهت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد که بعد از دفن
 من ساعتی جمله شمایان بر قبر من توقف کنید تا که من استیناس با شما کنم
 به این الفاظ در صحیح مسلم آمده ثم اقیموا حول قبری مقدار ما تنحر جزور و یقسم
 لحمها حتی استأنس بکم ابن قیم از این عبارت اخذ کرده در کتاب روح صفحه ۱۳
 منویسد که میت از حاضران انس و انبساط حاصل میکند و آنچه گفته بودیم
 از قول علما که درك روح بعد از موت زیاده میشود به این وجه که در حالت
 حیات اگر کسی او را در مکانی محبوس میکرد که هیچ منفذ نمداشت آواز
 هیچکس نمیتوانست شنید اما در قبر به موجب روایات ما قبل مشنود تا که در
 صحیح مسلم
 آمده ان المیت یسمع خفق نعالهم و اگر کسی در ته خانه باشد به رفتن کسی بر
 بالای
 خانه او را ایذاء نمیرسد و میت را از پای مالی قبرش ایذاء میرسد که حضور انور
 صلی الله علیه و سلم کسی را که تکیه بر قبر کرده بود فرمودند لا تؤذ صاحب هذا
 القبر
 رواه الامام احمد فی مسنده تا که با پای پوش در قبرستان رفتن منع فرموده
 است ابو داود جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل صفحه ۱۰۴ طبع هند

شرح احادیث منویسند که مفهوم احادیث این است که با قبور اهانت و استخفاف نکردن باید زیرا که مردگان را از آن ایذاء مرسد بلکه قبور را به لحاظ مراتب اهل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۶ صفحه ۲۰۲ طبع

مصر نوشته است که از حضرت عایشه صدیقه رض روایت نوشته است که من در حجره خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه و سلم و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بتکلفانه مرفتم و میگفتم که حضور انور و پدر است بعد از دفن حضرت عمر رضی الله عنه به غیر نقاب داخل نمیتوانم شد حیاء من عمر حاکم در مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوة نیز این حدیث نقل شده است در لمعات منویسند که در این حدیث دلیل واضح است بر اینکه زائر احترام و ادب قربان مرتبه کند که در حال حیات او مکرد بالخصوص قبور صالحین را مشکوة طبع نظامی صفحه ۱۴۶ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المومنین عایشه صدیقه در باب شعور اموات چیست و انکار او از سماع به کدام معنی بود اگر ایشان

قطعا انکار شعور اموات را مسلک مداشتند با برادر مرده خود حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق رض خطاب و گفتگو نمفرمودند مردی است که حضرت عبدالرحمن به قرب مکه معظمه رحلت فرمود نعش او را به مکه معظمه آورده

مدفون کردند چونکه حضرت صدیقه برای زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود ای برادر اگر من وقت وفات تو حاضر مبودم تو را در همان جا دفن میکردم و اگر آنجا حاضر مبودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود ترمذی کتاب الجنائز جلد اول صفحه ۱۳۱ الحاصل که معامله روح عجب حیرت افزا معامله است و طاقت

و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با ملأ اعلی شامل شده به صفات آنها متصف میشوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف

آنها را در عالم هیچ حاجب و حاجز نمیتواند شد قاضی بیضاوی تحت قوله
تعالی فالمدبرات امرنا منویسد کالملائکة و ارواح الصلحاء اگر چه مسکن
آنها اعلی علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل مدارند شب معراج حضور
انور صلی الله علیه و سلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در
مسجد اقصی با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور
انور صلی الله علیه و سلم مکالمه و مخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در
مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاوی خود منفرماید ارواح
المؤمنین فی علتین و ارواح الکفار فی سجنین ولکل روح بجسدها
اتصال معنوی إلی قوله ومعذک فہی مأذون لها فی التصرف شرح
صدور صفحہ ۱۶۳ از آن جهت سرور عالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است
که اگر در صحرای شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مددکار نظر نیاید سه مرتبه
بگوئید یا عباد الله أعینونی و در این ارشاد لفظ عباد الله عام است
که شامل است رجال الغیب و ملائکة و ارواح طیبه صلحاء را اصحاب مشاهده
و علماء ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصن صفحہ
۱۰۳

شاه ولی الله دهلوی رحمہ الله تعالی منویسد هرگاه روح از علائق جسمانیت
آزاد میشود رجوع به مزاج اصلی خود کرده با ملائکة ملحق شده شریک کارهای
آنها میگردد و اکثر کارشان اعلا و کلمة الله و نصر حزب الله میباشد حجة الله
البالغه صفحہ ۳۴ چونکه مسأله حیات و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح
مقدسه

ثابت شد حالا مسأله توسل و استمداد باید فهمید انبیاء و اولیاء چنانچه در
زندگی واسطه و وسیله بین الخالق والمخلوق اند ومظهر عون الهی اند که به توسل و
تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب میشوند همچنان در عالم

برزخ مظاهر عون الهی اند که فیوض و برکات روحانی آنها وقت توسل و تشفع باعث حل مشکلات و قضای حاجات خلق میشوند حلال المشكلات و قاضی الحاجات در هر حال صرف ذات پاک و احد لا شریک است مگر ارواح مقدسه و سیله محض و واسطه صرف میباشند چنانچه در حال حیات بودند در حال ممات نیز همان اند امام غزالی رحمة الله علیه فرموده از هر که در حیات استمداد متواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد متواند کرد طالبان حق و سالکان طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواحشان بعد از وفات همین استمداد تقرب إلى الله مجویند و تقرب إلى الله در زندگی هم بزرگان به مدد روح مفرمایند نه به قوت دست و پا و بعد مردن هم همان روح برقرار بلکه اقوی از آن است که در حال حیات بود باقی مانده طرز استغاثه و استمداد عوام الناس آن ضرور قابل اصلاح است که در استمداد به حد افراط میرسند و از بعضی کلمات و حرکات ملحدانه و مشرکانه سر زد میشوند بر علما بر اصلاح و هدایت آنها لازم است

نه اینکه مطلقا زیارت قبور صلحا را شرك دانند و مردم را از آن قطعاً منع نمایند مثلا کسی نابینا در مسجدی در آمد و رو به غیر جهت قبله کرده نماز شروع کرد بر بینایان

لازم آنکه او را هدایت کنند که رو به قبله شود نه آنکه مسجد را منهدم نمایند یا از نماز او را

منع کنند عقیده صحیحه مسلمانان اهل سنت والجماعة این است که این ها نه زنده را بالاستقلال حاجت روا میدانند نه مرده را اگر کسی کدام دوا را نافع و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم را شافی اصلی داند یا پادشاه و آقای خود را رزاق مستقل

داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است

امر واحد لا شریک داند مگر دوا را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرایع صحت

داند و امر او سلاطین را ذرایع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

و بعد وفات محض وسیله و واسطه حل مشکلات و قضای حاجات دانند این شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کریمه وابتغوا الیه الوسیلة عمل کرده است چنانچه علامه جزری در حصن خود زیر آداب الدعا منویسد و ان یتوسل إلى الله تعالى بأنبیائه (خ ر س) و الصالحین من عباده (خ) و عمده ترین دلایل در باب توسل و استمداد حدیث اعمی است که در آن توسل و استغاثه و تشفع و استمداد جمله علی رغم انوف الوهاییه موجود است و آن حدث

این است که يك نابینای به حضور انور صلی الله علیه و سلم حاضر شد و عرض کرد که برای روشنی

فرمود اللهم انی اسئلك واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد إلى اتوجه بك إلى ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللهم فشفعه، فی رواه الترمذی و صححه والنسائی وابن ماجه والحاكم فی المستدرک و صححه علی شرط

الشیخین و رواه البیهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح وزاد فقام وقد ابصر

از جهر منظم ابن حجر و حصن الحصین صفحه ۱۲۵ و شفاء السقام للسبکی صفحه ۱۲۳ و آن شخص

حسب ارشاد نبوی دعا خواند و چشمش به حلم او تعالی روشن شد اصحاب کرام برای

حاجتمندان همین دعا را معمول مداشتند اگر تأثیر این دعا مخصوص بزمانه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود چنانچه بعض محرومین به این عذر مسریند اصحاب کرام بر آن عمل نمفرمودند بشنو قصه حضرت عثمان بن حنیف رض را و آن

این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه کسی را حاجتی بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او نمشد شکایت خود نزد عثمان بن حنیف رض نمود او همین دعای اعمی به او نشان داد به مجرد خواندن او خلیفه متوجه

حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعه را طبرانی به سند معتبر به چند طریقه

ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جزء پنجاهم و امام

بیهقی نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للبکی مطبوعه حیدر آباد صفحه ۱۲۵ و در معجم صغیر نیز در صفحه ۱۰۳ مطبوعه مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت

این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من كان له حاجة إلى الله تعالى اوالی احد من خلقه صاحب حصن الحصین چنین مفرماید و من كان له ضرورة فليتوضأ فيحسن وضؤه ثم يصلى ركعتين ثم يدعو اللهم اتى اسئلك الخ ملا علی قاری در شرح این منویسد قوله ضرورة ای حاجة علجئة إلى الله اوالی احد من خلقه ورحصن الحصین صفحه ۲۳ منویسد قلت وان لم يجب الدعاء عند قبر النبي صلى الله عليه و سلم ففي ای موضع يستجاب و در عده حصن الحصین طبع مصر صفحه ۸۵ در زیر این نوشته است وعند قبور الانبياء عليهم السلام وجربت استجابة لدعاء عند قبور الصالحين به شروط معروفه علامه ابن عبد البر در استيعاب جلد ۲ صفحه ۴۲۸ منویسد که در خلافت فاروقی سالی قحط در مدینه منوره افتاد شخصی نزد قبر مطهر او علیه الصلاة والسلام آمده استغاثه کرد که ای رسول خدا احوال امت را ببین پس همان شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابه جلد ۶ صفحه ۱۴۴ طبع مصر تخریج همین قصه را از ابن ابی خثیمه حواله داده است

شیخ بنهانی رح در دعوة الحق طبع مصر صفحه ۷۷ مفرماید رواه البیهقی و ابن ابی شیبہ

باسناد صحیح الحاصل که در قرون ثلاثه المشهود لها بالخیر توسل و استمداد را به کثرت ثبوت موجود است و توسل شان مخصوص به حضور انور صلی الله علیه و سلم

نبود بلکه از قبور صحابه رض و اهل بیت رض و صالحان امت نیز توسل و استفاضه واستغاثه معمول قرون سابقه بود علامه ابن عبد البر که امام المحدثین صدی چهارم بود در ذکر حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه منویسد و قبر ابی ایوب

قرب سورها معلوم إلى اليوم معظم يستسقون به فيسقون استيعاب
جلد اول صفحه ۱۵۶ و علامه ابن الاثير در اسد الغابه من نويسد وقبره بها يستسقون
به جلد ۲ صفحه ۹۰ طبع مصر كاتب الحروف مؤلف رساله ميگويد معلوم است كه
قسطنطينيه در سنه چهار صد در قبضه نصارى بود و آنها با وجود كفر و عداوت
اسلام

قبر حضرت ابو ايوب را معظم داشته استسقا به آن مسكردند حق تعالى به فضل خود
حاجت روايي آنها مسكرد چنانچه در استيعاب منويسد واى بر حال مدعيين
اسلام طايفه نجديه كه قبور اكابر صحابه و اهل بيت النبوة وامهات المومنين رضوان
الله عليهم اجمعين و صلحاء امت را جمله ويران و پامال كردند و هيچ ملاحظه اصول
اسلام نكردند از امام شافعى رحمة الله عليه مردى است كه مفرمودند قبر موسى
الكاظم ترياق مجر لاجابة الدعاء اشعة اللمعات و غيره اين روايت
امام شافعى بر طبع غير مقلدان بسيار گران مافتد كه ايشان با جلالة قدر
چه طور چنين مفرمايد مگر آنها معلوم ندارند كه امام شافعى رحمة الله عليه هميشه
توسل وتشفع بقبور صلحا بالخصوص قبر حضرت امام ابوحنيفه رحمة الله عليه
مسكرد،

چنانچه علامه عزالدين بن جماعه محدث در كتاب خود انس المحاضره و همچنين
امام موفق بن احمد مكى در مناقب امام ابوحنيفه صفحه ۱۹۹ ذكر کرده است
ذكر السفيرى شارح بعض مجالس من احاديث البخارى و نقل عزالدين
بن جماعه في كتابه انس المحاضره عن على بن ميمون قال سمعت الشافعى
يقول انى تبرك بابى حنيفة واجيئ إلى قبره يعنى زائرا فاذا عرضت لى
حاجة صليت ركعتين وجئت إلى قبره وسألت الله تعالى الحاجة
عنده فما تبعد عنى حتى تقضى صلح الاخوان للسيد داود الخالدى
طبع بمبئى صفحه ۸۳ علامه ابن حجر مكى رحمة الله عليه در خيرات الحسان طبع
مصر صفحه ۲۹

مفرماید اعلم انه لم يزل العلماء وذوو الحاجات يزورون قبره (ای قبر ابی حنیفة) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم ویرون نجاح ذلك منهم الامام الشافی رح لما كان به بغداد فانه جاء عندانه قال انی لاتبرک بأبی حنیفة رح واجیی إلى قبره الخ علامه ابن الجوزی در کتاب صغوة الصفوة از امام ابراهیم حربی که از ارشد تلامذه امام احمد بن حنبل است روایت مسکند که مفرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المحرب وسیله جلیله صفحه ۱۳۹ و نزد تمام اکابر بغداد این خبر معروف رح معروف و مشهور است حضرت امام ابوالقاسم قشیری که از اکابر محدثین و صوفیه سه صدی و چهار صدی بود در رساله قشیریہ طبع مصر صفحه ۱۱ در تذکره حضرت معروف کرخی رضی الله عنه

مفرماید کان من المشائخ الکبار مجاب الدعوان یتشفی بقبره یقول البغدادیون قبر معروف تریاق مجرب علامه ابن خلکان نیز چنین منویسد در وفيات الاعیان جلد ۲ صفحه ۱۳۶ امام ابوبکر بن خزیمه که در تعریف او امام سبکی منویسد امام الأئمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری جلد ۲ صفحه ۱۳۰ و امام ذهبی که ملقب شیخ الاسلام است در تذکرة الحفاظ جلد صفحه ۸۶ منویسد

که این اکابر هر گاه به زیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه میرسیدند چه مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجا میآوردند حافظ ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۸۸ منویسد قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمن بن الحسن بن عیسی یقول خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه وعدیله ابی علی الثقفی مع جماعة من مشائخنا وهم اذ ذاك متوافرون إلى زیارة قبر علی بن موسی الرضا رح بطوس قال فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلك البقعة

وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحيرنا محدث مشهور ابوحاتم ابن حبان صاحب الصحيح در كتاب الثقات لابن حبان در ترجمه امام علي رضا بن موسى رحمة الله عليه

چنين منويسد ما حلت بي شدة في وقت مقامى بطوس وزرت قبر علي بن موسى الرضا صلوات الله على جده وعليه ودعوت الله تعالى ازلتها عنى الا استجيب لى وزالت عنى تلك الشدة وهذا شئى جربته مرارا منقول از نسخه قديمه قلميه از اين قبيل روايات معتبره در كتب اسلاميه از زمانه خير القرون إلى زماننا هذا به طريق تواتر منقول است که همیشه علما و صلحا و اکابر دين از قبور اوليا و صلحا و اهل بيت النبوة استمداد مکردند و تعظيم آنها بجا ماوردند اگر جمله روايات نقل گردد کتابى عليحده بايد نوشت صاحب انصاف را همين قدر زياده از كفايت است و بى انصاف را دفاتر كثيره در ايت و روايت زياده باعث ضلالت است و اين وقت بايد که رجوع به اصل مقصد كنيم و گوييم که استدلال منكر بن سماع موتى آيه انك لا تسمع

الموتى و كريمه و ما انت بمسمع من في القبور است و قول حضرت عايشه صديقه در باب انكار سماع اموات قليب بدر و اين که فقهاء حنفيه در باب حلف منويسند که اگر كسى ديگرى را گفت که من با تو سخن نكنم اگر بعد از مرگ

او سخن گويد حانث نمشود زيرا که ميت نمشنود همين سه وجوه را استدلال مکنند مؤلف رساله مگويد که اين جمله صحيح است نه آيات قرآنى غلط نه استدلال حضرت صديقه رض غلط نه قول فقهاء کرام غلط اما خدا را قدرى دلايل مثبتين را هم به غور تأمل بفرمايند آنها مگويند که از آيات شريفه نفى سماع موتى هرگز مستنبط نمشود زيرا که ان الاموات لا يسمعون وارد نشده است که بطور استدلال پيش شود و از اين اموات که در آيات مذکورند

مردگان مرادند بلکه به طریق استعاره کفار مرادند که کفار را تشبیه به اموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زایل نشده بود لا والله مشنیدند اما اجابت نمکردند بین در کریمه صم بکم عمی کسی از اهل علم میگوید که کفار حقیقتاً

گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عفی عنه که در اصطلاح لغة عرب لفظ سمع به معنای اجابت بسیار واقع میشود بین لفظ سمع الله لمن حمده معنایش مطلق سمع نیست زیرا که او تعالی از هر کس مشنود و حمد گوید

یا نگوید بلکه معنایش اجابت است یعنی قبول میکند او تعالی احمد حامد را و همچنین

در هر زبان شنیدن به معنای قبول کردن اصطلاح شایع و ذایع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمکند گفته میشود که بسیار تو را گفتم اما نشنیدی شاعر

میگوید دوش آن نا مهربان احوال ما پرسید و رفت * صد سخن گفتیم و از ما يك سخن نشنید و رفت معنایش این نیست که معشوق کر است انتهی دیگر وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بمسمع هر دو از باب افعال است یعنی تو نمیتوانی شنواید این از کجا معلوم شد که اموات في نفسه نمشنوند و او تعالی هم آنها را نمیتواند شنواید بین کریمه انك لا تهدي من اجبت و لكن الله يهدى من يشاءهم از این قبیل است، باقی ماند استدلال حضرت صدیقه رض جواب آن به این وجه مگویند که قول يك صحابی در مقابله نص قرآن و در مقابله اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمیتواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم به آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور به استدلال حضرت صدیقه رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود و

از روایت خطاب حضرت صدیقه رض با برادر خود پس از مرگش چنانچه گذشت صریح است بر رجوع حضرت صدیقه رض از قول خود علاوه بران در احادیث صحاح سماع موتی ثابت است چنانچه در قصه بدر حضرت عمر رض را فرمود که شما یان از مردگان زیاده نمشنوید و در صحیح مسلم وارد است که مرده آواز نعل زائران مشنود و در روایت دیگر که مرده سلام زائر مشنود و جواب آن میدهد و پیشوایان وهابیه چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالهاد و قاضی شوکانی وغیرهم جمله تصحیح این احادیث کرده اند و سماع موتی را قائل گشته اند بین صارم منکی را در کتاب الروح ابن قیم را صفحه ۷۱ عجیب حالت است

غیر مقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیره القاب مدهند و اقوال آنها را چون نص قطعی بدانند و در بعض عقاید حقه آنها که خلاف مشرب این ها میباشد اقوال آنها را بجوی نمشمرند و بعض روایات ضعیفه کتب حنفیه را به استدلال پیش میکنند در چنین مواضع اترکوا قولی بنخبر الرسول را چرا وقعت نمدهند و احادیث صحاح را تاویل لا یعنی دور از انصاف میکنند که این از خصایص بود و غیره خصوصیت آن وقت معقول بود که اگر امت را امر به خطاب اموات نمفرمود چونکه السلام علیکم اهل الدیار برای تمامی امت امر است پس خصوصیت به کدام معنا است در این موقع مولانا شاه محمد سلیمان صاحب پهلواروی رحمة الله علیه تقریری فرموده که ذکر آن خالی از لطف نیست خلاصه تقریرشان اینکه از تموج هوای آوازی که از راه ثقبه مجوفه گوش به دماغ مرسد و در قوت سامعه حسی از آن پیدا میشود آن را سماع گفته میشود این سماع حقیقته از مردگان منفی است که به سبب موت چونکه حیات فانی میشود قوتهای سمع و بصر و لمس و شم و ذوق هم معطل میشوند بشك مردگان به سمع

معمول حیات نمیشنوند پس انك لا تسمع الموتى بر جای خود به غیر تاویل صحیح است و همچنین انکار حضرت عایشه صدیقه رض از سمع بجای خود صحیح است و قس علیه احکام الفقه اما ادراك و شعور چیز دیگر است که خاصه روح است چونکه

روح فانی نیست ادراك و شعور او هم فانی نمیشوند بلکه زیاده از حال حیوة تیز میشوند و مردگان را شعور و ادراك هست اما سمع معمول حیات نیست و هر جا که در احادیث شریفه لفظ سمع برای مردگان وارد شده است مراد از آن ادراك و شعور است انتهى و انکار فقها از سماع موتی بنابر عرف عام است و در ایمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور و ادراك لازم نمآید فافهم وانصف تنمه مسألة استمداد شیخ الاسلام علامه حموی حنفی در نفحات القرب منویسد من نسب إلى الامام ابی حنیفه رح القول بانقطاع الكرامات واهم وعن طریق اهل الهدی ضال اذلم یثبت فی شیء من كتب مذهب ابی حنیفه رح اصولا وفروعا القول بانقطاع الكرامات بالموت بل لم یثبت فی شیء من كتب المذاهب الثلاثة الخ صفحه ۲۱۶ شفاء السقام طبع مصر و در همین کتاب صفحه ۲۱۸ منویسد ثم ان تصرف الاولیاء فی حیاتهم ومماتهم انما هو باذن الله تعالی وارادته لا شریك له فی ذلك خلقا ولا ایجادا ولا یقصد الناس بسؤالهم قبل الموت وبعده نسبتهم إلى الخلق والایجاد والاستقلال بالافعال فان هذا لا یقصدہ مسلم ولا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرهم فصرف الکلام الیه ومنعه من باب التلبیس فی الدین الخ نجدیان وهابیان و حامیان آنها معنای مجازی و استعاره هرگز قبول نمکنند اگر کسی نسبت فعلی به کسی بکند اگر چه به طریق مجاز باشد يك دم بر آنها حکم شرك و کفر جاری میکنند و آیات قران

کریم که در شأن کفار و آلهه باطله آنها وارد شده اند بر مسلمانان چسپان کرده حکم شرك میکنند و حال آنکه کفار آلهه خود را متصرفین بالاستقلال مدانستند و عبادت آنها مکردند و به این عبادت تقرب إلى الله مجستند و هیچ مسلمانی اگر چه عامی باشد هیچ بزرگ را إله نمداند و نه او را متصرف بالاستقلال مداند بلکه فقط ارواح بزرگان را حیا و میتا وسیله درگاه او تعالی میکنند حالا مسأله مجاز و حقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو که يك فعل را حقیقة منسوب به او تعالی میکند باز همان فعل را مجازا منسوب به عباد میکند هر کس مداند که حاکم او تعالی است کریمه ان الحکم الا لله اثبات بعد نفی تخصیص حکم به او تعالی میکند باز مفرماید فلا وربك لا يؤمنون حتی يحكموك فیما شحر بینهم و هر کس مداند که زندگی و مردن به حکم او تعالی است حقیقة کریمه هو یحیی ویمیت والله یتوفی الا نفس حین موتها باز مجازا همین فعل منسوب به ملك الموت میکند کریمه قل یتوفاکم ملك الموت الذی وکل بکم شفائی بیمار به حکم او تعالی است حقیقة کریمه واذا مرضت فهو یشفین مگر مجازا منسوب

به حضرت مسیح فرموده و ابرئ الاکمه والابرص و احيی الموتی باذن الله اولاد دهنده او تعالی است حقیقة و مجازا حضرت جبریل میگوید لاهب لك غلاما نرکیا مولای حقیقی به حکم الله ولی الذین امنوا و تعالی است مگر مجازا همین حکم منسوب بعباده فرموده است انما ولیکم الله ورسوله (و) النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم همچنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی بندگان را امر فرموده است و تعاونوا علی البر والتقوی و استعانت از عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمه واستعینوا بالصبر والصلوة رهنان دین اگر لفظ عبد منسوب به غیر مشنوند بی محابا او را مشرك

مگویند و از نام عبدالنبی عبد الرسول چه مقدار بیزار هستند و حق تعالی در قرآن مفرماید وانکحوا الایامی و الصالحین من عباد کم و اماء کم از این کریمه به تصریح جواز نسبت عبدیت به غیر ثابت میشود همچنان رب حقیقی پروردگار عالم است و اذکرنی عند ربک او تلد الامة ربتها دیگری را مجازا گفته میشود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازا فاستغاثه الذی من شیعتہ علی الذی من عدوه وارد شده است و در حدیث شفاعت آمده است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و آن اینکه وان اراد عوننا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی بتصریح نداء غائب به لفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری رح در ادب المفرد حدیثی نقل میکند حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن عبدالرحمن بن سعد قال خذرت رجل بن عمر فقال له رجل اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر وصاح یا محمداه صفحه ۱۴۰ اگر نداء غائب جائز نبودی صحابی جلیل القدر چون عبدالله بن عمر چنین ندا نکردی علاوه بر این تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمانه مبارکه الی یومنا هذا السلام علیک ایها النبی مگویند این تخاطب به کسی که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز اکثر التحیات را به همین الفاظ میخوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا رسول الله گفت او را مشرک و کافر مگویند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا نجدیان اهل حرمین را خصوصا و تمامی امت مرحومه را عموما مشرک میدانند از آن وجه قتل النفس و نهب اموال مسلمانان را جائز میدانند و مسلمانان حرمین را عبدة الشیاطین منامند و حدیث صحیح

سرور عالم را صلی الله علیه و سلم که در شأن اهل حرمین فرموده است ان الشیطان قد یئس ان یعبد فی جزیرة العرب و در حدیث دیگر اهل حجاز را بشارت ایمان داده است و سنگدلی و جفاء را در اهل مشرق که نجد در شرق حجاز است فرموده لفظ حدیث این است غلظ القلوب والجفاء فی المشرق والایمان فی اهل الحجاز صحیح مسلم و نیز آن حضرت صلی الله علیه و سلم به درگاه الهی عرض کرده است اللهم لا تجعل قبری و ثنا یعبد بعدی و یقین که همین دعای او به درگاه او تعالی مستجاب است پس همین مزار مقدس را نجدیان صنم اکبر نام کرده اند و در انهدام آن مکوشند این چه مقدار بی ادبی و گستاخی و توهین آن حضرت است صلی الله علیه و سلم قاعده نجدی پرستان را عادت است که هرگاه آیات قرآنی و احادیث نبوی در تردید آنها پیش میشوند و از جوابش عاجز میشوند مگویند که دلیلی از قول امام خود ابوحنیفه رح پیش کن در باب سماع موتی و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسفه قبر و غیرها قول امام خود پیش کن و این نهایت قول بی بنیاد عامیانه است زیرا که مقلدین مذاهب اربعه خوب بدانند که در هر جزئیة قول امام را جستن خلاف اصول مذهب است مسائل فقهیه به سبب امتداد زمانه روز به روز نو پیدا میشوند پس حکم آنها از اصول قواعد مذهب علماء وقت پیدا کردن میتوانند مذهب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد و زفر رحمة الله علیهم نیست که در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین هم مذهب حنفی است مولانا مولوی عبدالحی در صفحه ۱۶۶ کتاب سعی مشکور مفرماید لایلزم تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الأئمة فالعلوم تتزائد یوما فیوما

بحسب اختلاف حوادث الامة فمالم يظهر تصریحهم علی خلافه یحکم بالجواز مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تفصیل نمود مثلا حکم قرآن است اقیموا الصلاة بالاجمال و احادیث تفصیل آن کرد که فرض صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا القیاس و بحکم ما آتاکم الرسول فنخذه و ما نهاکم عنه فانتهوا قول و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کردند و بحکم علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين من بعدی و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص قطعی گشت باز به سبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب خود اصولا و فروعا ثبت کردند به حکم لعلمه الذین یستنبطونه به اجماع امت این استنباط و قیاس از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب مذاهب علماء امت هر مذهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصیل آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته و بر آن فتوی کردند به حکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل علی نبینا وعلیهم الصلاة والتسلیمات اصحاب شرائع بودند علماء امت مرحومه اصحاب استنباط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آنانند که ورثه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهنان

دین اند و این نیز حجت قطعی است که دروغ همان اصول مقررہ اصحاب
مذاهب است پس در هر جزئیہ حادثہ قول امام را طلبیدن عوام را در
مغالطہ انداختن است لا حول ولا قوۃ الا باللہ ہدانا اللہ وایاہم
سواء الصراط.

اصل ثالث ما بہ النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدان کہ
نجدیان دہم مشرب ایشان نداء غائب بہ لفظ یا فلان یا تخاطب یا غائبان
شرك اکبر منامند اگر بہ نیت حاضر بودن منادی باشد اگر چہ روح مبارك
حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ و سلم باشد امام غیر مقلدین شوکانی در کتاب
خود

در الغضید مآرد تعظیم القبور و خطاب الموتی بالحوایج کفر باز در تطہیر الاعتقاد
صفحہ ۱۱ طبع فاروقی دہلی منویسد و من فعل ذلك بمخلوق من حی او میت
سواء کان ملکا او نبیا او ولیا صار مشرکا وان اخبر باللہ و عبد نقل
از سیف الابرار و بعض و ہابیہ فرق میکنند مگویند کہ اگر نداء یا رسول
اللہ عاشقانہ باشد یعنی بہ غیر ملاحظہ سماع منادی جائز است و اگر بہ این نیت
باشد کہ منادی یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم مشنود پس کفر است
مؤلف گوید عفا اللہ عنہ از این طائفہ کہ فعل سلف صالح را شرك و فاعل را
مشرک منویسند سوال است کہ مراد شمایان از غائب کدام است آیا مراد
غائب عن النظر است کہ در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معدوم
کہ در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از آن شق اول است پس نداء شمایان
بہ ذات پاک باریتعالی و تقدس اسمہ نیز داخل میشود کہ منادی از نظر شما
غائب است و بہ حکم کریمہ لا تدركہ الابصار ابصار مخلوق طاقت دیدار حضرت

تعالی و تقدس در این جهان ندارند بلکه نزد وهابیه از دیدار الهی در بهشت نیز انکار است بین عقیده ۲۰ ثنائی در کتاب سیف الابرار و اگر مراد شق ثانی است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلاة والسلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود تصرف و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده است بین تفصیل آن اقوال در اصل سابق و اگر گویند که قبول داریم که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گویم که تردید این قول او تعالی مفرماید و در کریمه فالدبرات امرای مفسرین بالخصوص قاضی بیضاوی در تحت آن منویسد کالملائکة و ارواح الصلحاء پس که تدبیر امور مر ارواح را در قرآن مجید ثابت شد و تدبیر عین تصرف است ثانیاً چونکه ارواح از قبیل مجردات است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون تصرف ملائکه به امر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل انا و ایجاد و احیا و اماتت جابجا مذکور و مسطور است از آن فروتر آمده تصرفات اجنه و شیاطین در عالم به نظر انصاف بین که تا کدام حد قوی و پر اثر است قصه حضرت سلیمان علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعلمون له ما یشاء من محاریب و تمائیل و جفان کالجواب وقد ور راسیات را به نظر انصاف تأمل کن از آن هم فروتر آمده بین که در این عالم بسیار اشیاء است که وجودش از نظر

غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از نظر غائب است و از تموج آن قلال جبال راسیات و عوالی عمارات راسخات بر زمین مغلطند و درختان عظیمه سرنگون مافتند و اجساد کبیره ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت تموج هوا که آن را صرصر گویند از هم

پاشیده میشوند و اثر عین و سحر و جفر و غیرها چه عجائب تصرفات دارند اگر چه
موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما به ظاهر افعال منسوب به اسباب است
پس این جمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف ارواح صلحا چرا مردود
مکنند

اگر آن به اذن الهی است این هم به اذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند
مصادمه و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها به قرآن ثابت
است و اثرات و تصرفات ارواح به قرآن ثابت نیست گوئیم که آیه شریفه
متلوه فوق اعنی فالمدبرات امرا را چرا فراموش کردی در این محل ذکر
مناظره عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا
ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالمی از پنجاب
بکوئنه بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء و عظم نهاده بود انبوه مردم برای
سمع و عظم دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب در وعظ سخن به این حد
رسانید که هر که مرد نبی باشد یا ولی پس از مردن نفع و ضررش به هیچ کس
نمرسد

زیرا که خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور ناقل گوید عرض کردم ای
مولوی صاحب انبیاء علیهم السلام را در حالت حیوة معجزات بودند یا نه گفت
آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیوة کرامات بودند یا نه گفت آری بودند
گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت به مرگ مسلوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء و اولیاء و عوام مؤمنین چونکه
موت سالب است معجزات انبیاء را علیهم السلام و سالب است کرامات
اولیاء الله را رحمة الله علیهم و نزد عوام مؤمنین به غیر ایمان دیگر چیز نیست
بر قاعده شما باید که موت سالب ایمان عوام مؤمنین شود هرگاه از انبیاء و اولیاء
سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی صاحب از جواب

فرو مانده جماعه خود را به اخراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا خراب

کرد انتهى و این قصه را فقیر در رساله تهلیلیه خود واضح تر از این بیان کرده یحتمل که در بعض الفاظ تغایر باشد اما مضمون يك است چونکه دلائل این باب نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات اند که در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند از آن وجه اطناب تحریرند بر مکرر آن نشد حدیث اعمی و حدیث یا عباد الله اعینونی و حدیث زیارة القبور بلفظ السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف که اصل این باب اند جمله در باب ما قبل از این بالاستیفا ذکر شده اند در این اصل بابی از احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باب زیارت القبور بالخصوص قبر مطهر مکرم فخر

عالم صلی الله علیه و سلم و علم موتی به زائران خود ورد تسلیم زائران منقول از کتاب جوهر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمة المحققین احمد بن حجر الهیثمی المکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور للشیخ الاجل و الامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی المتفق علی جلالته و ورعه و غزارة علمه بدان وفقك الله تعالی که آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال سلف صالح میشود برای زیادت یقین برادران اسلام مقلدین مذاهب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیه احادیث این باب را ضعیف یا موضوع خواهند گرفت و اقوال مشائخ و علماء امة خود بر آنها حجت نمیتواند شد زیرا که آنها در کتب خود حکم شرك و کفر بر مقلدین مذاهب جاری میکنند بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و ظفر المبین و اعتصام السنة صفحه ۳۲ ترجمه عبارت هندی او این است چهار مذهب و خاندان قادریه و نقشبندیه و چشتیه و سهروردیه کافر و مشرک و بدعتی هستند در اخبار الحدیث

ولوامع الانوار و معيار التقليد بديع الزمان منويسد تقليد شخصى شرك
و بدعت و بدتر از سرگين است نقل از كتاب سيف الابرار و اباطيل وهابيه
فائده مهمه احاديث حضرت رسول كريم صلى الله عليه و سلم حصر در صحاح
سته و مسند امام احمد و مؤطا امام مالك رحمهم الله تعالى نيستند بلكه مصنفين
كتب احاديث شكر الله تعالى سعيهم اجمعين آن حدیثی را در كتب خود
منويسند كه به شروط مقرر اهل حديث كه در سند و روايت حديث مقرر کرده اند
موافق باشد و اگر به آن شروط موافق نياید آن را ذكر نمكنند چنانچه صاحب كتاب
صحيح بخارى كه اصح الكتب است بعد كتاب الله خود منويسد كه من از چندين
لكهما احاديث همين احاديث مذكوره كتاب را منتخب كردم و همچنين احوال
ديگر مصنفان پس از اين مستفاد ميشود كه احاديث همين كتب مشهوره متداوله
صحيح اند و در آن ضعيف و موضوع نيست الا نادرا اما اين مستفاد نميشود
كه ما سواى آن در تمام عالم حديث صحيح نيست زيرا كه حضرت رسول اكرم
صلى الله عليه و سلم در مقام تبليغ بودند روزانه هزارها حديث بيان مفرمودند
پس هر كه را هر حديث به سند صحيح رسيد آن را در كتاب خود ذكر نمود و زمانه
اصحاب

مذاهب اربعه قبل از زمانه مصنفين كتب حديث بود پس حدیثی كه صاحب
بخارى را مثلا به سند صحيح نرسيد و در كتاب خود ذكر نكرد يا نقيض آن در
كتاب خود نوشت از اين لازم نمآيد كه همين حديث به حضرت امام ابوحنيفه و
غيره

رضوان الله عليهم اجمعين نیز به سند ضعيف رسیده باشد زیرا كه آنها رحمهم الله
تعالى در زمان خیر القرون بودند و وسايط کمتر بودند و اهل تقوى و صلاح
بودند و كذب و افترا در آن زمان نبود الا نادرا پس اصحاب مذاهب وضع
مذاهب خود را به آن احاديث صحيحه كردند و اصحاب كتب صحاح سته را اگر
آن

حدیث به سند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند اصحاب مذاهب را از آن

چه قدح چنانچه همین مضمون را حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در کتاب

خود فتح المنان في اثبات مذهب النعمان به بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده است من شاء فليرجع اليه انصاف این است که اصحاب صحاح جامعین اقسام احادیث اند رحمة الله عليهم و اصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث اند رحمة الله عليهم پس اصحاب صحاح به منزله عطاران اند که اقسام ادویه مفردات را جمع مفرمایند و اصحاب مذاهب به منزله حکیمان اند که خواص آن ادویه مفرده شناخته موافق مزاج هر مریض آن مفردات را به هم جمع نموده معجون تیار میکنند که باعث شفای آن مریض مشود رحمة الله تعالى عليهم اجمعین رجوع به اصل مطلب شیخ ابن حجر مکی در کتاب جوهر منظم مذکور در فصل سادس

صفحه ۵۲ طبع مصر منویسد العاشرة ينبغي له أيضا أن يستحضر ما قدمناه في الفصل الثاني من حيوته المكرمة في قبره المكوم وأنه يعلم بزائريه على اختلاف درجاتهم وأحوالهم وقلوبهم وأعمالهم وأنه صلى الله عليه وسلم يمد كلامهم بما يناسب ما هو عليه وأنه خليفة الله الذي يشاء وأنه لا يمكن احدا ان يصل إلى الحضرة العلية من غير طريقه وان من سولت له نفسه اللعينة شيئا من ذلك كان سببا لحرمانه و قبيح قطيعة وخسرانه و من ثم راه صلى الله عليه وسلم بعض الصالحين في النوم فقال له يا رسول الله ما تقول في ابن سينا قال صلى الله عليه وسلم ذلك رجل أراد أن يصل إلى الله من غير طريقي فقطعته ويشهد لذلك ان المحققين على كفره و دوام شقاوته انتهى وقال رحمه الله تعالى في الفصل الثاني من كتابه المذكور صفحه ۲۲ اعلم انه مرت احاديث

كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفضائل عظيمة تحصل للزائر فلا بأس
بسردها هاهنا لتستحضر فوائده وترجى عوائدها وهي قوله صلى الله عليه
و سلم من زائر قبري وجبت له شفاعتي و معنى وجبت له شفاعتي
انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها وافاد قوله صلى الله عليه و
سلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم
عمله اما بزيادة النعيم و اما بتخفيف الاهوال عنه في ذلك اليوم و اما
بكونه من الذين يحشرون بلا حساب و اما برفع درجات في الجنة و
اما بزيادة شهود الحق والنظر اليه و اما به غير ذلك مما لا عين رأت ولا
اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة
لا تحصل لغيره ويحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و
الافراد للتشريف والتقوية بسبب الزيادة وان يراد أنه ببركتها يجب
دخوله فيمن تناله الشفاعة فهو بشرى بموته مسلما فيجربى على عمومه
ولا يضمن فيه شرط الوفاة على الاسلام و الا لم يكن لذكر الزيارة معنى لان
الاسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعة بخلافه على الاولين وافادة
اضافة الشفاعة له صلى الله عليه و سلم انها شفاعة عظيمة جليلة
اذهى تعظم بعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه و سلم فلا اعظم
من شفاعته وقوله صلى الله عليه و سلم من زاعرنى بعد موتى
فكانما زارنى في حياتى وقوله صلى الله عليه و سلم من جاءنى
زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتى كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من جاءنى زائرا كان له حقا
على الله عز وجل ان اكون له شفيعا يوم القيمة ومر معناه في الفصل

الاول وسيأتى في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل السادس ماله تعلق بذلك فراجعه فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب العظيم وهو الفوز بتلك الشفاعة العظيمة منه صلى الله عليه و سلم لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امرا اخرينا فيها وقوله صلى الله عليه و سلم من حج فزار قبرى بعد وفاتى كان كمن زارنى في حياتى وقوله صلى الله عليه و سلم من حج فزار قبرى بعد موتى كان كمن زارنى في حياتى وصحبتى وقوله صلى الله عليه و سلم من حج فزارنى في حياتى وقوله صلى الله عليه و سلم من زار قبرى او قال من زارنى كنت له شفيعا او شهيدا او قوله صلى الله عليه واله و سلم من زار قبرى او قال من زارنى كنت له شفيعا او شهيدا او من مات في احدى الحرمين بعثه الله عز وجل في الامنين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى متعمدا اى بان لم يقصد غير زيارتى كما مرفى معنى خبر من جاءنى زائر الا تعمله حاجة الا زيارتى الحديث كان في جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من سكن المدينة و صبر على بلائها كنت له شهيدا و شفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى بعد موتى فكانما زارنى في حياتى و من مات باحدى الحرمين بعث من الامنين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من حج حجة الاسلام فزار قبرى وغرا غزوة و صلى في بيت المقدس لم يسأله الله تعالى فيما افترض عليه وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى بعد موتى فكانما زارنى وانا حى و من زارنى كنت له شهيدا

وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من مات في احدى الحرمين
بعث من الآمنين يوم القيمة و من زارنى محتسبا إلى المدينة كان في
جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى ميتا
فكانما زارنى حيا و من زار قبرى وجبت له شفاعتى يوم القيمة
ومامن احد من امتى له سعة ثم لم يزرنى فليس له عذر وقوله
صلى الله عليه و سلم من زارنى في مماتى كان كمن زارنى في حياتى و
من زارنى حتى ينتهى إلى قبرى كنت له يوم القيمة شهيدا او قال
شفيعا وقوله صلى الله عليه و سلم من حج إلى مكة ثم قصدنى في مسجدى
كتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلى الله عليه و سلم من زار قبرى
بعد موتى فكانما زارنى في حياتى و من لم يزر قبرى فقد جفانى وقوله
صلى الله عليه و سلم من اتى المدينة زائرا إلى وجبت له شفاعتى يوم
القيمة و من مات في احدى الحرمين بعث امنا انتهى مؤلف گوید
عفا الله عنه تعدد روايات زيارت مع تقارب اللفظ والمعنى از حضرت
شيخ ابن حجر شاید برای تعضيد و تأييد و تاكيد زيارت مكرم است
صلى الله عليه و سلم لان الاحاديث يعضد بعضها بعضا الحال قدرى
از احاديث نبوى صلى الله عليه و سلم و اقوال
سلف صالح از قول شيخ امام سيوطى نیز بشنو حضرت شيخ در كتاب شرح
الصدور في احوال الموتى والقبور منويسد باب زيارة القبور وعلم
الموتى بزوارهم ورويتهم لهم اخرج ابن ابى الدنيا في كتاب
القبور عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ما
من رجل يزور قبر أخيه ويجلس عليه الا استأنس ورد حتى يقوم

واخرج ايضا والبيهقي في الشعب عن ابي هريرة رض قال اذا مر الرجل بقبر يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام وعرفه واذا مر بقبره يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام واخرج ابن عبدالبر في الاستذكار والتمهيد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مامن احد يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عله الا عرفه ورد عليه السلام صححه عبدالحق واخرج ابن ابي الدنيا في القبور والصابوني في المأتين عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه و سلم قال مامن عبد يمر على قبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم على الاعرفه ورد عليه السلام و اخرج العقيلي عن ابي هريرة رض قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقى على الموتى فهل من كلام الكلوبه اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو رزين يا رسول الله يسمعون قال يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا رزين الا ترضى ان يرد عليك بعددهم من الملائكة و معنى لا يستطيعون ان يجيبوا اى جوابا يسمعه الجن والانس و الا فهم يردون حيث لا يسمع واخرج احمد والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع تربى واقول انما هو ابي وزوجى فلما دفن عمر معهم ما دخلته الا وانا مشددة على ثيابى حياء من عمرو واخرج الطبرانى في الاوسط عن ابي عمر وقال وقف رسول الله صلى الله عليه و سلم على مصعب بن عمر حين رجع من احد فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزورهم و سلموا عليهم فو الذى نفسى بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

إلى يوم القيمة وفي الاربعين الطائية روى عن النبي صلى الله عليه و سلم
انه قال آنس ما يكون الميت في قبره اذا زاره من كان يحبه في دار الدنيا
واخرج ابن ابى الدنيا والبيهقى في الشعب عن محمد بن واسع قال
بلغنى ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده
واخرجنا ايضا عن الضحاك قال من زار قبراً يوم السبت قبل طلوع
الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم الجمعة
فصل قال السبكي عود الروح إلى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر
الموتى فضلاً عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن
يصير حياؤها كحيوته في الدنيا او حيا بدونها وهى حيث شاء الله تعالى
فان ملازمة الحياة للروح امر عادى لا عقلى فهذا اى ان البدن يصير بها
حيا كحيوته في الدنيا مما يجوزه العقل وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد له
صلواة موسى عليه السلام في قبره فان الصلاة تستدعى جسدا حيا
وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسرى كلها صفات الاجسام
ولا يلزم من كونها حياة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في
الدنيا من الاحتياج إلى الطعام والشراب و غير ذلك من صفات الاجسام
التي تشاهدها بل يكون لها حكم اخر واما الا دراكات كالعلم والسمع
فلاشك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتى وقال غيره اختلف في حياة
الشهداء هل هى للروح فقط او للجسد معها به معنى عدم البلاله على قولين
وقال البيهقى في كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم
ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في
مسألة تزاور الارواح وتلاقيها الارواح قسمان منعمة ومعذبة فاما

المعذبة فهي في شغل عن التزاورد التلاقي و اما المنعمة المرسله غير المحبوسه فتتلاقى وتتزاور وتتذاكر ما كان منها في الدنيا و ما يكون من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذى هو على مثل عملها و روح نبينا محمد صلى الله عليه و سلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى و من يطمع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدقيين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من احب في هذه الدور الثلاث انتهى فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف يكونون امواتا و احياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم وارواحهم في جزء من ابدانهم يحس جميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزء كما يحسن جميع بدن الحى في الدنيا ببرودة او حرارة تكون في جزء من اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا بتلى في قبورهم ولا تنقطع اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابوحيان في تفسيره عند هذه الآية اختلف الناس في هذه الحيوه فقال قوم معناه ابقاء ارواحهم دون اجسامهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب اخرون إلى ان الشهيد حى الجسد والروح ولا يقدر في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تموموا لسحاب و كما نرى النائم على هيئة وهو يرى في منامه ما يتنعم به او يتالم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء و ليكن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم

لا يدركون هذه الحيوية بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد عن غيره ولو كان المراد حيوة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاركة سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حيوة كل الارواح فما بقى لقوله و ليكن لاتشعرون معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد ذلك نقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان فانفتحت طاقة فاذا شخص على سرير و بين يديه مصحف يقرأ فيه و امامه روضة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء لانه رؤى في صفحة وجهه جرحا وارود ذلك ايضا ابوحيان ويشبه هذا ما حكاه اليافعي في روضة الرياحين عن بعض الصالحين قال حضرت قبر الرجل من العباد فبيتما انا سوى اللحد اذ سقطت بسنة من لحد قبر يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقبّع و في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرء فيه فرفع راسه إلى وقال لى اقامت القيمة رحمتك الله قلت لافقال رد اللبنة إلى موضعها عافاك الله فرددتها وقال اليافعي ايضا روينا عن حضر القبور من الثقات انه حضر قبر انا شرف فيه على انسان جالس على سرير وبيده مصحف يقرء فيه وتحتة نهر يجرى فغشى عليه واخرج من القبر و لم يدروا ما اصابه فلم يفق الا في اليوم الثالث وحكى ايضا عن الشيخ نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع الميت وهو يقول الا تعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن رجب روينا من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رأيت مثل المعافي بن عمران و ذكر من فضله قال حدثني بعض اخواني ان غانما جاء معافي بن عمران

بعد ما دفن نسمعة وهو يلقن في قبره وهو يقول لا إله الا الله ويقول
المعافى لا إله الا الله وحكى اليافعى ايضا عن المحب الطبرى احد ائمة
الشافعية وهو شارح التبيه انه كان مع الشيخ الاسماعيل الحضرمى مقبرة
زينبية قال المحب فقال لى يا محب الدين اتؤمن لكلام الموتى قلت نعم
قال ان صاحب هذا القبر يقول لى انا من حشوا لجنة وحكى ايضا
عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكى بكاء شديدا
او اعلاه حزن ثم ضحك ضحكا شديدا او اعلاه سرور فسئل عن ذلك
فقال كشف لى عن هذه المقبرة فرايتهم يعذبون فبكيت ثم تضرعت
الله تعالى فيهم فقيل لى قد شفعتك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر
وانا معهم يافقيه اسمعيل انا فلانة المغنية فقلت وانت فيهم
فلذلك ضحكت وحكى عبدالغفار في الوحيد اخبرنا القاض علاء الدين
الصاحب شرف الدين الغائرى ان الشيخ معين الدين جبرئيل
مات معهم في الطريق قبل دخول القاهرة قال واذا اوصلنا إلى عند
الباب وهم يمنعون الميت ان يدخل المدينة رفع الشيخ يده واصبعه
فادخلنا وحكى ايضا قال حكى لى زين الدين البوشى عن الفقيه عبدالرحمن
النويرى انه لما كان في المنصورة واسرو المسلمين وكان عبدالرحمن النويرى
يقراء القرآن فته قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبدالرحمن
حضرا حد الضرنج وفى يده حربة فلكزه بها وقال قسيس المسلمين انت
تقول قال ربكم انكم احياء ترزقون اين هو فرفع الفقيه رأسه وقال
حى و رب الكعبة موتين فنزل الضرنجى عن فرسه وجعل يقبل وجهه

وامر غلامه بحمل معه إلى بلدة وفي الرسالة للقشيري بسنده عن
الشيخ ابن سعيد الخراز قال كنت بمكة فرأيت بباب بني شيبه شابا
ميتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد اما علمت ان
الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون عن دار إلى دار انتهى و ابن باب را
امام سيوطى به بسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از
احوال موت و سختى آن و سوال ملكين در قبر و غيره نیز بشنو شيخ سيوطى
هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چندی
از آن برای آگاهی برادران اسلام و استعداد موت و ما بعده در تحرير
مآيند قال السيوطى رحمه الله اخرج احمد و ابو داود في سننه والحاكم
في مستدرکه وابن ابى شيبه في المصنف والبيهقى في كتاب عذاب
القبر والطيبالسى والعبد في مسنديهما وهناد بن سرى في الزهد
وابن حرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب
قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في جنازة رجل من الانصار
فانتهينا إلى القبر ولما يلحده فجلس رسول الله صلى الله عليه و سلم و
جلسنا حوله وكان على رؤسنا الطير وفي يده عود نيكث به في الارض
فرفع راسه فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر موتين وثلاثا ثم
قال ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة
نزل اليه ملكة من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم
اكفان من كفن الجنة و حنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مد البصر ثم
يجئ ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الطيبة
اخرجى إلى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدعوها
في يده طرفة عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك
الحنوط ويخرج منها كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض قال
فيصعدون بها فلا يمرون على ملاء من الملائكة الا قالوا ما هذا الريح
الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في
الدنيا حتى ينتهوا بها إلى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا
من كل سماء مقربوها إلى السماء التي تليها حتى ينتهي بها إلى السماء
السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبدى في عليين واعيدوه إلى الارض
فانى منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعاد روحه
في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي
الله فيقولان له مادينك فيقول دينى الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل
الذى بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له و ما علمك به فيقول
قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادى مناد من السماء ان
قد صدق عبدى فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا
إلى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه
رجل حسن ابوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول البشر بالذى
يسرك هذا يومك الذى كنت توعده فيقول له من انت فوجهك الوجه
الذى يجئى بالخير فيقول انا عمك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب
اقم الساعة حتى ارجع إلى اهلى و مالى قال وان العبد الكافر اذا كان
في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملائكة
اسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجئ ملك الموت

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرج إلى سخط من
الله و غضب تضرق في جسده فينتزعها كما ينتزع الفوسد من الطوف
المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى
يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كائن ريح جيفة وجدت على وجه
الارض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملاء من الملائكة الا قالوا
ما هذا اروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان با قبح اسمائه التي كان
يسمى بها في الدنيا حتى ينتهى بها إلى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له
ثم قرء رسول الله صلى الله عليه و سلم لا تفتح لهم ابواب السماء و
لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب
في سجين في الارض السفلى فتطرح روحه طرحا ثم قرء رسول الله صلى
الله عليه و سلم و من يشرك بالله فكانها خرمن السماء فتحظفه الطيرا
وتهوى به الريح في مكان سحيق فتعاد روحه في جسده ويأتيه الملكان
فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له
مادينك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له ما هذا الرجل الذي
بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادى مناد من السماء ان كذب
عبدى فافرشوه من النار والسبوه من النار وافتحوا له بابا إلى النار فيأتيه
من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه
رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول البشر بالذى يسؤك
هذا يومك الذى كنت توعده فيقول من انت فوجهك وجه الذى
يجىء بالشر فيقول انا عمك الخبيث فيقول رب لاتقم الساعة واخرج
ابويعلى في مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد الرقاشى عن انس

عن تميم الدارى عن النبى صلى الله عليه و سلم قال يقول الله لملك الموت انطلق إلى وليي فأتني به فاني جربته بالسراء والضراء فوجدته حيث احب فأتني به لاريحه من هموم الدنيا وغمومها فينطلق اليه ملك الموت و مه خمس مائة من الملائكة معهم اكفان و حنوط من حنوط الجنة ومعهم ضبائر (١) الريحان اصل الريحانة واحد في رأسها عشرون لونا لكل لون منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملائكة ويصنع كل منهم يده على عضو من اعضائه ويسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت ذقنه ويفتح له باب إلى الجنة قال فان نفسه تعلل عند ذلك به طرف (٢) الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعلل الصبى اهله اذا بكى وان ازواجه ليتهش (٣) عند ذلك ابتهاشا قال وتنزو (٤) الروح نزوا ويقول ملك الموت اخرجي ايتها الروح الطيبة إلى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممد ودوماء مسكوب قال والملك الموت اشد تلطفا به من الوالدة بولدها يعرف ان ذلك الروح حبيب إلى ربه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تلك الروح رضى الله عنه فتسل روحه كما تسل الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملائكة حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قوله الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت وريحان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم اصابه او قال مقابله

(١) اى الجماعات (٢) اى المستحذت من المال (٣) اى الفرج (٤) اى يسرع ١٢

فاذا قبض ملك الموت روحه يقول الروح للجسد جزاك الله عنى خير القد كنت
بى سريعا إلى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فهنيا لك اليوم فقد
نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبكى عليه بقاع
الارض التى كان يطيع الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه
عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملكة روحه اقامت الخمس
مأته ملك عند جسده لايتلبه بنوادم لشق الا قلبته الملكة قبله وعلته
باكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته إلى باب
قبره صفان من الملكة يستقبلونه بالاستغفار يصيح ابليس عند
ذلك صيحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم
كيف خلص هذا العبد منكم فيقولون ان هذا كان معصوما فاذا
صعد ملك الموت بروحه إلى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام في
سبعين ألف من الملكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى
ملك الموت إلى العرش خرت الروح ساجدة إلى ربها فيقول الله
لملك الموت انطلق بروح عبدى وضعه في سدر مخضود وطلح
منضود وظل ممدود وماء مسكوب فاذا وضع في قبره جاءت الصلوة فكانت
عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكر فكانا
عند رأسه وجاء مشيه إلى الصلوة فكان عند رجله وجاء الصبر فكان
ناحية القبر ويبعث الله له غلقا (١) من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول
الصلوة ورائك والله مازال و (٢) ائباعمره كله وانما استراح الان حين
وضع في قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه

(١) اى طايفة (٢) اى نغيا

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية
فيلتمس هل يجد اليه مساعا الا وجد ولى الله قد احرزته الطاعة
قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما
انه لم يمنعنى ان ابشره انا بنفسى الا انى نظرت ما عندكم فلو عجزتم
كنت انا صاحبه فاما اذا جزأتم عنه فانا ذخر له عند الصراط وعند
الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف
واصواتهما كالرعد الفاصف وانيابهما كالصيامى (١) وانفاسهما
كاللهب يطآن في اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا
وكذا قد نزعت منهما الرفافة والرحمة الا بالمؤمنين يقال لهما منكر
ونكير في يد كل احد منهما مطرقة لو اجتمع عليها الثقلان لم يقلوها
فيقولان له اجلس فيستوى جالسا في قبره فتسقط اكفانه في حقويه
فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربى الله وحده
لاشريك له والاسلام دينى ومحمد صلى الله عليه وسلم نبيى وهو
خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفعان القبر فيوسعانه من
بين يديه ومن خلقه وعن يمينه وعن يساره ومن قبل رجليه ثم
يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح إلى الجنة فيقولان
له هذمنزلك يا ولى الله لما اطعت الله قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم فو الذى نفس محمد بيده انه لتصل إلى
قلبه عند ذلك فرحة لا ترتدا بدا فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فاذا
هو مفتوح إلى النار فيقولان يا ولى الله نجوت من هذا فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده انه لتصل إلى قلبه

(١) قرون البقر ١٢

عند ذلك فرحة لا ترتد ابدا ويفتح له سبعا وسبعين بابا إلى الجنة يأتيه من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى لملك الموت انطلق إلى عددي فأنتى به فاتى قد بسطت له في رزقه وسربلته بنعمتى فابى الا معصيتى فأسمتنى به لانتقم منه اليوم فينطلق اليه ملك الموت في اكره صورة مارأها احد من الناس قط له ثلاثة عشر عينا ومعه سفود (١) من نار كثير الشون ومعه خمسمائة من الملائكة معهم نحاس وجمر من جمر جهنم ومعهم سياط من النار تؤجج فيضربه ملك الموت بذلك السفود ضربة بغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل كل شعرة وعرق من عروقه قال ثم يلويه ليا شديدا فينزح روحه من اظفار قدميه فيلقبها ما في عقبه فيسكو عدو الله عند ذلك سكرة وتضرب الملائكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم تجد (٢) به جذبة فتزع روحه من عقبه فيلقبها ركبته فيسكر عدو الله سكرة وتضرب الملائكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم كذلك إلى حقويه ثم كذلك إلى صدره ثم كذلك إلى حلقه ثم تبسط الملائكة ذلك النحاس و جمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخرجى ايتها النفس اللعينة الملعونة إلى سموم وحميم وظل من يحموم لبارد ولا كريم فاذا قبض ملك الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عنى شرا فقد كنت سريعا بى إلى معصية الله تعالى بطيئا بى عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت ويقول الجسد للروح مثل ذلك وتلعنه بقاع الارض التى كان يعصى الله عليها وتنطلق جنود ابليس اليه يبشرونه قد اوردوا عبدا من

(١) اى الحديد المعوجة (٢) تجبذه جبذه

بنى ادم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف
اضلاعه فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله
اليه حياث وهما (١) فتأخذ بارنته وابهام قدميه فتفوضه حتى تلتقى
في وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك ومادينك
ومن نبيك فيقول لا ادرى فيقال له لادريت ولا تليت فيضربانه
ضربة يتطائر الشرار في قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر
فاذا باب مفتوح إلى الجنة فيقولان له يا عدد الله لو كنت اطعت الله
كان هذا منزلك فوالذى نفسى بيده انه لتصل إلى قلبه عند ذلك
حسرة لا ترتدا بدأ ويفتح له باب إلى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك
لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون بابا إلى النار يأتيها حرها و
سمومها حتى يبعثه الله من قبره يوم القيمة إلى النار واخرج ابن ماجه
والبيهقى عن ابى هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحضر
الملئكة فاذا كان الرجل صالحا قال اخرجى ايتها النفس الطيبة التى كانت
في الجسد الطيب اخرجى حميدة والبشرى بروح وريحان ورب راض غير
غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بهالى السماء فيفتح
لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحبا بالنفس الطيبة
كانت في الجسد الطيب ادخلى حميدة وابشرى بروح وريحانى ورب
راض غير غضبان فلا تزال يقال لها ذلك حتى تنتهى إلى السماء
السابعة واذا كان الرجل السوء قال اخرجى ايتها النفس الخبيثة التى
كانت في الجسد الخبيث اخرجى ذميمة وابشرى بحميم وغساق واخرمن
شكله ازواج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها إلى السماء

(١) اى سودا

فيستفتح لها فيقول من هذا فيقال فلان فيقال لا موجبا بالنفس
الخبیثة كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة فانك لاتفتح لك ابواب
السماء فترسل من السماء ثم تصير إلى القبر وهمدرين باب شيخ امام سيوطي
رحمه الله عليه ميغرماید روى ابن ابى شيبة عن ربعي بن حراش قال اتيت
فقييل لى قد فات اخوك فجئت سريعا وقد سجي بثوبه فانا عند رأس اخي
استغفر له واسترجع اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم
قلنا وعليك السلام سبحان الله قال سبحان الله انى قدمت على الله
بعدكم فتلقيت بروح وريحان ورب غير غضبان وكسانى ثيابا خضرا
من سندس واستبرق ووجدت الاموايسر ممتظنون ولا تعطوا فانى
استأذنت ربي ان اخبركم وابشركم حملونى إلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم فانه عهد إلى ان لايرح حتى اتيه ثم طفى مكانه واخرج ابونعيم عن
ربعي قال كنا اربعة اخوة وكان ربيع اخي اكثرنا صلوة واكثرنا صياما وانه
توفى فبينما نحن حوله اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم فقلنا
وعليك السلام ابعده الموت حياة قال نعم انى لقيت ربي بعدكم فتلقيت
ربي غير غضبان فاستقبلنى بروح وريحان واستبرق الاوان ابالقاسم
ينتظر الصلوة على فعجلونى ولا تواخرونى ثم طفى (١) فتموا الحديث إلى عائشة رض
فقالت اما انى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل
من امتى بعد الموت قال ابونعيم حديث مشهور واخرجه البيهقي في
الدلائل وقال صحيح لاشك في صحته واخرج جويرفى تفسيره عن ابان
بن ابى عياش قال حضرنا وفات مورق العجلي فلما سجي وقلنا قد قضى

(١) نمو بمعنى رسانیدن برای اصلاح ١٢

رأينا نورا ساطعا قد سطع من عند رأسه حتى خرق السطح ثم رأينا نورا قد سطع من قبل رجليه مثل الاول ثم رأينا نورا قد سطع من وسطه فمكثنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئا قلنا له نعم واخبرناه بما رأيناه فقال تلك سورة السجدة قد كنت اقرؤها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسى اربع عشرة اية من اولها والنور الذي رأيتم عند رجلى اربع عشرة اية من اخرها والنور الذي رأيتم في وسطى اية السجدة بنفسها صعدت تشفع لى وبقيت سورة تبارك تحرسنى ثم قضى واخرجه ابن ابى الدنيا في كتاب من عاش بعد الموت من طريق اخر عن مورق الجلى قال كان عندنا رجل قد اغمى عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخرقه فمضى ثم خرج نور من سترته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجليه حتى فعل مثل ذلك ثم افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذى خرج من رأسى فاربع عشرة اية من اول آلم تنزيل واما النور الذى خرج من سرتى فأية السجدة واما النور الذى خرج من رجلى فاخر سورة السجدة فذهبن يشفعن لى وبقيت تبارك عندى تحرسنى وكنت اقرءهما كل ليلة واخرج عن مغيرة بن خلف ان روبة ابنة السبحان ماتت فغسلوها وكفنوها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشروا فانى وجدت الامر ايسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن خمر ولا مشرك واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن وسجى فحرق الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم في هذا المسجد يلعنون ابابكر وعمر ويتبرؤون منهما الذين جاؤنى يقبضون روحى

يلعنونهم ويتبرؤون منهم ثم عاد ميتا كما كان واخرجه من طريق اخر
عن عبدالملك بن عمير وعن ابي الخطيب بشير ولفظه دخلت على ميت
بالمدائن وعلى بطنه لبنة نبينا نحن كذلك اذ وثب وثبة ندرت
اللبنة عن بطنه وهو ينادى بالويل والثبور فلما را ذلك اصحابه قصدوا
عنه فدنوت منه فقلت ما رأيت وما حالك قال صحبت مشيخة من
اهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سب ابي بكر وعمر والبراءة منهما
قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ينعنى وقد انطلقوا بي إلى مدخلي
من النار فأريته ثم قيل لى انك سترجع إلى اصحابك فتحدثم بما
رأيت ثم تعود إلى حالتك الاولى فما ادرى انقضت كلمته او عاد ميتا
على حاله الاولى واخرج ابن عساكر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل
بالمدينة فلما وضع على مغتسله ليغتسل التوى قاعدائم اهوى بيده
إلى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني بصر عيني إلى عبدالملك بن مروان
والى الحجاج بن يوسف يستحبان امعائهما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان
واخرجه ابن ابي الدنيا عن زيد بن اسلم قال اغمى على المسور بن مخرمه ثم
افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبدالرحمن
بن عوف في الرفيق الاعلى عبدالملك والحجاج يجران امعائهما في النار
وكانت هذه القضية قبل ولاية عبدالملك والحجاج بدهرفان
المسور توفي بمكة يوم جاء نعى يزيد بن معاوية سنة اربع وستين و
ولاية الحجاج بعد السبعين واخرج ابن ابي الدنيا بسند فيه متهم عن
ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول مريض لنا اذ هدهء وسكن حتى
ما يتحرك منه عرق نسجيناه واغمضناه وارسلنا إلى ثيابه وسدره

وسريره فلما ذهبنا النغسله تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الاقدمت
قال انى قدمت وذهبت بى إلى قبرى فاذا انسان حسن الوجه طيب
الرائحة قد وضعنى في لحدى وطواه بالقراطيس اذ جاءت انسانة
سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب كذا وهذا صاحب كذا
اشياء والله استحيى منها كانما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك
الله ان تدعنى وهذه قالت انطلق مخاصمك فانطلقت إلى دارنيحا
واسعة فيها مسطبة من فضة وفي ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلى
فقراء السورة النحل فتردوفى مكان منها ففتحت عليه فانفتل عن الصلوة
فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها السورة النعم قال ورفع
وسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها بند ربة السوداء فقالت
فعل كذا فعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا يذكر محاسنى
فقال الرجل عبد ظالم نفسه وليكن الله تجاوز عنه لم يجىء اجل هذا
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين
فارجوا لى ما رأيت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذيان الوجد
قال فلما كان يوم الاثنين صبح حتى بعد العصر ثم اتاه اجله فمات
واخرج ابن عساكر من طرق عن قرّة بن خالد قال عرج بروح امّوءة
من اهلنا اياما سبعة لايمنعهم من دفنها الاعرق يتحرك في وريدها
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قدمات
في تلك الايام التى لاتعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيت
في السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف في اكفانه وهم
يقولون قد جاء المحسن قد جاء المحسن واخرج ابن ابى الدنيا عن

صالح بن حى قال اخبرلى جارلى ان رجلا عرج مردحه فعرض عليه عمله
قال فلم ارنى اجدنى استغفرت من ذنب الاغفر لى ولم اردنبا لم استغفر
منه الا وجدته كما هو قال حق حبة رمان كنت التقطها يوما فكتب لى بها
حسنة وقيمت ليلة ا صلى فرفعت صوتى فسمع جارلى فقام فصلى فكتب
لى بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لم اعطه الا من
اجلهم ووجدته لالى ولاعلى واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال
عرج بروح ابى الماجشون فوضعه على سرير الغسل وقلنا للناس نروح
به فدخل غاسل اليه فرأى عرجا يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه
فلما كان بعد ثلاث استوى جالسا فقال ايتونى بسويق فاتى به فشربه
فقلنا له اخبرنا بما رأيت قال لغم انه عرج بروحى فصعد بى الملك حتى
اتى السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا فى السموات حتى انتهى
إلى السماء السابعة فقل له من معك قال الماجشون فقل له لم يان
له بقى من عمره كذا وكذا ثم يهبط فرأيت النبى صلى الله عليه وسلم
ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبدالعزيز
بين يديه فقلت للذى معى من هذا قال او ما تعرفه قلت انى اجبت
ان اثبتت قال هذا عمر بن عبدالعزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق فى زمن الجور وانها عملا بالحق
فى زمن الحق واخرج ابن ابى الدنيا والحاكم فى مستدركه والبيهقى فى دلائل
النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم ابن عبدالرحمن بن عوف
ان عبدالرحمن بن عوف رضى الله عنه مرض مرضا فاغمى عليه حتى
ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثم افاق

فقال انه اتانى ملكان فظان غليظان فقالا انطلق بنا منحاكمك إلى العزيز
الامين فذهبابى فلقبيهما ملكان هما ارق منهما وارحم فقالا اين
تذهبان به قالا منحاكمه إلى العزيز الامين قالا دعاه فانه ممن سبقت
له السعادة وهو في بطن امه وعاش بعد ذلك شهر اثم توفى رضى الله
عنه واخرج ابوبكر الشافعى في الغيلانيات عن سلام بن اسلم قال زاملت (١)
الفضل بن عطية إلى مكة فلما رحلنا من قيد انبهنى في جوف الليل
قلت ماتشاء قال اريدان اوصى اليك قلت وانت صحيح قال رأيت
في مناهى ملكين فقالا انا امرنا بقبض روحك قلت لو اخرتمانى إلى
ان اقضى نسكى فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما
للاخر افتح اصبعيك السبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان
ملات خضرتهما مابين السماء والارض فقالا هذا كفنك من
الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال
سعيد بن منصور في سنته حدثنا سفيان عن عطاءان سلان اصاب
مسكا فاستودعه امرأته فلما حضره الموت قال ابن الذى كنت استود عندى
قالت هوذا قال فاد نفيه (١) بالماء ورشه حوك فراشى فانه يحضرنى خلق
من خلق الله لاياًكلون الطعام ولايشربون الشراب ويجدون الريح
واخرج ابن ابى الدنيا عن ابى مكين قال اذا حضر الرجل الموت
يقال للملك شم رأسه قال اجد في رأسه القران قال شم قلبه قال
اجدنى قلبه الصيام قال (٢) في كتاب من عاش بعد الموت عن داؤد بن
ابى هندانه مرض مرضا شديدا فقال نظرت إلى رجل قد اتبل ضخم
الهامة ضخم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم الزط قال فلما رأته

(١) المزامله المعادلة على البعير (٢) ونوف تركردن مسك ١٢

استرجعته وقلت تقبضني هل انا كما فوق قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك
اسود قال فيينا انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رأيت
السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصار اثنين نصاحا
بالاسود فادبر وجعل ينظر إلى من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد
عند رأسى والاخر عند رجلى فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين
المس فلمس بين اصابعى شم قال له كثير النقل بها إلى الصلوة ثم قال صاحب
الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواتى ثم قال رطبة من ذكر الله
واخرج الحكيم الترمذى في نوادر الاصول من طريق النصر بن سعيد عن ابى قلابة
انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلم يعده في مرضه فلما كان
في السوق (١) قال ابوقلابة هو ابن اخى وامره إلى الله تسهر عنده تلك الليلة
فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معهما عتلة فهبطا من سقف البيت
قال ابوقلابة فاسمع احدهما يقول لصاحبه اذهب إلى هذا الرجل هل
تجد عنده شيئا من الخير قال فلما دنى من ابن اخى شم رأسه ثم شم
بطنه ثم شم قدميه ثم ذهب إلى صاحبه فاسمعه يقول شممت رأسه
فلم اجد في رأسه شيئا من القران وشممت بطنه فلم اجده صام يوما
وشممت قدميه فلواحداه قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم
شم كفيه ثم شم بطنه ثم شم قدميه فاسمعه يقول ان هذا اللعجب ان
هذا كتبه الله من امة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه
الخصال خصلة ثم ابصره ففتح فمه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه
يقول الله اكبر اجد له تكبيرة كبرها بانطاكه مخلصا فنفح منه ريح المسك
فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

ارجعاً فليس لكما اليه سبيل فلما اصبح ابوقلابة اخبر الناس بما رآه
فقيل يا ابا قلابة انها بالناكية فقال لا والذي لا اله الا هو ما سمعتها من فم
الملئكة الا بانطاكيه فاسرع الناس إلى جنازة ابن اخيه قال الحكيم الترمذي
العتل الفاس اذا كان نصابه منه واخرج ابوالقاسم بن مندة في كتاب الاحوال
عن ابن مسعود قال اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحى إلى ملك الموت
اقرئه مني السلام فاذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقرئك
السلام واخرج المودزي وابوالشيخ في تفسيره وابن ابى الدنيا عن ابن مسعود
قال اذا جاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال ربك يقرئك السلام انتهى
مؤلف رساله گوید عفا الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام واليك
يرجع السلام حيناً ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت
يا ذا الجلال والاكرام بدان اي عزيز رحمك الله تعالى فقير مؤلف رساله چند
حديث درين باب از دونفر علماً برگزيده نامدار حضرت شافعيه يعنى شيخ ابن
حجر مكى و شيخ امام سيوطى رحمهما الله تعالى نقل كرد اگرچه اقوال سادات علماء
حنفيه

نيز درين باب بسيار موجوداند بجهة آنكه اكثر غير مقلدين احاديث مرويه احناف
را قابل اعتماد نميدانند بران حكم ضعيف بلكه موضوع مكنند و احاديث مرويه
ذكر آن براى اختيار است نه براى اغيار روح رحمانى بايد كه قبول اخبار
رسول نمايد ويؤمنون بالغيب را مصداق باشند روح حيوانى ظاهر بينان
كجا قابل اين حكايات متواند شد گرنه بيند بروز شبيره چشم چشمه و
آفتاب را چه گناه * وتراهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون را مصداق
اند ربنا اننا آمننا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين
ذكر اين احاديث اگر چه به ظاهر با موضوع مبحث اصل سوم كه نداء غائب

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متعمق در آن نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت.

اصل رابع در بیان تقلید شخصی بدان ای عزیز وفقك الله للسعادة و جنبك عن مواضع الضلالة که احکام شرع شریف ما دور افتاده گان را به ذریعه علماء راسخین و صلحاء کاملین رسیده اند و آنها دو طائفه اند محدثین و مجتهدین کار محدثین

رحمهم الله تعالی تنقید لفظ حدیث است و کوشش در صحت روایت و جماعت سرآمد

اینها در مقصد خود به فضل الهی کامیاب شده اند جزاهم الله عنا خیر الجزاء و کار مجتهدین

استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی الله علیه و سلم و سرآمد اینها نیز در مقصد خود به فضل الهی کامیاب گشته اند و معلوم ذوی العقول است

که عمل مایان در عبادات و معاملات بر احکام است و به سبب بعد زمان و نامعلومی ناسخ و منسوخ و محکم و ماول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اهل حق را در این

زمان بجز تقلید مجتهدی که موصوف باشد به اوصاف قرب زمان و وفور علم و کثرت روایت و کمال تقوی و جودت ملکه استنباط چاره نیست حضرت سفیان بن عیینه را قول است الحدیث مضلة الا للفقهاء چنانچه ابن امیر حاج مالکی در مدخل نوشته است و هم اعلم مبانی الاحادیث باشد چنانچه ترمذی در ابواب الجنائز

آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن تیم در کتاب اعلام الموقعین منویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فیه شروط الاجتهاد إلى اخره در کفایه منویسد العامی اذا سمع حدیثا لیس له ان یأخذ بظاهرة لجواز أن یكون مصروفا عن ظاهره او منسوخا بخلاف الفتوی و همچنین در تقریر شرح تحریر و در آن بعد از لفظ منسوخا منویسد بل علیه

الرجوع إلى الفقهاء سيد سمهودى رحمه الله در عقد فريد منويسد وقد قال محقق الحنفية الكمال بن الهمام رحمة الله عليه نقل الامام الرازي اجمع المحققون على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعدهم الذين يسروا ووضعوا ودونوا صاحب مسلم الثبوت منويسد اجمع المحققون على منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباع الذين يسروا وبوبوا وهذبوا ونقحوا وفرقوا وعللوا وفصلوا وعليه ابنتى ابن الصلاح منع تقليد غير الائمة ودر شرح منهاج الاصول است قال امام الحرمين في البرهان اجمع المحققون على ان العوام ليس لهم ان يعملوا بمذاهب الصحابة بل عليهم ان يتبعوا مذاهب (١) الأئمة پس هر که اين اجماع را مشكند او را گمراه بايد گفت زیرا که صحابه كرام به سبب مشغولى امر و جهاد و ترقى اسلام تدوين

كتب تفاسير و احاديث را فرصت نيافته بودند و انوار رسالت بر قلوب آنها آنقدر جلوه گر بودند که ضرورت كتاب نداشتند هر كسى به روشناى همان نور بر راه راست مرفت چونکه زمان خير القرون به آخر رسيد و اختلافات بسيار شد هر كسى خلاف ديگرى نقل از اصحاب و اتباع مكرد طالبان حق را كمال پریشانی دست داد حق تعالى به فضل خود از امت مرحومه چهار نفر علماء صلحاء اتقيا را برگزيد و طاقت استنباط به كمال احتياط آنها را عطا فرمود خلق را به سبب تقليد آنها از تيه غوايت به جاده هدايت آورد ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء الحال حكم الهى در باب وجوب تقليد بشنو قوله تعالى يا أيها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول و اولى الامر منكم و مراد از اولى الامر علماء مجتهدين است و علماء مجتهدين همين چهار بزرگوار معروف و مشهوراند در اين دعوا

(١) من اهل السنة والجماعة و هم اهل المذاهب الاربعة ١٢ (عقود الجواهر المنيفة)

دو شق است شق اول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است شق دوم اینکه علماء و مجتهدین همین چهار امام مذاهب اربعه مشهوره اند ثبوت شق اول که مراد از

اولی الامر علماء مجتهدین است هم از قرآن بشنو قوله تعالی ولو ردوه إلی الله و إلی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یتنبطونه منهم یعنی اولی الامر آنانند که علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی الامر حکام وقت داشته شوند چنانچه رای بعض است پس در این رای تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچه خلفاء الراشدین المهدین و عمر بن عبدالعزیز بودند پس مسلم است من حیث الاستنباط لا من حیث الحکومة و اگر حکام جاهل یا فاسق یا کافر بود و خلاف امر اهلی حکم دهد اطاعت او واجب نیست لحدیث لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق

و کریمه وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما پس همین مراد غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است به آن در سنن دارمی روایت است اخبرنا یعلی حدثنا عبدالملک معن عطاء قال اولی الامر ایا ولی العلم والفقہ در تفسیر اتقان امام سیوطی منویسد عن ابی طلحة عن ابن عباس قال اولی الامر اهل الفقه والدين اخرج ابن جریر والمنذر وابن ابی حاتم والحاکم عن ابن عباس وعن محاهدہم اهل الفقه والدين و همچنین است در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۳۷۵ و در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحہ ۱۲۳ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس با وجود

ثبوت قرآنی و اقوال علماء امة از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتهدین قول غیر مقلدین که بجز خدا و رسول اطاعت دیگری شرک و بدعت است چه مقادر غلط و بی معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این مبحث بشنو حدیث اول

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما بعثه إلى اليمن قال
 كيف تقضى اذا عرض لك قضاء قال اقضى بكتاب الله قال وان لم
 تجد في كتاب الله قال اتضى بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة
 رسول الله قال اجتهد براى ولا آلو قال فضرب رسول الله صلى الله
 عليه و سلم على صدره وقال الحمد لله الذى وافق رسول رسوله بما يرضى
 به رسول الله صلى الله عليه و سلم رواه الترمذى و ابو داود والدارمى
 پس از اين حديث ثابت شد كه مراد از اولى الامر مجتهد است و اطاعت او
 مرضى رسول الله است صلى الله عليه و سلم حديث دوم العلم ثلاثة آية محكمة
 أو سنة قائمة او فريضة عادلة رواه أبو داود وابن ماجه شيخ عبدالحق محدث
 دهلوى در شرح مشكوة زير اين حديث منويسد فريضة عادل آن است كه مثل و
 عدل كتاب و سنت است اشارت است با جماع و قياس كه مستند و مستنبط اند
 از آن و به اين اعتبار آن را مساوى و معادل كتاب و سنت فرمود و تعبير از آن
 به فريضة عادله از آن وجه كه تنبيه باشد بر آن كه عمل به آنها واجب است چنانچه
 بكتاب و سنت پس حاصل حديث آن شد كه اصول دين چهاراند كتاب
 و سنت و اجماع و قياس حديث سوم آن عمر بن الخطاب لما ولى شريحا
 القضاء قال له انظر في ما تبين لك في كتاب الله صريحا فلا تسئل عنه
 احا وما لم يتبين لك في كتاب الله فاتبع مافيه سنة محمد صلى الله
 عليه وسلم وان لم يتبين لك في السنة فاجتهد فيه برأيك رواه البيهقى
 حديث چهارم كان ابوبكر رضى الله عنه اذا اورد عليه الخصم نظر في
 كتاب الله فان وجد مافيه يقضى بينهم قضى به وان لم يكن في الكتاب
 وعلم من رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الامر سنة قضى به

فان اعياه خرج فسأل المسلمين إلى ان اذا اجتمع رأيهم على امر قضى به
 رواه الدارمی حدیث پنجم كان عبدالله بن عباس اذا سئل عن الامر فكان
 في القرآن اخرج به فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اخرجاً به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن فيه امر برأيه
 وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به رواه الدارمی صفحه ۳۳ و ۳۴
 ثبوت شق ثانی و آن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهورند
 اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون إلى زماننا هذا بر تقلید
 و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة و ید الله علی
 الجماعة و من شد شد فی النار دلائل کافی اند بر صحت همین اجماع دلیل دوم
 برای وجوب تقلید قوله تعالی یوم ندعو کل اناس بامامهم قاضی بیضاوی
 در تحت این منویسد ای به من ائتموا به من بنی او مقدم فی الدین و همین مضمون
 در تفسیر مدارك است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن
 عباس قال به امام زمانهم الذی دعاهم إلى ضلالة او هدی وعن
 سعید بن المسیب کل قوم یجتمعون إلى رئیسهم فی الخیر والشر در تفسیر
 حسینی است یا مقدمیکه در مذهب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندازند
 یا شافعی یا حنفی انتهى پس در اختلاف امت هر که مقتداء او کامل و مکمل
 باشد او شفیع خواهد بود مرتابع خود را امام شعرانی در میزان مفرماینده و لما
 مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله راه بعض
 الصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلسنی
 الملکان لیسألان اتاهم الامام مالک فقال امثل هذا یحتاج إلى
 سوال فی ایمانه بالله ورسوله تنحیاعنه فتتحیاعنی باز در همین کتاب

میفرماید ان الصوفیة والفقهاء کلهم یشفعون فی مقلدیهم ویلاحظون
احدهم عند طلوع روحه وعند سوال منکر ونکیر له وعند الحشر و
النشر والحساب والصراط ولا یغفلون عنهم فی موقف من المواقف الی اخره
وإذا کان مشائخ الصوفیة یلاحظون اتباعهم ومریدیهم فی جمیع الاهیوال
والشدائد فی الدنیا والآخرة فکیف بائمة المجتهدین وهم ائمة المذاهب
الذین هم اوتاد الارض واوتاد الدین وامناء الشارع علی امة فطب
نفسایا اخی وقرعینا بتقلید کل امام ما شئت منهم مطلب اینکه
روز قیامت هر شخص بنام امام او خواسته میشود پس هر که امام او عالم مجتهد
متورع و متقی باشد او شفاعت خواهد کرد مقلد و تابع خود را و همین اوصاف
در هر چهار امام رضوان الله علیه اجمعین به طریق اتم واکمل موجودند و
حق تعالی مفرماید واتبع سبیل من اناب الی و همین بزرگواران به اتفاق
امت مرحومه منبیین الی الله اند و متابعت شان بر مایان واجب دلیل
سوم بر وجوب تقلید قول الله تعالی و من یتبع غیر سبیل المومنین نوله
ما تولى ونصله جهنم وساءت مصیرا در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۴۷۲
نوشته است ان الشافعی سئل من ایه فی کتاب الله تعالی تدل علی
ان الاجماع حجة فقراء القران ثلاث مائة مرة حتی وجد هذه الایة
وتقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام فوجب
ان یتبع سبیل المؤمنین واجبا در تفسیر مدارک زیراین آیه
نوشته است وهو دلیل علی ان الاجماع حجة لایجر زمخالفتها کما لایجوز
مخالفة الكتاب والسنة در تفسیر بیضاوی در معنی آیت مذکور منویسد
والآیه تدل علی حرمة مخالفة الاجماع الی ان قال واذا کان اتباع

غیر سبیل المومنین محرماً کان اتباعه سبیلهم واجبا پس هر گاه تقلید را علماء و صلحاء امت واجب نوشته اند و لا مذهبی را سخت گناه نوشته اند پس خلاف جمله علماء مصادم و مخالف همین آیه شریفه است زیرا که حق تعالی همین امت را چنان

وصف کرده است کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر الآیه و علماء امة ترك تقلید را منکر دیده از آن نهی فرموده اند پس هر که ترك تقلید را جائز داند و خلاف قول علماء زد و منکر آیه شریفه خواهد بود معاذ الله من ذلك اگر گویند که در فرق غیر مقلدین چون وهابیه و مرزائیه و

نیچریه نیز جماعت مؤمنین است اتباع آنها کافی است گوئیم که علماء این فرق غیر مقلدین از چهار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند و دو را ترك کردند و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعه اهل السنة والجماعة دور افتادند پس اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست و نه هر صاحب هوا چون رافضیه و خارجیه

و معتزله و جبریه و قدریه همین دعوا دارند که ما تابع علماء مذهب خود هستیم پس هر چه جواب غیر مقلدین برای آنها است همان جواب مقلدین است برای غیر مقلدین دلیل چهارم بر وجوب تقلید قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پرسید اهل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را در این آیه سه امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اهل الذکر نه از هر کس و ناکس سوم این سوال وقت جهالت و نادانستن است پس هر که را از قرآن و حدیث مسأله واقعه دستیاب نشود پس بر او لازم است که از مجتهد مذهب خود سوال کند پس هر که سوال کرد و بر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال نکند

یا بقول مجتهد عمل نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است که

اهل ذکر کیست آیا امام مذهب است یا هر نیم خوانده در این باب حدیثی مردی است

اخرج ابن مردويه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ان الجرل يصلى ويصوم ويحج ويغزو وانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا دخل عليه النفاق قال لطعنه على امامه وامامه اهل الذكر پس معلوم شد كه مراد از اهل الذكر همان اولوا الامر است كه در دليل اول مذكور شده است واولوا الامر بقول صحيح علماء راسخين و امامان مذاهب اربعة اند كه در شأن آنها كريمه و ما يذكر

الا اولوا الباب وانما يتذكر اولوا الباب وفاعتبروا يا اولى الابصار صادق آيد نه آنان كه چند سطور از فارسى و اردو خوانده باشند و از كوچه زهد و تقوى و علماء

ربانيين نگذشته باشند و تفسير قرآن و احاديث شريفه راى خود كنند و حديث من قال في القران به غير علم فليتبؤا مقعده من النار رواه الترمذى و حديث اذا لم يبق علما اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا به غير علم فضلوا و اضلوا متفق عليه را مصداق باشند في المشكوة عن جابر رضى الله عنه قال خرجنا في سفر فاصاب (١) مناهجر فشججه في راسه قال لاصحابه هل تجدون لى رخصة في التميم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقدر على الماء فاغتسل فمات فلما قدمنا إلى النبي صلى الله عليه و سلم اخبرناه بذلك قال قتلوه قتلهم الله الا سالوا اذا لم يعلموا فانما شفاء العي السؤال الحديث هرگاه صحابه كرام رضوان الله عليه اجمعين به سبب فتوى براى خود به غير سوال از مجتهدين صحابه اين قدر معاتب حضور انور شدند كه مورد قتلهم الله گشتند پس واى

بر حال نيم خواندگان اين زمان كه اقوال علماء راسخين را گذاشته به راى خود تفسير

قرآن و حديث ميكنند و ايمان عوام الناس را غارت ميكنند پس اين قوم را رهنزان دين بايد گفت نجانا الله سبحانه من سوء عقيدتهم عن ابن سيرين قال ان هاذ العلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم رواه مسلم

والدارمی صابی جلیل القدر حضرت ابوموسی اشعری در حضور حضرت عبدالله بن مسعود

رضی الله عنهما فتوی نمودند و مفرمود لا تسألونی مادام هذا الحبر فیکم مشکوة زیرا که ابن مسعود افقه و اعلم بود از ابوموسی رضی الله عنهما حضرت امام شافعی با وجود

جلالت قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابوحنیفه رضی الله عنهما ترك قنوت

فجر و رفع به دین در نماز مکرر کسی دریافت این معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع

هذا الامام اکثر من ان نظره خلافه بحضرت الخ مرقاة شرح مشکوة و غیره این است عظمت و شوکت حضرت امام اعظم رح اما چه باید کرد شافعی واری مردی باید که آن

عظمت را بداند که او را در قبر زنده دانسته در حضورش خلاف مذهبش عملی نفرمود آری

تفقه فی الدین آن نیک مردان را بتمامه حاصل بود و مصداق حدیث شریف

من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین رواه البخاری بودند پس احکام شرع شریف را از فقیه کامل و مجتهد مذهب باید پرسید نه از اهل حدیث و اهل تفسیر که بموجب کل میسر لما خلق له هر کسی را بهر کاری ساختند اهل حدیث را برای تصحیح احادیث و تنقید رواة ساختند و اهل تفسیر را برای بیان معانی قرآن کریم ساختند و هر دو قوم جزاهم الله عنا خیرا در وظیفه مقرر خود به کمال جد و جهد

کوشیدند و به مقصد و مطلوب خود رسیدند و فقها را برای استخراج احکام از نصوص قرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایه استخراج احکام شریعت را به نقطهء آخر رسانیدند و راه را بر ما دور افتادگان آسان کردند به وفور علم و تقوی خداداد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از مأول شناختند مؤخر را از مقدم و

ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند از این وجه کافه امت مرحومه شرقا و غربا و شمالا تقلید این بزرگواران را به جان پسندیدند و غاشیه برداری این مقتدایان را سعادت خود دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اوتاد و جمله طالبان راه

حق جل شانہ و عاشقان رسول اکرم صلی اللہ علیہ و سلم خود را به این شہسواران میدان شریعت به کلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتہدین به ہم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان دور افتادگان

اقتدا به آن امامان دین واجب است و راه نجات همین است یا بموجب هوای نفسانی خود تفسیر قرآن شریف به رای خود و تقریر احادیث مصطفوی بزعم فاسد کاسد خود کردن راه نجات است لا واللہ راه نجات پیروی مقتدایان دین است اولئك الذین ہدی اللہ فہداهم اقتدہ نص قرآن است و بس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم کہ مراد از اولوا الامر کہ ما مأمور با

طاعت آنان مباشیم علماء مجتہدین اند و اہل الذکر ہم ہمین بزرگان اند و تقلید اینہا

بر ما واجب اما تقلید یکی از اینہا بشخصہ دون الآخر او الجمیع از کجا معلوم شد بلکہ اگر عمل ما خارج از این چہار امام نباشد در تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو

یا سه یا ہر چہار امام ممکن نیست بہ این وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در فروع

احکام بسیار است يك فعل را یکی واجب میگوید دیگر همان فعل را حرام میگوید مثلا اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمہ اللہ و ناقض نیست نزد امام اعظم و علی هذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہما پس اگر عمل بقول امام اعظم رح کند مخالف دیگران شد و اگر عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائل اختلافیہ

غیر ممکن و ہمین حال است در تقلید سه امام و دو امام پس نماند در صورت تقلید مگر تقلید يك امام از این ہر چہار و ہمین است تقلید شخصی و اگر گویند کہ در بعض مسائل تقلید یکی و در بعض تقلید دیگری و در بعض تقلید سوم و در بعض تقلید چہارم میکنیم بہ ہر حال از دائرہ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این تلاعب

است در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل المنافق کمثل الشاة العائرة بین الغنمین تعیر إلى اهذه مرة والى هذه مرة رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه رواه البخاری و صادق مآید بر او قوله تعالى انما النسئ زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما یک چیز را یک سال حلال مگویند همان چیز را در سال دیگر حرام مگویند مثلا فی زماننا هذا علماء خلافتیه قبل از این دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام مگفتند و کرسی نشینی و منبری حکام وقت را حرام مگفتند و غیره و غیره حالا آن جمله را حلال مگویند و به عمل مآرند و هجرت به ملک افغانیه فرض مدانستند و بان هزارها خلق الله را بی خانمان کردند بعد شش ماه تقریبا آن حرام شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحال چند عبارت علماء راسخین در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الهمام در تحریر الاصول

و شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار در کتاب در مختار به الفاظ

صاحب بحر رائق منویسند فوجب علی مقلد ابی حنیفة العمل به ولا یجوز له العمل بقول غیره کما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحه عن جمیع الاصولیین انه لا یصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق در مسلم الثوبت از عبدالبر مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غیر جائز بالاجماع در مجمع البحار منویسد لکن منعه الاصولیون للمصلحة و حکى عن بعض الأئمة ان من اختار من کل مذهب هواهون یفس امام شعرانی در میزان منویسد سمعت سیدی علیا الخواص رحمة الله علیه یقول امر علماء الشریعة بالترام مذهب معین تقریبا للطریق شاه ولی الله محدث

دهلوی در انصاف منویسد بعد المأین ظهر فیهم التذهب للمجتهدین باعیانهم و قل من كان لا يعتمد علی مذهب مجتهد بعینه و كان هذا هو الواجب في ذلك الزمان انتهى راقم گوید چونکه در آن زمان واجب بود در این زمان به طریق اولی واجب است ملا علی قاری در رساله تشییع الفقهاء نوشته است بل و جب علیه ان یعیین مذهباً من هذه المذاهب در تفسیر احمدی نوشته است اذا التزم مذهباً یجب علیه ان یدوم علی ذلك ولا ینتقل عنه إلى مذهب اخر شیخ ابن الهمام در فتح القدر منویسد فبهذا ظهران الصواب ما ذهب الیه ابوحنیفه وان العمل علی المقلد واجب والافتاء بغيره لایجوز لهم در عالمگیری منویسد حنفی ارتحل إلى مذهب الشافعی یعزر کذا في جواهر الاخلاطی حموی در شرح اشباه منویسد وفي الفتح قالوا ان المنتقل من مذهب إلى مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم فیستوجب التعزیر فبالا اجتهاد و برهان اولی قهستانی در نقایه شرح هدایه در کتاب القضاء منویسد قال ابوبکر الرازی لوقضى بخلاف مذهبه مع العلم لم یجز في قولهم جميعاً در شرح مسلم الثبوت صفحه ۶۲۲ منویسد غیر المجتهد المطلق ولو كان عالماً یلزمه التقليد لمجتهد ما امام شعرانی از صفحه ۲۴ میزان منویسد فان قلت فهل یجب علی المحجوب عن الاطلاع علی العین الاولی للشریعة التقليد بمذهب معین فالجواب یجب علیه ذلك لئلا یضل نفسه ویضل غیره در رد المحتار جلد چهارم صفحه ۲۸۳ منویسد لیس للعامی ان یتحول من مذهب ویستوی فیہ الحنفی والشافعی مولف گوید عامی در این عبارت به مقابله مجتهد است چنانچه از عبارتهای فوق ظاهر است ملا علی قاری در شرح عین العلم منویسد فلو التزم احد مذهباً کابی حنیفة والشافعی فلا یقلد

غيره في مسألة من المسائل شاه ولي الله در عقد الجيد منويسد اذا لم يجتمع آلات الاجتهاد لايجوز له العمل على الحديث به خلاف مذهبه لانه لا يدرى انه منسوخ مأول او محكم على ظاهره و مال إلى هذا القول ابن حاجب في مختصره وتابعوه ايضا شاه ولي الله دهلوی در رساله فيوض الحرمين منويسد عرفنى رسول الله صلى الله صلى الله عليه و سلم ان المذهب الحنفى طريقة انيقة وهى اوفق الطرق بالسنة المعروفة التى جمعت ونقحت في زمان البخارى واصحابه حضرت داتا گنج بخش لاهورى در كتاب كشف المحجوب منويسد كه حضرت يحيى معاذ رازى رحمة الله عليه در خواب زيارت حضرت رسول

مقبول صلى الله عليه و سلم کرد عرض کرد كه اين اطلبك يا رسول الله صلى الله عليه و سلم قال عند علم ابى حنيفة صاحب تحرير در كتاب خود منويسد لا يرجع عما قلد فيه اى عمل به اتفاقا مولنا عبد السلام در شرح جوهره منويسد انعقد الاجماع على ان من قلد في الفروع و مسائل الاجتهاد واحدا من هؤلاء برى عن عهدة التكليف به فيما قلد فيه حضرت امام ربانى مجدد الف ثانى رحمة الله عليه در رساله مبدء ومعاد مفرمايد آخر الامر الله تعالى به برکت رعایت مذهب كه نقل از مذهب الحاد است حقيقت مذهب حنفى در ترك قرأت ماموم ظاهر ساخت إلى آخره حضرت شاه عبدالعزيز دهلوی در تفسير خود تحت آية ولا تجعلوا الله اندادا منويسد كسانى كه اطاعت آنها به حكم خدا فرض است شش گروه اند از آن جمله مجتهدان شريعت و مشايخان طريقت

حضرت امام غزالى رحمة الله عليه در كتاب كيميائى سعادت در بحث آداب الامر منويسد مخالفت مذهب خود كردن نزد هيچكس روا نباشد حضرت شيخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادت منويسد خانه دين اين چهاراند هر كه

راهی از این راه ها و دری از این درها گرفت و اختیار نمود به راه دیگر رفتن و دری دیگر گرفتن عبث و لهو باشد و کارخانه عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن است و از راه مصلحت بیرون افتادن است انتهی باز دیگر جا منویسد قرارداد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا هم در این صورت بود از اولی مخیر است که هر کدام راه که اختیار

کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار یکی به جانب دیگر رفتن بی تو هم سوء ظن و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علما بر این است و هو المختار وفيه الخير امام قهستانی در شرح مختصر وقابه قبیل کتاب الاشریه منویسد و

اعلم ان من جعل الحق متعددًا كالمعتزلة اثبت للعامی الاختیار فی الاخذ من كل مذهب ما يهواه ومن جعل الحق واحدا كعلمائنا الزم للعامی اماما كما في الكشف فلو اخذ من كل مذهب مباحه صار فاسقا كما في شرح الطحاوی للفقیه سعید ابن مسعود سوال اگر کسی گوید سلمنا که تلفیق مذاهب تلاعب فی الدین است و هر که هر مذهب را از این مذاهب چهارگانه المتفق علی وجوب العمل به اختیار کرد باز او را جائز نیست که نقل به دیگر مذهب کند اما حنفیان را مثلا التزام مذهب امام ابوحنیفه نمودن و آن را احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و همچنین شافعیان را مذهب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب حنفیان این است که ما مذهب خود را احق بالاتباع میدانیم و بر خود التزام همین مذهب معین کرده ایم و این ترجیح بلا مرجح نیست بلکه ترجیح را مرجحی هست الحال وجوه ترجیح بشنو اول اینکه حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان

بن ثابت رحمة الله عليه اعلم واقدم وافقه واورع امامان مذاهب است حضرت امام شعرانی رحمه الله تعالى اگر چه شافعی المذهب است (۱) از روی انصاف اوصاف حضرت امام اعظم را چنین منویسد فلا ینبغی لاحد الاعتراض علیه (ای علی ابی حنیفة) لکونه من اجل الأئمة واقدمهم تدوینا للمذهب واقربهم سندا إلى النبی صلی الله علیه و سلم ومشاهد الفعل اکابر التابعین وکان متقیدا بالکتاب والسنة ومتبرئا من الراى مؤلف گوید چون امام شعرانی شخصی که از علماء ربانیین شمرده میشود او را متبرءا من الراى منویسد و بعض اهل حدیث او را و اصحاب او را اصحاب الراى لقب مدهند عفا الله عنهم وسامحهم ما اجرئیم علی تنقیض اکابر الدین حضرت شیخ ابن حجر مکی شافعی رحمه الله

تعالی کتابی علیحده در مناقب حضرت امام ابوحنیفة تصنیف کرده است مسمى به خیرات الحسان فی مناقب النعمان مشهور و معروف است حضرت شیخ السید ابن عابدین حنفی در رد المحتار منویسد وحسبک من مناقبه اشتهار مذهبه ما قال قولاً الا اخذبه امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحکام اتباعه من زمنه إلى هذه الايام وقد اتبعه علی مذهبه کثیر من الاولیاء الکرام الخ ای فی عامة بلاد الاسلام بل کثیر من الاقالیم والبلاد لا یعرف الا مذهبه کبلاد الروم والهند والسند وماوراء النهر وسمرقند و قوله من زمنه إلى هذه الايام فالدولة انعباسية وان کان مذهبهم مذهب جدهم فاکثر قضائهم ومشائخ اسلامها حنفية یظهر ذلك لمن تصفح کتب التواریخ وکان مدة ملکهم خمس مائة سنة تقريبا واما الملوک السلجوقیون وبعدهم الخوارزمیون فکلهم حنفیون وقضاة ممالکهم

(۱) والفضل ماشهدت به الاعداء قال الشعرانی فی کتابه المسمى بلطائف المنن یقول الفقیر إلى الله تعالى عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی الشافعی عفا الله عنه...

غالباً حنفية الخ علامه محمد طاهر حنفی در مجمع البحار منویسد ویدل علیه ما
 یسر الله له من الذکر المنتشر فی الآفاق فلو لم یکن لله تعالی سر فیہ لما جمیع
 شطر الاسلام علی تقلیده ملا علی قاری هروی در رساله رد قفال منویسد
 واتباع ابی حنیفة قدیما وحدیثا ففی الازدیاد فی جمیع البلاد سیمافی بلاد
 الروم وماوراء النهر وولاية الهند والسند واكثر أهل خراسان و
 عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفاق واطن انهم یكون
 ثلثی المسلمین بل اکثر عند المهندسین بالاتفاق مع ان السلاطین فی
 کل زمان ومکان ثابتون علی مذهب النعمان فی کل عصر و دهر حضرت
 امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد ألف ثانی رضی الله عنه در
 مکتوبات شریف خود مفرماید مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که به برکت
 ورع و تقوی و دولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافته
 است که دیگران در فهم آن عاجزند و مجتهدات او را بواسطه رقت معانی
 مخالف کتاب و سنت دانند و او را اصحاب الرای پندارند کل ذلك لعدم
 الوصول إلى حقيقة علمه ودرایتہ وعدم الاطلاع علی فهمه و فراسته،
 مگر امام شافعی علیه الرحمة از فقاهت او علیه الرضوان شمه یافت که گفت الفقهاء
 کلهم عیال ابی حنیفة فی الفقه بواسطه همین مناسبت که به روح الله دارد
 تواند بود آنچه حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله در فصول سته نوشته است
 که حضرت عیسی بعد از نزول به مذهب امام ابوحنیفه حکم و عمل خواهد کرد
 الغرض
 علما و صلحاء اکثر امت مقلدین مذهب حنفاوند غیر مقلدین به نسبت چنین فرد
 کامل عالم و عامل آنچه یاوه گویها میکنند و مقلدین مذاهب را حکم کفر مدهند
 بلکه مگویند که از خواندن کتب فقه مرد کافر میشود و در کتب این قوم چون
 الجرح

علی ابی حنیفة، و بوی غسلین و غیره به تصریح نوشته است معلوم نیست که این کم نصیبان را چه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و مکرم و در حقیقت دشمنی او دشمنی اکثر امت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم راقم مؤلف گوید عفا الله عنه در این اصل رابع اکثر روایات مرقومه منقول است از کتاب المجید فی وجوب التقلید تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سری در این وقت نبذی از کتاب مسند کبیر امام ابوحنیفة رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم محمد

بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر مشود شیخ موصوف در دیباچه کتاب مذکور در مناقب حضرت امام ابوحنیفة رحمة الله علیه چنین منویسد الباب الاولی فی ذکر شیء من فضائله التي تفرد بها اجماعا نقول وباللله التوفيق مناقبه وفضائله كالحصى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولم يشاركه اجماعا من بعده فيها فحصرها في عشرة انواع الاول في الاخبار والآثار المروية في مدحه دون من بعده الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد له رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعده الثالث في انه روى عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعده الرابع في تبرزه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من الاصحاب العظماء المجتهدين ما لم يتفق لاحد من بعده الثامن في انه اول من استنبط حكم الاحكام واسبس قواعد الاجتهاد التاسع في انه لم يقبل العطايا عن خلفاء البرايا بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشر في وفاته و

شهادته بسبب تورعه عن الدنيا وجاهها اما الاول فقد اخبرني
الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن المكي بخوارزم
قال اخبرني جدى الصدر العلامة ابوالمؤيد الموفق بن احمد المكي قال انا
الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجى الخوارزمى انا ابو حفص عمر بن احمد
الكرائيسى انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحى ثنا ابو محمد الحسن بن
محمد ثنا ابو سهل عبدالحميد بن محمد الطوافى ثنا ابى ثنا ابو القاسم بونس بن
طاهر البصرى حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد الواعظ فى رباط ابراهيم
بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله
المامون بن احمد بن خالدنا ابو على بن احمد بن على الحنفى ثنا فضل بن
موسى الشعيبانى عن محمد بن عمر عن ابي سلمه عن ابى هريرة رضى الله
تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون فى امتى
رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتى يوم القيمة وبسند الخوارزمى
عن محمد بن عمرو بن علقمه بن وقاص الليثى عن ابى سلمة عن ابى هريرة
رضى الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان فى امتى
رجل وفى حديث القصرى يكون فى امتى رجل اسمه النعمان وكنيته
ابو حنيفة هو سراج امتى هو سراج امتى وبسنده عن
ابان بن ابى عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم سيأتى من بعدى رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى
ابا حنيفة ليحيى دين الله وسنتى على يديه وبسنده عن نافع عن
ابن عمر رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر
من بعدى رجل يعرف بأبى حنيفة يحيى الله سنتى على يديه وبسنده

عن عبدالله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين على بن ابي طالب رضی الله عنه
 يقول الا انبئکم برجل من کوفان من بلدتکم هذه او من کوفکم هذه
 یکنی بابی حنیفة قد ملئ قلبه علما و حکما و سیهلتک به قوم فی اخر
 الزمان الغالب علیهم التناز یقال لهم البنانیة کما هلکت الرافضة
 بابی بکر و عمر رضی الله عنهما انتهى مختصرا مؤلف گوید عفا الله عنه اگر
 بعض اصحاب حدیث اعتراض کند و گوید که روات این احادیث مجهول
 الحال هستند گوئیم جهل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمیتواند شد
 و اگر گویند که این احادیث در صحاح سته نیامده اند گوئیم احادیث آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم محدود در صحاح سته نیستند قطع نظر از این احادیث
 حدیث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است و آن
 این است عن ابي هريرة رض قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه
 و سلم حین انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ و اخرین منهم لما
 یلحقوا بهم قال له رجل یا رسول الله من هؤلاء الذین لم یلحقوا
 بنا فلم یکنمه قال و سلمان الفارسی فینا قال فوضع رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یده علی سلمان فقال و الذی نفسی بیده لو کان
 الايمان بالثریا لتناوله رجال من هؤلاء الحدیث یعنی من اهل الفارس
 و در روایت دیگر لو کان العلم بالثریا لتناوله رجال من اهل فارس
 و معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چون امام
 اعظم کسی در فارسیان صاحب علم و اجتهاد نگذاشته است ازان وجه
 شیخ عبدالحق در لمعات مینویسد و لقد ظهر بسطة العلم والاجتهاد
 فی التابعین مالم یظهر فی غیرهم و تابعیت حضرت امام در نوع ثالث

بثبوت خواهد رسيد واما النوع الثانى من المناقب انه رض ولد في زمن الصحابة
وبسنده إلى ابى النعيم يقول ولد ابوحنيفة سنة ثمانين من الهجرة
وبسنده إلى حماد ابن ابى حنيفة يقول ولد ابى سنة ثمانين وهكذا
اخرجه الحافظ ابوالقاسم طلحه بن محمد بن جعفر في مسنده وقال توفى
في ايامه عبدالله بن جعفر بن ابى طالب وابوامامة الباهلى وواثلة
بن الاسقع وعمرو بن حريث وعبدالله بن ابى اوفى وجماعة من الصحابة
يقول اضعف عباد الله محمد العربى الخوارزمى فثبت بهذا انه ولد في
زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذى شهد لهم رسول الله صلى
صلى الله عليه وسلم ايضا وقد اجمعوا ان ولادته كانت في القرن الاول و
نشأته في القرن الثانى واجتهد وافتى في القرن الثانى وصدرا من القرن
الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا في
عدوهم فمنهم من قال انهم ستة وامرأة ومنهم من قال انهم خمسة
وامرأة ومنهم من قال سبعة وامرأة فبسند الخوارزمى رض إلى ابى يوسف
القاضى انا ابوحنيفة رضى الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم
وبذلك الاسناد إلى ابى داود الطيالسى عن ابى حنيفة رض قال ولدت
سنة ثمانين وقدم عبدالله بن انيس صاحب رسول الله عليه وسلم الكوفة
سنة اربع وتسعين ورايية وسمعت منه وانا ابن اربع عشرة سنة سمعته
يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حبك الشئ يعمى
ويصم وبسنده إلى ابى يوسف القاضى ثنا ابوحنيفة قال ولدت

سنة ثمانين وحجت مع ابي سنة ست وتسعين وانا ابن ستة عشر سنة فلما دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال حلقة عبدالله بن الحارث ابن جزء الزبيدي صاحب النبي صلى الله عليه وسلم فتقدمت فسمعته يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تفقه في دين الله كفاه الله همه ورزقه من حيث لا يحتسب وبسنده عن يحيى بن قاسم عن ابي حنيفة قال سمعت عبدالله بن ابي اوفى يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كمفحص قطاه بنى الله تعالى له بيتا في الجنة وبسنده إلى ابي سعيد الجندی عن ابيحيفة قال سمعت واثة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تظهر شماتة لاختيك فيعافيه الله ويبتليك وبسنده عن يحيى بن معين ان ابا حنيفة صاحب الرأى سمع عائشة بنت عجر وتقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله في الارض الجرار لا امحله ولا احرمه فهؤلاء الخمسة من الصحابة وامراءة من الصحابييات واما من قال بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزنى وفيه كلام لان معقل مات في خلافة معاوية رض ومات معاوية رض سنة ستين وجابر بن عبدالله الانصارى وظن انه سمع منه ولم يكن سمع منه لانه معنعن واما انس بن مالك وغيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد اشتهرت الروايات في ذلك فان انس بن مالك رضى الله عنه مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين فيكون عمر ابي حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق واما النوع الرابع من مناقبه فانه قد ثبت بسده (١) المتصل إلى يحيى بن معين قال

(١) اين بسند الخوارزمي ١٢

سمعت علي بن مسهر يقول خرج الاعمش إلى الحج فشيعة اهل الكوفة وانا فيهم فلما اتى القادسية راوه مغموعا فقالوا في ذلك فقال علي بن مسهر شيعة قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة ابي حنيفة فقال ارجع إلى المصر وسل ابا حنيفة ان يكتب لي المناسك فرجعت برسالته فاملا علي ثم اتيت بها الاعمش وبسنده قال ثنا ابو يوسف قال لقيني الاعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبدالله بن مسعود قال قلت له فيما يخالفه قال قال عبدالله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس بيع الامة طلاقها فقلت له انت حدثنا عن النبي صلى الله عليه و سلم انه لم يجعل بيع الامة طلاقها فقال الاعمش واين حدثت ذلك قال قلت له انت حدثنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم خير بريرة فقال ابو يوسف رحمه الله فلو كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخيير معنى لان عائشة ام المومنين رضى الله تعالى اشترتها فلو كان بيعها طلاقها لما خيرها النبي صلى الله عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم قال محمد وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه الدقيقة وغور غوامض العلوم الخفية رآها ابو حنيفة في ظلمة اماكنها من فسح ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو سراج امتي انتهى مختصرا واما النوع الخامس من فضائله رواية الكبار عنه فبسند الخوارزمي إلى الاستاذ ابي محمد عبدالله بن محمد بن يعقوب البخارى الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل علي فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمرو بن دينار فانه من شيوخ

ابى حنيفة وكبار العلماء وقد روى عنه ونظراءه واشباهه كعبدالله بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعني البخاري روى عنه عباد بن العوام وهشيم وو كيع وهمام بن خالد وأبو معاوية الضرير وقد روى عنه عبدالعزیز بن ابى رواد وعبدالمجيد بن عبدالعزیز ابن رواد وسفيان بن عيينه وفضيل بن عياض وداؤد الطائي و ابن جريج وعبدالله بن يزيد المقرئ روى عنه تسع مائة حديث وسفيان الثوري وابن ابى لیلی وابن شبرمه روى عنه حديثا واحدا ومسعد بن كدام واسماعيل بن ابى خالد وشريك بن عبدالله وحمزة بن حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابى النجود امام القراء وشيخ ابى حنيفة كان يسأله وياخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا انتهى مختصرا واما النوع السادس من مناقبه انه تلمذ عند اربعة آلاف من شيوخ ائمة التابعين فبسند الخوارزمي إلى ابى حفص عمر بن الامام ابى بكر رح انه قال وقعت منازعة بين اصحاب الامام الاعظم ابى حنيفة رح واصحاب الامام المعظم الشافعي رح ففضل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبدالله بن ابى حفص الكبير وهو امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدوا مشائخ الشافعي رح كم هم فعدوهم فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخنا فقال لهم فعدوا مشائخ ابى حنيفة رح فعدوهم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وبسنده إلى الربيع بن يونس يقول دخل ابوحنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابى جعفر المنصور وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا أمير المؤمنين هذا عالم الدنيا اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

بن الخطاب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب على بن ابيطالب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب عبدالله بن مسعود عن عبدالله وعن اصحاب عبدالله بن عباس عن عبدالله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك و اما النوع السابع من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده فبسندته إلى قاضى القضاة ابوبكر عتيق بن داؤد اليماني رحمه الله في ترجيح مذهب ايحنيفه رحمة الله عليه على سائر المذاهب في كلام طويل فصيح إلى ان قال هو امام الائمة وسراج الامة ضخم الدسيعة السابق إلى تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة عالم يجتمع في عصر من الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذوالفقه والدراية باو يوسف يعقوب بن ابراهيم الانصارى ومنهم العالم الربانى محمد بن الحسن الشيبانى ومنهم ذوالزكاء الباهر زفرين هذيل التميمى العنبرى ومنهم الفاضل النزيهه الحسن بن زياد اللؤلؤى ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح ومنهم الفقيه الكامل عبدالله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داود بن نصير الطائى ومنهم خفص بن غياث النخعى ومنهم الامام بن زكريا بن ابى زائده ومنهم الامام حماد بن ابى حنيفة ومنهم يوسف بن خالد السمى وعافيه بن يزيد الاودى وحبان ومندل ابنا على وعلى بن مسهر و القاسم بن معز واسد بن عمر والبعلى ونوح ابن ابى مريم وغيرهم قال الخوارزمى فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاورهم و ناظرهم و حاورهم و سالهم فيسمع ما عندهم من الاخبار والاثار

ويقول ما عنده ويناظرهم شهرا واكثر حتى يستقر احد الاقوال
فيثبته ابو يوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الاصول على هذا المنهاج
شورى لا انه تفرد بذلك كغيره من الأئمة والدليل على ذلك
ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند وكيع ابن
الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال وكيع وكيف يقدر
ابو حنيفة ان يخطى ومعه مثل ابى يوسف وزفر ومحمد في قياسهم و
اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائده وحفص بن غياث وحبان
ومندل ابنا على في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن
يعنى ابن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود في معرفته باللغة والغربية
وداود بن نصير الطائى وفضيل بن عياض في زهدهما وورعهما من
كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن ليخطى لانه أن أخطاء ردوه إلى الحق
ثم قال وكيع والذى يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فممن زعم
ان الحق فيمن خالف ابا حنيفة اقول له ما قال الفرزدق لجرير اولئك
ابائى فجئنى بمثلهم اد اجمعتنا با جرير الجامع واما النوع الثامن من
فضائله التى لم يشاركه فيها من بعده انه اول من دون علم الشريعة و
رتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم
يسبق ابا حنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم
باحسان لم يضعوانى علم الشريعة ابوابا مبوبة ولا كتب مرتبة وانما كانوا
يعتمدون على قوة حفظهم فلما راى ابو حنيفة العلم منتشر خاف عليه
من الخلفاء السوء ان يضيعوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله
لا يقبض العلم نتزعا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء

جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويضلون فلذلك دونه ابوحنيفة
فجعله ابوبا وكتبا فبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم سائر العبادات
ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت سائل
ابي حنيفة خمسمائة ألف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع
تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشتملة على دقائق النحو والحساب
مايتعب في استخراجها العلماء بالعربية والجبر والمقابلة وفنون الحساب
وهو اول من استنبط حكم الاحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل
الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس
عيال على ابي حنيفة في الفقه وبسنده إلى يحيى بن معين يقول سمعت
يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ماسمعنا باحسن
من رأى ابي حنيفة وقد اخذنا باكثر اقواله انتهى مختصرا واما النوع
التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى كان يتعويض بكسبه الحلال ويفضل
على جماعة المشائخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما
اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) إلى مسعر بن كدام قال كان
ابوحنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا
اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسنده إلى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت
مع ابي حنيفة في طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاختره
منه واخذ في طريق اخر فلما علم ان ابا حنيفة بصره خجل ووقف
فقال له ابوحنيفة لم عدلت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف
درهم وقد طال الوقت وامتدولم اقدر ان اودي فقال له
ابوحنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك (١) كله

(١) الظاهر لك ١٢

واجعلنى في حل مما دخل في قلبك حين رايتنى قال شقيق فعرفت انه زاهد حقيقى وأما النوع العاشر من مناقبه التى لم يشاركه فيها احد من بعده انه مات مظلوماً ومحبوساً ومسموماً والدليل على ذلك ما انبأنى فلان عن فلان (وساق السند) عن عبدالوهاب قال بعث المتصور إلى ابى حنيفة وسفيان الثورى وشريك بن عبدالله فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البرة فخذها والحق بها وقال الشريك هذه عهدك على قضاء الكوفة فخذها والحق به وقال لابي حنيفة هذا عهدك على مدينتى هذه ثم قال لحاجبه وجه معهم او كما قال فمن ابى فاضربه مائة سوط فاما شريك فاخذ عهده ومضى واما سفيان فاخذ عهده وتركه في المنزل وهرب إلى اليمن واما ابوحنيفة فلم يقبل العهد فضرب مائة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء آخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابوبكر احمد بن على بن ثابت الخطيب في تاريخ بغداد من المطا عن ابى حنيفة ما يعارض ما ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال والخامس من حيث التفصيل قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه قد اظن المصنف أعنى الخوارزمي وأجاب فاحسن وأجار لكنى تركت نقله لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن أراد الاطلاع عليه فعليه بالسند الكبير له إلا أني أحببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

الخامس قال فمنها ما صنع هو وغيره على ابي حنيفة رضى الله عنه انه لا يعمل بالخبر وانما يعمل بالرأى وهذا قول من لا يعرف شيئا من الفقه ومن شم رائحته وانصف اعترف ان ابا حنيفة رح اعلم الناس بالاخبار واتباع الاثار والدليل على بطلان مقاله من وجوه ثلاثة احدها ان ابا حنيفة رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافا للشافعي الذى يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثانى القياس المناسب وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب والثالث قياس الشبهه وهوان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد وابوحنيفة واصحابه رحمهم الله قالوا بان قياس الشبه والاخلال باطل و اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زيد الكبير بان قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحمه الله بان الانواع الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيرا ومن ذلك قولهم الخل مائع لاسى القنطرة على حبسها فلايزيل النجاسة كالدهن وان لم يكن ذلك موثرا فجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصورة وابوحنيفة رح جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في ازالة النجاسة من الترقيق بالمجاورة والشيوخ بالدلك والتقاطر والزوال بالعصر ولذلك امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رض لا يستعمل إلا نوعا أو نوعين من القياس والشافعي رح يستعمل الانواع الاربعة ويراهما حجة ويقول الخطيب وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا

الغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ ابي حنيفة رح د واصحابه عرف بطلان مقاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة قال القهقهة في الصلوة ناقضة لحديث الاعمى الذى وقع في البركة فضحك وبعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامن قهقهه منكم فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان ضعيفا فقد وال به ابوحنيفة وترك قياس القهقهة في الصلوة على غير الصلوة خلافا للشافعى رح فانه اخذ بالقياس وقال ابوحنيفة بجواز الوضوء بنبيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجن وان كان ضعيفا فقد اخذ به ابوحنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعى رح فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة رح يقدم الاحاديث الضعيفة على القياس ولكن رأى الخطيب وامثاله انه ترك ابوحنيفة العمل ببعض الاحاديث التى اخذها الشافعى رح وظن انه تركها بالقياس ولم يعلموا انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمناها قوله عليه السلام اذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثا تركه ابوحنيفة لانه ليرفى الصحيحين ولان القلة اسم مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذى اتفق عليه الشيخان البخارى ومسلم وهو قوله عليه السلام لايبولن احدكم في الماء الدائم ثم يتوضاء منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هانى انها كرهت ان يتوضاء بالماء الذى يبل فيه شئ تركه ابوحنيفة لان ام هانى روت عن النبى صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا والحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت توفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها

بسدر اجعلى في الاخير ه كافورا فلهدا الحدفث اصحفق قال ابوحنففه رض
بان اسم الماء المطلق اذا زال باختلاط شىء طاهر كالسدر والكافور و
الاشنان والصابون والزعفران ففجوز الوضوء به خلافا للشافعى ومنها
احادفث وردت فف فدم ففواز الوضوء بفضل وضوء المرأة لفس شىء منها
فف الصفا فف فركوا العمل بهذا للحدفث الصحفق الذى ذكره التمرذى فف فامعه
وهو حدفث مفمونة قالت اففئبب لنا ورسول الله صلى الله علفه وسلم
فاغفسلت فف فففة ففضلت فضلة فففاء رسول الله صلى الله علفه وسلم
لففغفسل منها قلت انى افغفسلت منها قال ان الماء لفس علفها ففناة ولا
فففسه شىء فافغفسل منه قال ابو عفسى التمرذى رحمه الله هذا حدفث
فسن صحفق فلهدا قال ابوحنففة رحمه الله ففجوز الوضوء بذلك خلا فالبعض
اصحاب الحدفث ومنها الافادفث العامة التى وردت فف ففاسة الماء
بموت الففوان فركها ابوحنففة فف موت مالفس له دم سائل كالبق والذباب
والزناففر والعقارب للحدفث الففاص الذى افخرجه البخارى فف صحفقه
ان رسول الله صلى الله علفه وسلم قال اذا وقع الذباب فف اناء احدكم
فلفغمسه كله ثم لفظرعه فان فف احد ففنافه شفاء وفى الاخر داء ومنها
العمومات التى وردت فف المفة فركها ابوحنففة رح فف ففواز دباغ فلدها
فاصة للحدفث الصحفق الذى اففق الشفخان على افراجه وهو حدفث ابن
عباس قال مر رسول الله صلى الله علفه وسلم بشاة مففة فقال الا
اسفنفعم بها فقالوا فف رسول الله انها مففة فقال انما ففم افلها
فلهدا قال ففطهر فلدها بالدباغ خلافا للجماعة ومنها هذه
العمومات الوارفة فف المفة ففضا فركها ابوحنففة رحمه الله بهذا الحدفث

الصحيح وهو قوله انما حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها وقرنها وصوفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في عدم وجوب غسل المنى وجواز القرص والفرك ظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث قال بنجاسة المنى ولم يتركها بل عمل بها فقال يجرى الفرك في اليابس و يجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتنى عايشة رضى الله عنها انها كانت تغسل المنى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلى وانا انظر إلى البقع في ثوبه من اثر الغسل فلماذا قال انه نجس خلافا للشافعي رح ومنها حديث ابن عمر رقيت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به بل قال ابوحنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضى حاجته فلما ابتداء في قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابي ايوب ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا او غربوا فلماذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز اتسقبال القبلة في قضاء الحاجة في الصحارى والبيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث ومنها الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ ثلاثا ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم ير تكرارا المسح مستحبا و ابوحنيفه رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس بوضوء ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذى في حديث على رضى الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه انه

مسح بارسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي وردت في تعجيل المغرب وكرهه تاخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات وابوحنيفة يقول يكره تاخيرها لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التاخير على انه ليس له وقت جواز الاداء كتأخير العصر إلى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداه قبل غيبوبة الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا قدم العشا فابدؤا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب ولا تعجلوا عن عشاءكم فهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اول الوقت فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابوحنيفة بينهما لاحتمالها وبين الحديث الصريح الذي رواه الترمذى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اصبحوا (١) بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذى هذا حديث حسن صحيح فلماذا قال يستحب الاسفار جمعا بينه وبين الحديث الآخر الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان اخر الوقت ايضا وقتها واما قوله اول الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات اشار اليه ابن الجوزى في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلوة الوسطى صلاة الفجر فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابوحنيفة بموجب الحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان عن على رضى الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملاء الله قلوبهم وقبورهم نارا كما اشغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس

(١) اى اسفروا ١٢

فلهذا قال الوسطى صلاة العصر خلافا للشافعي فانه قال الفجر ومنها الاحاديث التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا أن أبا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل بها لأنها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فأما عن بعض الصحابة فقد صح منه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي بن عمر الدار قطني حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وأورد فيه أحاديث موضوعة فأنكر عليه ذلك المحدثون ورموه عن قوس واحدة فلما قدم مصر قال له بعض المالكية انا شددك الله الذي لا إله الا هو هل صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية فقال لا فلهذا لم يعمل بها أبو حنيفة وإنما عمل بالحديث الصحيح الذي أخرجه الشيخان عن انس بن مالك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلف ابى بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون بيسم الله الرحمن الرحيم وفي لفظ فكانوا لا يستفتحون القراءة بيسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال رحمه الله لا يجهر خلافا للشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة نحو قول عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرأ فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرء غيرها و لم يعلموا انه انما عمل بها ابوحنيفة وانما جمع بين الكل ابوحنيفة لانه قال الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا فهو عاص وصلوته ناقصة غير تامة وان كان تركها سيا يجبر بسجود اسهو وقال لاصلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطله تبرك الفاتحة للحديث الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول واتفق الشيخان على

اخرجه ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المسئ للصلوة فرائضها كلها فقال كبر ثم اقرء ما تيسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب الله تعالى حيث قال فاقروا ما تيسر من القرآن فلماذا قال لا تبطل الصلوة تبركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس رضى الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضى الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عيسى الترمذي أصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه اكثر اهل العلم من الصحابة والتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احدك كوفي صلاته فليبين على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتحرى الصواب عملا بالحديث الصحيح الذى اخرجه الشيخان في صحيحهما عن النبي صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاته فليتحر الصواب خلافا للشافعي رحمه الله ومنها الاحاديث التى وردت في القنوت في صلوة الفجر ظنوا ان ابا حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل عليه ما اخرجه الشيخان في الصحيحين عن انس بن مالك قال قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفجر شهرا يد عوا على اجباء من العرب ثم تركه ومنها الحمومات الواردة في صلاة الجنابة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله خالفها برأيه حيث كره صلوة الجنابة في الاوقات المكروهة الثلاثة وانما خصصها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذى اخرجه مسلم في صحيحه عن عقبه بن عامر ثلاث ساعات كان ينهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان نصلى فيهن وان نقبر فيهن موتانا ومنها قوله عليه السلام عفوت
عن امتي عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل
برأيه وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذى اخرجه الشيخان البخارى
ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل ربطها
تعفقا ثم لم يمنع حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فهى لذلك ستر فلذا
قال في الخيل زكوة خلافا للشافعى رح ومنها قوله عليه السلام اقطر الحاجم و
للحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم
معناه وتأويله فعمل بمعناه والحجامة لاتفطر للحديث الصحيح الذى اخرجه
الترمذى عن ابن عباس ان النبى صلى الله عليه وسلم احتجم وهو صائم
قال الترمذى هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذى اوردته مسلم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه
حيث قال القرآن افضل وانما رجح ابو حنيفة الحديث الصحيح الذى
اخرجه الشيخان في الصحيحين عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمرة ومنها قوله عليه السلام لا ينكح المحرم و
لا ينكح ولا يخطب انفرد مسلم باخراجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به
بالقياس وانما عمل ابو حنيفة رح بالحديث الذى اتفقا على صحته واخرجاه
في صحيحهما من حديث ابن عباس ان النبى صلى الله عليه وسلم تزوج
ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفعة فيما لو يقسم ظنوا ان
ابا حنيفة تركه بالقياس وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذى اتفق
الشيخان على اخراجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجاراحق بسقبه
ومنها الصومات الواردة في الحث على نوازل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح ولكن اصوم واقطروا تزوج النساء فمن رغب عن سلتى فليس منى ومنها العمومات الواردة في اشتراط الولى في النكاح نحو قوله عليه السلام لانكاح الابولى ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال بانه يصح النكاح بغير ولى في البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذى اخرجه الترمذى في جامعه ان النبى صلى الله عليه وسلم قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذتها صماتها وبالحديث الصحيح الذى رواه البخارى ان ختساء زوجها ابوها وهى كارهة وكانت ثيبة فرد النبى صلى الله عليه وسلم نكاحها فلماذا قال ابو حنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن خلافا للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشتراط التسمية (١) في النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى في جامعه ان امرأة انت عبدالله بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يفرض لها صداق ولم يدخل بها فقال عبدالله ارى لها مثل صداق نسائها ولها الميراث وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعى ان النبى صلى الله عليه وسلم قضى في تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به عبدالله قال الترمذى هذا حديث صحيح فلماذا قال ابو حنيفة رحمه الله يصح النكاح خلافا للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الواردة في اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمة الله عليه تركها بالقياس حيث قال بجهة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنيفة رح بالحديث الصحيح

(١) اى تسمية المهر في النكاح ١٢

اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عمر انه طلق امراته في حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال مره فليراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم ان شاء امسكها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي امر الله تعالى ان يطلق لها النساء ومنها جريان القصاص في كسر السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله قال بالقياس وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرجه البخارى في صحيحه وهو حديث انس ان الربيع بنت النضر عمته لطمت جارية فكسرت سنها فعرضوا عليهم الارش فابوا فاعرضوا عليهم العفو فابوا فاتوا النبي صلى الله عليه وسلم فأمرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها العمومات الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة ما عمل بها بل بالقياس حيث قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفانى ولا الرهبان ولا العميان خلافا للشافعي رحمه الله وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض مغازى رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل النساء والصبيان قال الترمذى هذا حديث صحيح ومنها العمومات الواردة في اباحة صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بل بالقياس حيث قال بانه لا يوكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا للشافعي رحمه الله في احد قولييه وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح الذى اخرجه الشيخان ان عدى بن حاتم سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا

اكل فلا تأكل فانما امسك على نفسه ومنها الرد على ذوى السهام
 الا على الزوج والزوجة وعند الشافعى رحمه الله يوضع في بيت المال
 ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس وانما اعتمد ابوحنيفة رح
 بالحديث الصحيح الذى اخرجه البخارى ومسلم وهو حديث ابى هريرة
 رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين
 امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بغرة عند اوامة ثم توفيت المرأة التى
 قضى لها بالغرة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينها
 وزوجها وان العقل على عصبتها واحاديث آخر أخرجه مسلم في
 صحيحه فعلم بهذا كله ان الذى قاله الخطيب وغيره ان ابا حنيفة كان
 يعمل بالقياس والرأى دون الاخبار بهت وافتراء وهو واصحابه برأء وانما
 يعملون بالقياس عند عدم الحديث وكذلك جميع المجتهدين رضوان الله
 عليهم اجمعين انتهى ما قاله الخوارزمى رحمه الله مؤلف گوید عفا الله عنه
 اگر چه در اين اصل رابع سخن به طول کشيد اما برای برادران احناف از
 فوائد خالى نيست که اکثر کم علمان الحديث غير مقلدين همين وظيفه ورد زبان
 دارند که امام ابوحنيفه رح قياس و رأى خود را بر حديث مقدم مىکند معاذ الله
 من ذلك که امام ابوحنيفه رح قياس خود را بر قول صحابى هم مقدم نمکند چنانچه
 مشهور است که خليفه منصور به طرف امام اعظم رحمه الله نوشت که من شنیده ام
 که تو قياس خود بر حديث مقدم مىکنى امام در جواب نوشت ليس الامر كما
 بلغك يا امير المؤمنين انما اعلم اولاً بكتاب الله ثم بسنته رسول الله
 صلى الله عليه و سلم ثم اقضية ابى بكر وعمر وعثمان وعلى ثم اقضية بقية
 الصحابة رضى الله عنهم ثم اقيس بعد ذلك و به اين سخن محض از تعصب

و تحسد به نسبت امام اعظم رضی الله عنه نزد جهلا حجت مسگیرند و بعض مواضع است که

فکر آنها به غور مأخذ حضرت امام نمرسد و به دقایق استنباطات خداداد او رحمه الله تعالی

نمستوانند رسید زیرا که انتهاء عروج این جماعت تا صحاح سته است و زمانه اصحاب صحاح

سته بعد از زمانه حضرت امام اعظم است رحمه الله تعالی به قدر صد سال زیاده و کم پس

اگر کدام حدیثی در زمانه اصحاب صحاح ضعیف باشد از آن لازم نمآید که همان حدیث در زمانه امام اعظم هم ضعیف باشد به جهت احتمال آنکه طریان ضعف در آن

حدیث از سبب رواة متأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شیخ عبدالحق اول کسی است بعد خیر القرون خلط و ملط در آرای عالم به عموم پیدا شد و زمانه رنگ دیگر گرفت اگر دیگر نمگرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارك رسول امین مأمون برای چه بود.

خاتمه در اول رساله تحریر یافته که وهابیان دو فرقه اند وهابی حقیقی که خود را اهل حدیث مگویند و مقلدین مذاهب را مشرکین و کفار و مباح المال والدم مدانند چون نجدیان و بعض افراد وهابیان هندو بنام حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه سخت توهین و طعن ولعن در کتب خود منویسند چون ابوالقاسم بنارسی نو مسلم که کتابی مسمی به الجرح علی ابی حنیفه تألیف کرده است در آن منویسد که او

یعنی ابوحنیفه قرآن و حدیث نخوانده بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقا نمدانست و او مانند شیخ چلی خیالات داشت و از او يك حجام بهتر است و فقه او فقه بی علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود که يك حدیث هم به او نرسیده و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیه و جهمیه زندیق بود و مرجیه از اسلام خارج اند لهذا حنفیان هم از اسلام خارج اند و او بنیاد شرك

قائم کرد لهذا او مشرك شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود و نه در او شروط اجتهاد موجود بودند و او قرن الشیطان است و او باغی است و از او هیچکس در مسلمانان زیاده رذیل و منحوس نگذشته اباطیل وهابیه نقل از الجرح علی
ابی حنیفة طبع سعید المطابع بنارس سنه ۱۳۳۰ و چون عبدالجلیل سامردی که کتابی بنام

بوی غسلین در سنه ۱۳۱۹ طبع کرده و در آن هم داد گستاخی داده است و باز دیگر

مقتدایان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالهاد و مقتدایان متأخرین اینها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی و غیرهم این جمله به نسبت فقه امام ابوحنیفه چیزها نوشته که ذکر آنها نهایت

تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند به حکم آیه کریمه أفرأیت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله کیست که گمراه او تعالی راه به راه راست آرد اما سوال در اینجا از فرقه ثانیه وهابیه که خودها را در لباس حنفیت پوشانیده عوام و کم علمان را از راه مبرند این است لله ایماناً راست بگویند که آیا شمایان عقائد اعمال طائفه او لی را نیک و مستحسن بدانید یا قبیح و نا جائز اگر نیک و مستحسن دانند پس به حکم حدیث المؤمن من احب ایشان نیز جز ولا ینفک آنها مباشید و دعوی حنفیت شمایان به نفاق است پس آیات منافقین کفار که در اول رساله تحریر یافته است بر شمایان هو بهور است و صادق مآیند. و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناروا بدانید پس قسم به ذات پروردگار شمایان را داده میشود راست بگویند که کدام فردی از افراد شمایان کدام کتابی کدام رساله کدام تحریری و در تردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است نامش چیست و مصنفش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت ایمانی

شمایان چه مقدار است از جماعة اولی که مقلدین را خطابهای شرك و کفر و غیره مدهند سوال است که شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی مسکنید یا نه اگر مسکنید شمایان هم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما این است که میان مقلدین امام ابوحنیفه و شمایان مقلدین شوکانی و غیره و نسبتی که از شرك و کفر و بدعت به جماعت

مقلدین مذاهب مسکنید بر شمایان هم راست مآید و اگر پیروی آنها نمسکنید پس چنانچه الجرح علی ابی حنیفه و غیره منویسد کدام جرحی هم بر آنها نوشته آید یا نه اگر

نوشته آید کدام است و اگر نه باعثش چیست و اگر گویند که میان پیروی احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مسکنیم پس در اینجا سؤال این است که آیا شمایان را صحبت

خیر البشر علیه الصلاة والسلام حاصل شده است و به گوش خود از حضور اقدس او صلی الله علیه و سلم احادیث شنیده آید یا نه اگر شق اول است ثابت کنید صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکه که رسانید اگر گویند که احادیث میان را مصنفین کتب احادیث چون صحاح سته و غیرهم رسانیدند پس سوال این است که اصحاب صحاح و غیرهم از راویانی که نقلی احادیث مسکنند معتمدین و موثقین بودند یا اگر موثقین نبودند بر قول و روایت آنها عمل کردن خطا است و اگر موثقین بودند به کدام دلیل اگر گویند به دلیل آنکه بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و ابو عیسی ترمذی و یحیی بن معین و حاکم و ابن جوزی

و امام سیوطی و غیره هم آنها را معتمدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد لله چشم ما

روشن دل ما شاد که این عین تقلید شخصی است که معنای تقلید قبول کردن قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس که برای شمایان آفتی دیگر پیدا کرده و تراشیده خود شمایان پیش مآید که تقلید شخصی کفر و شرك و بدعت است

آن را علاج چیست در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثه مکتم به گوش هوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامة است در صحیح ترمذی به روایت عبدالله بن عمر وقال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ليأتين علي امتي ما اتى علي بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل حتى ان كان منهم من إلى امه علانية لكان في امتي من يصنع ذلك وان بنى اسرائيل تفرقت علي ثنتين وسبعين ملة تفرق امتي علي ثلاث وسبعين ملة كلهم في النار الا امة واحدة قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي وفي رواية احمد وابي داود عن معاوية ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة وانه سيخرج في امتي اقوام تبتجاري بهم تلك الاهواء كما تبتجاري الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق ولا مفصل الا دخلته اين حدیث شريف جنگ هفتاد و دو ملت را صلح نهاد رسول مقبول آيه كريمه و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى زينت بخش كلام مبارك اوست فرموده است که امت من چون بنى اسرائيل بر هفتاد سه ملة متفرق خواهند شد از آن جمله هفتاد و دو فرقه به آتش دوزه بروند مگر یکی اصحاب عرض کردند که ای پیغامبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که ناجیه باشد فرمود آنان که بروند بران راهی، که من و اصحاب من بر آن راهیم سوال آیا این هفتاد و دو فرقه در امت دعوتند یا در امت اجابت گویم که در امت اجابت است که در حدیث لفظ امتی مکرر آمده است و ملل زائغه که اهل قبله نیستند آنها را امه آن حضرت گفته نمشود و علماء علم کلام هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمردند و ثابت کرده اند که فرقه ناجیه همین فرقه اهل السنة والجماعة است که مقلدین مذاهب اربعه اند در اینجا سؤالی بس عظیم و سخت پیچیده در میان امت و آن

این ست که جمله طوائف هفتاد و سه فرقه کلمه گو هستند و هر کدامی از اینها همین حدیث

شریف را قبول دارند سوال این است که هر یکی از این هفتاد و سه فرقه دعوی این میکنند که فرقه ناجیه منم و ما انا علیه واصحابی در حق من راست است حالا کدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و امین شده فیصله حق کند و اگر کسی فیصله هم کند کدام فرقه باشد که خلاف مقصود خود آن فیصله را قبول کند پس مایان اهل السنة والجماعة علاجی دیگر ندانسته همان رسول مقبول را صلی الله علیه و سلم امین قبول کردیم که او را مأمون از زیغ و باطل یافتیم بالتجاوز اری عرض کردیم که ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم تو فیصله این مهم بفرما دیدیم که به فضل خدا هم در این حدیث فیصله پیدا شد و آن جمله وهی الجماعة است بروایة ابو داود و احمد و لفظ جماعت در نام اهل السنة والجماعة موجود

است و مراد از جماعه کثرت افراد امت است و کثرت افراد اهل السنة به نسبت و مقابله هر فرقه از این فرق هفتاد و دو بدیهی است اگر کسی را باور نشود آدم شماری

عالم را که به حکم حکام وقت فیصله میشود پیش نظر نهد تا حق شود و باطل باطل

گردد بلکه افراد اهل السنة والجماعة که پابند و مقلدین مذاهب اربعه اند اگر به مقابله جمله هفتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم به فضل الهی زیاده هستند اگر کسی گوید که مراد از

جماعه در حدیث کسانی اند که بر راه صواب باشند گو تعداد افراد او کم باشد چنانچه

بعض محرومین را همین گمان است گوئیم که فیصله این قصه باز هم رسول مقبول صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد از لفظ جماعه کثرت افراد

است و آن این است عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجتمع امتی او قال امة محمد علی ضلالة وید الله علی الجماعة و من شد شد فی النار رواه الترمذی وعن

ابی بصرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم سألت ربى ان لا تجتمع امتى على ضلالة فاعطانيها رواه الطبرانى وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخارى باز هم اگر کسی گوید در این احادیث شریفه اگر چه لفظ اجتماع امه و لفظ جماعه آمده

است اما باز هم تصریح به کثرت افراد نیست گوئیم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من شد شد في النار رواه ابن ماجه وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ الشاة القاصية والناحية وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامه رواه احمد وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه رواه احمد و ابو داود ومشکوة شریف لفظ سواد اعظم و عامه تصریح است به کثرت افراد و کثرت افراد در مقابله جمیع فرق اهل قبله مر اهل السنة والجماعة و مقلدین مذاهب اربعة را است پس ثابت شد که فرقه ناجیه هم فرقه اهل السنة والجماعة است، حدیث دوم مردی است از حضرت عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الاسلام بدء غریبا و سيعور غریبا كما بدء فطوبى للغرباء ترمذی في باب ما جاء ان الاسلام بدء غریبا صفحه ۳۷۷ غریب در اصطلاح عرب مسافر و تنها را گویند لینی دین اسلام در ابتدا ضعیف بود و از ضعف ترقی به قوت کرد تا که رسید به حد کمال قوت بعد از آن رو به نزول کرد تا که رسید در این

زمان به حد کمال ضعف و هنوز تنزل او یوما فیوما در زیادت است و این صفت نیست در تمامی اهل قبله مگر اهل السنة والجماعة را زیرا که معلوم و مشاهد هر ذی فهم

است که تمامی فرق زائغه چون شیعه و خارجیه و وهابیه و نیجریه و مرزائیه و غیرهم در این

زمان یوما فیوما در ترقی است اگر کسی را شك آید آدم شماری ده سال سابق را با آدم شماری حال مقابله کند و بیند که فرق زائغه چه مقدار سال به سال زیادت میکنند

و این زیادت از کجا مآید از افراد اهل السنة والجماعة کم میشوند و سبب اخراج عوام از

تقلید و دخولش در فرق زائغه معلوم است که در آن طرق پابندی اکثر محارم شرعیه نیست و هر کس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هر چه خواهد آن کند و

نفوس اماره این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند از آن وجه ربقه تقلید از گردن های خود انداخته لا مذهبی اختیار میکنند و مطابق خواهشات نفوس خود بلا لومة لائم و او نفس پروری داده عمر خود را در مقتضیات نفوس به آخر می‌رسانند

پس از این حدیث شریف معلوم شد که اسلام حقیقی همین جماعت اهل السنة و الجماعة مقلدین مذاهب اربعه است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد که از غربت به ترقی رسید و باز از ترقی رو به غربت نهاد فالحمد لله علی ذلك وانا لله و انا الیه راجعون و اگر کسی گوید که در حدیث شریف لفظ اسلام است و اسلام در مقابله کفر مستعمل میشود پس معنای حدیث چنان باشد که اقتدار و حکومت اسلام از

ضعف به قوت رسید و از قوت باز رجوع به ضعف خواهد نمود گوئیم آن حاکمان ذوی الاقتدار اسلامیه که بودند آیا وهابیه غیر مقلدین بودند آیا شیعه و نیجری بودند آیا

مرزائی و نجدی بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدین یکی از مذاهب اربعه بودند پس ضعف آنها در مقابله کفار باز هم ضعف جماعت مقلدین شد حدیث سوم عن انس رضی الله عنه قال جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال يا رسول الله صلى الله عليه و سلم متى قيام الساعة فقال النبي صلى الله عليه و سلم إلى الصلاة فلما صلوته قال اين السائل عن قيام الساعة فقال الرجل

انا يا رسول الله قال ما اعددت لها قال يا رسول الله ما اعددت لها كثير صلوة ولا صوم الا انى احب الله ورسوله فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم المرء مع من احب وانت مع من اجبت فما رايت فرح المسلمين بعد الاسلام فرحهم بها هذا حديث صحيح ترمذى صفحه ٣٤٤ مقصود از حديث شريف آنكه هر كه در دنيا كسى را محبوب دارد و در عقبى به همراه او در صف او و در درجه او خواهد بود پس كسانى

كه دعوى حنفيت مىكنند و با نجديان محبت قلبى دارند و افعال شنيعه آنها را مستحسن مىدانند و به قتل مسلمين اهل حرمين وهتك حرمت الله و تخريب شعائر الله

بر او لقب غازى و موحد كامل و عظمة السلطان مىنهند و تولاي آنها مىكنند پس به حكم همين حديث شريف و حكم كريمه و من يتولهم منكم فانه منهم اين كلمه گويان حنفى نما در روز قيامت در صف آنها و در درجه آنها خواهند بود پس به دعوى حنفيت آنها كسى فريفته نشود كه اينها عقيدة عين آنهايند ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب اللهم ارزقنا حبك وحب من يحبك وحب عمل صالح يقربنا إلى حبك وحب عبد صالح يد لنا إلى حبك وارزقنا اطاعتك واطاعة رسولك واطاعة عبادك الصالحين فقد قلت وقولك حق ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا ذلك الفضل من الله وكفى بالله عليما وليكن هذا آخر ما اردنا تحريره في هذا المقام وصلى الله على سيدنا محمد واله واصحابه ببارك سلم

وكان الفراغ من تحرير الرسالة ضحوة الاثني الثامن عشره من شهر جمادى الاولى المنسلكة في شهور سنة ست واربعين بعد الالف وثلاثمائه وانا الفقير إلى الله محمد حسن المجددى الفاروقى اللهم اختم لنا ولمن نظر فيها بعين الانصاف بالخير والسعادة يازالجود والمغفرة

تأليف ١٣٤٦ تمت بالخير ١٩٢٨

تقريظ حضرت علامة العصر رأس العلماء مولنا عبد الباقي صاحب قاضي
 بلاد سنده و بلوچستان و سجاده نشين درگاه عالی حضرت مفتی و يار السنده
 استاذ الآفاق علامه مولنا محمد عبدالغفور الهمايوني عليه الرحمة
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله وحده والصلوة والسلام على من لا نبي بعده وعلى اله واصحابه
 الذين هم الموضوعون عنده اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة
 بالاصول الاربعه في ترديد الوهابيه التي ضفها الجرح المقام والبحر الطمطم
 حافظ آيات القران ناشر احاديث رسول الرحمن المقتدى في مذهب
 الامام النعمان حضرة سيدى ومولايى الحاج محمد حسن جان لازالت
 شمس افاضة ساطعة وبدور افادته لامعة فوجدتها بحمدالله
 حاوية على تحقيقات انيقة وشاملة على تدقيقات رشيقة ماسمعتها
 الآذان ولا رأتها الاعين ولا خطرت على قلب بشر مشيدة بالدلائل
 الساطعة ومؤيدة بالحجج القاطعة نافعة نفاعما وفاتحة قلبى با غلغا و
 اعينا عميا وآذانا ضمنا ولا ريب في انها ماء زمزم يشربونه بنيل
 الشفاء من كان قلوبهم غلغا وتنكشف افئدتهم بها انكشافا
 يقربهم إلى الله زلفى وماء الحيات يحيى به صدور الموتى وكحل الجواهر
 يبصر به عيون اهل العمى فله در مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و
 تحقيقات كافية فيالت شعرى هذا كتاب ينطق عليكم بالحق والصواب
 ولعمري ان هذا هو القول الفيصل في الباب وفصل الخطاب فمن اعرض
 بعد هذا التحقيق وكان من مرض القلب عليلا فاقراء في شأنه قوله تعالى
 من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا واخر دعوتنا ان الحمد
 لله رب العلمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصا على سيدنا
 وشفيعنا خاتم النبيين وعلى اله واصحابه اجمعين
 انا الفقير عبد الباقي الهمايوني
 عفا الله عنه

تقریظ حضرت علامه الدهر رئیس العلماء مولنا محمد حسن صاحب
سجاده نشین در گاه کپسار شریف و مفتی بلوچستان *

بسم الله الرحمن الرحيم محمده و تصلى على رسوله الكريم والا جميع من سلك
صراط المستقيم اما بعد بر ضمائر ارباب بصائر مخفی نماند که در این زمان فساد و
طغیان

که شیطان و قرن الشیطان در اغواء بنی نوع انسان از سر تا پا مشغول و منهمك اند
از هیچ گوشه نداء ارحنی یا بلال مسموع نمگردد و هیچ کسی از اصحاب فضل و
کمال در

احیاء معتقدات اهل السنة و امامته به دعوات عقائد خبیثه مستحده مشغول نمنماید
حال آنکه

ارباب مذاهب باطله همچون روافض و مرزائیه و وهابیه در اغواء خلق الله به کمال
جوش

و خروش معین ابلیس پر تلبیس اند و در این تکاپوی روزانه به تیز رفتاری تمام روز
افزون ترقی مدارند خصوصاً فرقه شاذه وهابیه که خود را در لباس متقیانه ملبوس
نموده باجبه و دستار مهره دار و ریش مشروع و عصای دراز در پرده اشاعت توحید
و اتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانه رهنها میکنند و
هر کس مداند که توحید ایشان مصنوع به توحید نجدی است نه اصلی توحید
اسلامی و

سنت ایشان سنت ابن عبدالوهاب و ابن تیمیه است نه سنت نبویه علی صاحبها
الصلوة والتحية و کسانی که در علم تاریخ ید طولی مدارند به وجه احسن مداندند که
اکثر اهل

مذاهب باطله عقائد فاسده خود را به بهانه تأیید و حمایت توحید الهی فروغ در اوج
داده اند

چنانکه طائفه معتزله که قرآن پاك کلام الهی را حادث مداندند و از قدیم دانستنش
انکار میکنند و مگویند که در صورت اعتقاد قوم کلام الهی تعدد قدماء لازم میآید
و آن منافی توحید است کما استفاد من کتاب المأمون العباسی خلیفة بغداد
إلی نائبه اسحاق بن ابراهیم الخزاعی المذكور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمة المأمون و
نمداندند که ممنوع و منافی توحید تعدد ذوات قدیمه است نه تعدد صفات قدیمه کما
حققه

فی شرح العقائد النسفیة بما لا يتصور المزيد علیه و همچون حکماء فلاسفه مثل
افلاطون و جالینوس

و ارسطاطاليس وغيرهم که توحید ذات پاك باری تعالی را به حدی که رسانیده بودند
که مگفتند الواحد الحقیقی لا یصدر منه الا الواحد لهذا از باعث تضیق و تقریظ در

توحید
از افعال لما یرید بودن او تعالی و از خالق کل شیء بودنش انکار نموده در وادی
ضلالت

سرنگون افتادند و خالقيت او تعالى شانه را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور کردند همچنين وهابيان نيز در توحيد اسلامي تضييق و تفريط و تحريف نموده تعظيم غير

الله را اگر چه در حد اجازت شرعيه محدود بوده باشد منافي توحيد و مرادف شرك و كفر دانستند كما صرحوا به في كتبهم المؤلفه في ذكر التوحيد النجدي صد هزار

شكر باري تعالي بجا آورده مشود كه در اين زمان سعادت اقتران ذات ملكي صفات حجة الخلف بقية السلف راس المشائخ الكرام ورئيس العلماء العظام مولنا ومقتدانا حضرت خواجه محمد حسن جان صاحب فاروقي مجددی سجاده نشين در گاه ئندهء سائينداد

زيدت بر كاته وفيوضاته در تردید اقوال وهابيان كتابي مستمی به (الاصول الاربعه في تردید الوهابيه) تأليف نزده مسلمانان عالم را از شرائن طائفه مفسده نجات بخشیده است فبادروا اليها الطلاب إلى مطالعة هذا الكتاب فانه عديم النظر في هذا الباب مشتمل على الحق والصواب وانا الفقير محمد حسن الكتبارى عفا عنه البارى

حيث من على كافة المسلمين بما يفيد حفظ عقائدهم واذعانهم جين ماسرع المنهبون من ارباب المذاهب الباطلة بنهب متاع ايمانهم وشفى من عليل العقائد السيئة من كان على شفا وواضح من مراسم الدين ما قد تغير وعفا وليس هذا سنة مستحدثة استأثر بها المؤلف الحبر التحريز بل احقاق الحق و ابطال الباطل سنة قديمة في بيت هذا الشيخ الكبير مستمرة فيهم عن الاكابر إلى الاصاغر يرويها الاخلاف عن اسلاف العشائر كيف لاهو من نسل من هو الفاروق بين الحق والباطل صاحب الدرّة والاحتساب إلى وضع الله الحق على لسانه وجعل لايه موافقا للوحى و الكتاب ومن اولاد من هو الامام الربانى والمجمد للاف الثانى رحمة الله عليه الذى شف كتابه المسمى بتحقيق النبوة حين رأى بعض متغلبة زمانه عذب كثيرا من علماء الاسلام بتشديدان إتعذيبات لايناسب ذكرها لرسوخهم في متابعة الشرائع واذعان الرسل وبلغ الامر إلى ان يهجر التصريح باسم خاتم الانبياء عليه الصلوة والسلام في مجلسه ومنع ذبح البقرة وهو من اجل شعائر الاسلام في الهند وخراب المساجد ومقابر اهل الاسلام وعظم معابد الكفار ورسوماتهم وعباداتهم وضمف كتابه في التريد على الروافض حى رأى فتنهم قد فشت في الهند واكنافها فالخلف الصالح من اتم بسمات آبائه انصف بصفات كبرائه ليكون اتصافه بتلك الصفات على صحة انتسابه برهانا كبيرا ومن لم يتصف فكأنه لم يأت بما يكون على ما ادعاه سلطانا

نصیرا فیافأض الجود ویا غایة کل مقصود افضل علینا من برکات هذا
الشیخ للمؤلف واجزه عنا وعن جمیع امسلمین ما یوازی غناءه ویخازی عنائه
من جمیل الثناء والصالح الدعاء واخر دعوتنا ان الحمد لله رب العلمین والصلوة
واسلام علی سید المرسلین وعلی آله وصحبه اجمعین کتبه الفقیر محمد قاسم
المتوطن فی بلدة گروھی یاسین ضلع سکهر سنده
تقریظ جناب قدوة السالکین علامه مخدوم بصرالدین صاحب سیوستانی*
بسم الله الرحمن الرحمن الله تعالی در مولنا المؤلف الشیخ الکامل والعالم العامل
المشتهر فی المشارق والمغرب صاحب المقامات العلیة والمناقب حیث بنی اربعة
بسم الله الرحمن الرحیم
نحمده ونصلی علی رسولہ الکریم وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد پس چونکه
دستور مقرر شده که قبل از
شروع کتاب مختصر حالات منصف برای ازدیاد بصیرت ناظرین ذکر کرده میشوند
بنابر این
نبذی از حالات با برکات حضرت مؤلف این کتاب درج کرده مآید والله الموفق
والمعین
مخفی نماند که حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن
جان صاحب قبله
سجاده نشین در گاه ئنده سائینداد مد ظله العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ
قطب الوقت
غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی
مباشد در خاندان عالی
سلسله فیوض و بکرات و علوم ظاهری و باطنی ابا عن جد مسلسل و متوارث جاری
است بتاریخ
۶ شوال سنه ۱۲۷۸ هج حضرت مولانا المؤلف در دار الرشاد قندها رونق افروز عالم
وجود گشتند و
ایم طفلی به تحصیل به کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شده علوم
درسیه و کتب ابتدائیه را
از آن حضرت درس مگرفتند و به نظر کیمیا اثر حضرت ایشان باعلی بمارح کمال
رسیدند تا که در ایام
انقلاب دولت افغانیه و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمعه
تمامی اهل و عیال
در سنه ۱۲۹۷ هج به اراده توطن و سکونت به طرف عربستان هجرت فرمودند و هم
درد آن زمان حضرت

مؤلف قبله با وجود صغر سن در غزوات اسلامیه در صف مجاهدین و مبارزین اسلام
داخل شده
شامل زمره والمجاهدون في سبيل الله باموالهم وانفسهم مشدند و چون گذر
حضرت
ایشان بر ملك سنده افتاد حسب استدعاء مخلصين صادقين آن دیار چندی در قریه
نکهراز
توابع حیدر آباد سنده توقف افتاد و در آن ایام بعض علوم عقلیه و نقلیه از حضرت
علامه الحاج
الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند چون بمعیه جمیع قبایل و
عشائر در سنه ۱۳۰۰ هج

به بلاد حرمین شریفین رسیدند در آن بلاد متبر که پنج سال اقامتگزین شدند و از ماشهیر علماء کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد دهلان و حضرت شیخ رحمة الله مهاجر هندی تکمیل علوم خصوصاً استفاده و استفاضه علم حدیث و اجازت روایت صحاح سته حاصل نمودند و با وجودی که خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جمله عائله و قافله و رفقاء سفر که مشتمل بر عجائز و اطفال و زائد از شصت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مؤلف قبله بوده تا هم مع بجا آوری حق الخدمت در ادای سعی و طواف و حج و عمره و زیارت مشاهد و مآثر متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز کوشان مبودند و همدار آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق محض بلطف الهی و حسن سعی و عالی همتی خویش به دولت حفظ کلام الله شریف مشرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت والد سراج الاولیاء قدس سره باز به ملک سنده معاودت فرمودند و در قریه نکهر تقریباً ده سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در سنه ۱۳۱۵ هج به جوار رحمت الهی پیوستند حضرت مؤلف قبله به اتفاق اعزّه و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرای طریقه آباد اجداد شدند و در قریه ئنده سائنداد خانقاه و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند و در سنه ۱۳۲۰ هج باز داعیه سفر حرمین شریفین (که همیشه مرکوز خاطر عاطر و با جماعت مخلصین و محبین سفر میمنت اثر به خیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز در سنه ۱۳۲۲ هج معاودت حج و زیارت نمودند نوبت چهارم برای زیارت انبیاء و اولیاء باره عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاهد و

مزارات
متبر که را زیارت نموده بعد از حج و زیارت روضه مطهره به راه شام و بیت المقدس
معودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السلام مشرف و فیضیاب شدند
حالات
عجیبه و غریبه که در این اسفار مشاهده شده جمله در سفر تامهای خود مفصلاً
مرقوم فرموده اند
والحال بر خانقاه شریف که مأوی الغربا و مرجع الفقراء والصلحاء است در ئنده
سائنداد داکنخانه ئنده محمد خان ضلع حیدر آباد سنده به ارشاد وهداتی بندگان خدا
مشغول اند و اوقاب شریفه به وظائف عبادات و خیرات و مبرات معمور و مصروف
خصوصاً
در خدمت خلق الله و هم دردی بنی نوع انسان و حمایت مذهب اهل سنت و
جماعت و
قمع و قلع مذاهب باطله و ضلالات شائعه که به هر طرف عالم گیر شده اند وجود
شریف
حضرت ایشان در اینچنین زمانه قحط الرجال از مغتنمات عزیزه و نعماء عظیمه است
متع الله المسلمین به طول بقائه و افاض علینا من فیوضه و برکاته آمین و حضرت
ایشان با وجود کثرت مطالعه و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینی و قدرت بر
تألیف

و تصنیف به کمال سلاست و نفاست به سبب قلت فرصت و عدم فراغت چند رساله های مختصره و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماء بعضی از آنها مرقوم

مشوند انیس المریدین کتابی است مشتمل بر اسرار و فواید عجیبه در ذکر مقامات و خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است انساب الانجاب

در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه در آن درج فرموده اند

رساله تهلیلیه در معنی کمله طیبه و بیان عقاید مذهب اهل السنة والجماعة و این هر سه

تألیفات خود را به سعی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اند بسیارند

منها شفاء الأمراض عربی در وظائف و اعمال و تعویذات مجربه منها رساله رد قادیانی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عوبی منها رساله تحقیق الجمعة في القرى عوبی منها اشاره إلى البشارة در تردید اقوال معترض بر مکتوبات شریف منها سفر نامه ها و شرح چهل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء الله الاسکندرانی منها ترجمه عهد و موثیق شیخ عبدالوهاب شعرانی فارسی و منها الاصول الاربعه في تردید الوهابیه منها رساله في احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون في اللطائف عربی منها رساله في ذکر اولیاء الزمان الذین تشرف المؤلف بملاقاتهم منها رساله في عجائب مصنوعات الله تعالی فارسی و غیرها و آخر دعوتنا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وآله وصحبه اجمعین